



مطابع شرکت کتاب

بہاء اللہ میان گذار آئین بہائی

علاء الدین قدس جو راجھی

بہاء اللہ

بنیان گذار آئین بہائی

علاء الدین قدس جو پاجھی



شرکت کتاب



بهاء الله، بنیان گذار آئین بهائی

علاءالدین قدس جورابچی

چاپ نخست با نام «بهاء الله، موعود کتاب های آسمانی»:

بهار ۱۲۷ بهائی - ۱۳۴۹ خورشیدی - ۱۹۷۰ میلادی

ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی - طهران - ایران

چاپ دوم: تابستان ۱۶۷ بهائی - ۱۳۸۹ خورشیدی - ۲۰۱۰ میلادی

ناشر: شرکت کتاب

Bahá'u'lláh, The Founder of The Bahá'i Religion
Alaedin Ghods Djurabchi

First Edition, under the title of «Bahá'u'lláh The Promised One of the Holy Books»: 127 Bahá'i Era - 1349 - 1970

Published by: Bahá'i National Publishing Trust - Tehran - Iran

Second Edition: 167 Bahá'i Era - 1389 - 2010

Published by: Ketab Corp. USA

I S B N: 978-1-59584-243-5

© Alaedin Ghods Djurabchi - 2010

Ketab Corp.

1419 Westwood Blvd.

Los Angeles, CA 90024 U.S.A.

Tel: (310) 477-7477

Fax: (310) 444-7176

Website: www.Ketab.com

e-mail: Ketab1@Ketab.com

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۶	پیش گفتار
۱۲	بخش نخست: شجره امر الهی
۱۳	گفتار ۱- شجره لاشرقیه و لاغربیه
۱۴	" ۲- دین
۱۸	" ۳- علت تجدید ادیان
۲۲	" ۴- نافرمانی آدمیان
۲۵	" ۵- وحدت اساس ادیان
۳۴	بخش دوم: پیامبران بزرگ
۳۵	گفتار ۱- حضرت موسی
۳۸	" ۲- حضرت زردشت
۴۰	" ۳- حضرت بودا
۴۲	" ۴- حضرت عیسی
۴۴	" ۵- حضرت محمد

صفحه	عنوان
۵۲	بخش سوم: خاتمیت
۵۳	گفتار ۱- خاتمیت، وبای عامّ دینی
۵۵	" ۲- " در آئین یهود
۵۹	" ۳- " در آئین مسیح
۶۳	" ۴- " در آئین اسلام - قیامت
۸۲	بخش چهارم: ظهور حضرت باب
۸۳	گفتار ۱- ثمره درخت آئین یزدان
۸۹	" ۲- امر حضرت باب
۹۵	" ۳- حضرت باب، مبشر اعظم
۱۰۶	بخش پنجم: ظهور حضرت بهاء الله
۱۰۷	گفتار ۱- روغن ثمره درخت آئین یزدان
۱۱۰	" ۲- اظهار امر آشکارای حضرت بهاء الله
۱۱۴	" ۳- بادهای مخالف نفس و هوی
۱۱۷	" ۴- منتها درجه اشتعال
۱۲۸	بخش ششم: پیامهای قلم اعلی " الف "
۱۲۹	گفتار ۱- سوره ملوک
۱۳۳	" ۲- لوح سلطان ایران
۱۳۸	" ۳- " ناپلئون سوم
۱۴۰	" ۴- " تزار روسیه
۱۴۲	" ۵- " ملکه انگلستان
۱۴۴	" ۶- " رئیس

صفحه	عنوان
۱۴۷	گفتار ۷- خطاب هایی چند در کتاب اقدس
۱۵۸	بخش هفتم: پیامهای قلم اعلی " ب "
۱۵۹	گفتار ۱- لوح پاپ
۱۶۳	" ۲- خطاب هایی چند به مسیحیان
۱۶۴	" ۳- " " به یهودیان
۱۶۶	" ۴- " " به زردشتیان
۱۶۸	" ۵- لوح مانکجی صاحب
۱۷۸	بخش هشتم: پیامهای قلم اعلی " پ "
۱۷۹	گفتار ۱- لوح برهان
۱۸۲	" ۲- رساله شیخ
۱۸۵	" ۳- لوح قناع
۱۸۸	" ۴- خطاب هایی چند به اهل اسلام
۱۹۰	" ۵- " " به اهل بیان
۲۰۴	واپسین گفتار

پیش گفتار

در همهٔ ادیان پیشین آمدن موعودی عظیم و پیدایش ظهوری جلیل نوید داده شده و پیروان آنها قرن ها در انتظار فرارسیدن روز میعاد و ظهور جمال موعود و درک دیدار او به سر می بردند. سرانجام در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی (برابر با نیمهٔ دوم قرن سیزدهم هجری) روز میعاد فرارسید و جمال موعود پرده از روی خویش به یک سو کشید. آری، "آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده. بریک دستش آب زندگانی و بردست دیگر فرمان آزادی (۱)" تا مردمان را "از بند گرفتاری ها و تیرگی تاریکی ها آزاد فرماید و به روشنایی پاینده رساند. (۲)"

پیروان ادیان چشم به راه و در انتظار پدیدار شدن او بودند. اما هنگامی که او آمد، با نامش خرسند بودند و از "دارای نام" دور ماندند. با اسمش سرگرم بودند و از شناسایی "مالک اسماء" بازماندند. زیرا نتوانستند از "خلیج اسماء"، یعنی خلیج اندیشه ها، باورها و خرافه های خویش، بگذرند تا خود را در دریای عرفان او به عنوان مظهر اسماء و صفات پروردگار، بیابند.

آری، حضرت بهاءالله، یک زندانی روزگار و در دست دژخیمان اسیر و گرفتار، خود را موعود کتاب های ادیان پیشین خوانده و فرمود: "تَاللّٰهِ قَدْ ظَهَرَ مَا هُوَ الْمَسْطُورُ فِي كُتُبِ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. اِنَّهُ لَهُو الَّذِي سُمِّي

فِي التَّوْرَةِ بِبَهْوِهِ وَفِي الْإِنْجِيلِ بِرُوحِ الْحَقِّ وَفِي الْفُرْقَانِ بِالنَّبَأِ الْعَظِيمِ.
 (۳) - مضمون فارسی: سوگند به خداوند، کسی که در کتاب های آسمانی از او یاد شده است، اینک ظاهر و هویدا گشت. او همان کسی است که در تورات، "بِهوه" و در انجیل، "روح راستی" و در قرآن، "نبا عظیم" نامیده شده است.

باری، رب الجنود آمد و کلام خداوند از اورشلیم صادر شد. شاه بهرام با نشان های بسیار هویدا گردید. بودا برای دیگر بار آشکار شد. مسیح در سایه شکوه و جلال پدر آسمانی دوباره به جهان خاکی قدم گذارد. نبا عظیم با قدرت و اقتدار پدیدار گشت. مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ بِاِفْرَاجِ ظَاهِرِهِ...
 با این همه، نبایستی چنین پنداشت که حَقَانِيَّتِ و راستی ظهور حضرت بهاء الله منوط و وابسته به وعود و بشاراتی است که در کتب مقدسه پیشین، داده شده است. زیرا به گفته مولانا:

"آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید، از وی رومتاب" (۴)

از این روست که حضرت بهاء الله می فرماید: إِنَّ دَلِيلَهُ نَفْسُهُ ثُمَّ ظُهُورُهُ وَ مَنْ يَعِجْزُ عَنْ عِرْفَانِهِمَا جَعَلَ الدَّلِيلَ لَهُ آيَاتِهِ وَ هَذَا مِنْ فَضْلِهِ عَلَي الْعَالَمِينَ. (۵) - مضمون فارسی: دلیل و نشانه راستی و حَقَانِيَّتِ او خود اوست و سپس ظهور او. و کسی که از شناسایی و عرفان او از این دوره عاجز و ناتوان باشد، از فضل و عنایتش، آیات و نوشته هایش را دلیل و نشانه راستی و حَقَانِيَّتِش برای او قرار فرموده است.

نیز: "يا مَلَأَ الْفُرْقَانَ وَمَلَأَ الْبَيَانَ وَ يَا أَهْلَ الْأَدْيَانِ، امْرُوزِ يَوْمِ اللَّهِ اسْتَ وَ حَقِّ بِنَفْسِهِ ظَاهِرٍ وَ دَرَاثِبَاتِ امْرِشْ بِهْ غَيْرِ مَحْتَاغِ نَبُوْدِهِ وَ نَيْسْتِ. اِگَر

آیات را حجت می دانند معادل جمیع کتب الهی از قبل و بعد بل آزید
از سماء مشیتش نازل و اگر بیّنات می جویند در سُور مُنزله ملاحظه
نمایند تا آگاه شوند و از بحر علم الهی بیاشامند." (۶)

* * *

این کتاب همچنان که از نامش پیداست پیرامون ظهور حضرت بهاءالله،
بنیان گذار آئین بهائی نوشته شده و هدف از نگارش آن بیان چگونگی
ظهور و پیدایش اوست. و چون حضرت بهاءالله، موعود ادیان کور آدم
است، بهتر آن دیده شد که از آغاز آغاز گردد تا انجامش بیشتر روشن
شود و همگان را به کار آید و سودمند افتد.

در بخش نخستین این کتاب می بینیم که چگونه دوستی و محبت ایزد
مهربان مایه کشت درخت آئین جامع یزدان می گردد و پیدایش دین را
سبب می شود. سپس از آن گفتگو می نمائیم که چگونه ادیان دیگرگون
گشته و بدین علت آتش نافرمانی انسان ها زبانه کشیده، خانمان ها
می سوزاند و دودمان ها چون دود سیاه می نماید.

در بخش دوم درباره پیامبران بزرگ مانند حضرت موسی، حضرت زردشت
حضرت بودا، حضرت عیسی و حضرت محمد، سخن می رانیم.

در بخش سوم پیرامون بزرگترین علت نافرمانی مردمان یعنی خاتمیت در
ادیان یهود و مسیح و اسلام گفتگو کرده و سخنی نیز درباره قیامت و
حقیقت آن به میان خواهیم آورد.

در بخش چهارم از پیدایش ثمره روحانی درخت آئین جامع یزدان یعنی
حضرت باب سخن گفته و هدف ظهورش را بیان خواهیم داشت.

در بخش پنجم از افروزش روغن این ثمره روحانی در چراغ هیکل معنوی

حضرت بهاءالله گفتگو کرده و از اظهار امرش سخن رانده و دربارهٔ وزش بادهای مخالف نفس و هوی و سرانجام اشتعال فراوان این آتش فروزان با صدور و ارسال الواح به پادشاهان و زمامداران و پیشوایان ادیان و همچنین نگارش کتاب اقدس، أم الكتاب آئین بهائی گفتگو خواهیم نمود.

در بخش ششم دربارهٔ پادشاهان و زمامداران مخاطب این الواح و مطالب مندرج در آن، بطور کوتاه، سخن خواهیم گفت. در بخش هفتم و هشتم در دنبالهٔ بخش گذشته از این گفتگو می‌نمائیم که چگونه آئین حضرت بهاءالله به جهانیان و بزرگان روحانی آنان ابلاغ و اعلان می‌گردد.

سرانجام در واپسین گفتار از آن سخن می‌رانیم که چگونه پیروان ادیان با همهٔ آمال و آرزوی خود از حضرت موعود غافل شدند و از دیدارش محروم گشتند و ندایش را آنچنان که شایسته است نپذیرفتند...

یادداشت‌های پیش‌گفتار

- (۱) - مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله - خط زین‌المقرئین - چاپ هند ص ۲۵۸.
- (۲) - مأخذ بالا. ص ۲۷۱ و ۲۷۲.
- (۳) - لوح عندلیب - آثار قلم‌اعلی - جلد دوم - چاپ طهران ص ۲۸.
- (۴) - مثنوی معنوی - نشر طلوع - دفتر اول بیت ۱۱۶ .
- (۵) - لوح اشرف - مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله - چاپ مصر ص ۲۱۳.
- (۶) - مائده آسمانی - جلد هفتم ص ۲۱۰ - تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری - مؤسسه مطبوعات امری - ۱۲۹ بدیع.

* * * * *

بمخت
شجرة امر الہی

گفتار ۱

شجره لاشرقیه و لاغریه

حضرت شوقی ربّانی، ولیّ امر بهائی (۱) می‌فرماید:

"ملاحظه نمائید که شجره لاشرقیه و لاغریه که در عهد آدم ید قدرت الهیه در ارض مشیت غرس نموده و در ادوار سابقه در ارض میعاد در عهد حضرت خلیل و حضرت کلیم و حضرت روح و در جزیره العرب در عهد حضرت خاتم و در کشور ایران و هندوستان در عهد حضرت زردشت و حضرت بودا و سایر انبیای اولو العزم صلوات الله علیهم اجمعین در مدت شش هزار سال متدرّجاً نشو و نما نموده و به دم شهدای لائعد و لائخصی سقایت گشته و با وجود هبوب اریاح مخالف و عواصف گوناگون ریشه‌اش مستحکم گشته و اغصان و افنان و فروعش در ممالک و بلدان درخاور و باختر تعدّد و امتداد یافته و به مرور ایام به برگ و شکوفه و گل آراسته و مزین گشته و سایه بر عالمیان افکنده ... در سنه ستین (۲)... ثمره... قدسیه‌اش را... پس از انقضای شش هزار سال ظاهر و آشکار نمود" (۳)

آری، این شجره لاشرقیه و لاغریه (۴) و به عبارت دیگر، درخت آئین جامع یزدان، با ظهور "آدم" پیامبر خداوند در عهد خود و بنیان گذار کوری نوین به نام "کور آدم" در دنباله کورهای دیرینه، به دست پروردگار در ارض مشیتش کاشته شد و زان پس، در مدت شش هزار سال با ظهور و پیدایش پیامبران در ادوار و عهد های دیگر، ریشه‌اش استوار گشت و

شاخه‌اش سر به آسمان گذارد و به برگ و شکوفه و سرانجام ثمره، با ظهور حضرت باب، آراسته گردید...

گفتار ۲

دین

در روزگار پیشین بشر جدا جدا از یکدیگر می زیسته است. به این معنی که جامعه‌های کنونی و توده‌های امروزی در آن هنگام یافت نمی شده‌اند. اما از آنجا که بشر فطرتاً گرایشی به هم زیستی دارد و ذاتاً آفریده‌ای اجتماعی می‌باشد و همچنین بقای خود را در همکاری با دیگران می‌بیند، کم کم دور هم گرد آمده و خرد خرد جامعه خود را گسترش داده و دامنه‌اش را وسیع‌تر نموده تا به امروز رسیده است. تشکیل این اجتماع در آغاز در اثر تعارض منافع و تصادم افکار و گوناگون بودن ذوق و سلیقه انسانها مایه پیدایش دوگانگی و کشمکش و هرج و مرج گردید. از این رو برای آنکه این اجتماع بتواند به زندگانی خویش و افراد آن قادر باشند آزادانه و با آرامش خاطر به حیات فردی و اجتماعی خود ادامه دهند، قانون و نظامی لازم و ضروری بود تا از هرج و مرج و بی‌نظمی جلوگیری کرده و هیکل اجتماع را حراست و نگاهداری نموده و از فساد و تباهی باز دارد.

حضرت عبدالبهاء (۵) می‌فرماید: "هیئت اجتماعی بشریه بالطبع محتاج روابط و ضوابط ضروریه است. چه که بدون این روابط صیانت و سلامت نیابد و امنیت و سعادت نیابد. عزت مقدسه انسان رخ ننماید و

معشوق آمال چهره نگشاید. کشور و اقلیم آباد نگردد و مدائن و قری ترتیب و تزئین نیابد. عالم منتظم نشود. آدم نشو و نما نتواند. راحت جان و آسایش وجدان میسر نگردد... و این ضوابط و روابط که اساس بنیان سعادت و بدرقه عنایت است شریعت و نظامی است که کافل سعادت و ضابط عصمت و صیانت هیئت بشریه است. و چون بحث دقیق نمایی و به بصر حدید نگری مشهود گردد که شریعت و نظام روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاء است. " (۶)

پس نیازمندی های ضروری آدمیان در اثر هم زیستی و اجتماع، خواه از نظر مادی و خواه از لحاظ معنوی، خواستار قانون و نظامی گردید که نگاه دارنده و رابط و نظم دهنده روابط موجود در میان آنان بوده و نیز سوق دهنده ایشان به سوی ترقی و کمال باشد. از این رو دین یا آئین به وسیله پیامبران در توده های گوناگون نوع انسان آشکار و پدیدار گردید.

درست است که در ادیان پیشین، از دیدگاه امروزی ما، اصول و قوانینی نامناسب و اجرا ناپذیر و مسایل و مطالبی موهوم و خرافی یافت می شود، اما این را نمی توان نقص آن ادیان با در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان پیدایش آنها دانست. زیرا با گذشت زمان و دیگرگون شدن نیازمندی های آدمیان اصول و قوانین منطقی و مناسب ادیان کم و بیش تبدیل به اصول و قوانین غیر منطقی و نامناسب گشته و اوهام و خرافاتی نیز داخل در حوزه آنها شده است. با این همه، این موارد نبایستی ما را از اصل و حقیقت ادیان الهی دور نماید. زیرا ادیان برای آموزش و پرورش انسان ها پدیدار می شوند. از این رو باید به خواسته های آنها پاسخ گویند و نیازهایشان را برطرف سازند و با زبان

حال با آنان گفتگو نمایند تا مقصود حاصل گردد. برخی کسان از جمله می گویند: چرا در تورات سفر پیدایش درباره تکامل و چگونگی آن مانند تغییر تدریجی و تغییر شکل جهشی گفتگویی نشده و بجای آن از یک سلسله مواضع غیر علمی و نادرست سخن رفته است؟ یا اینکه چرا در انجیل و در قرآن، از قواعد و قوانین فردی و اجتماعی و مباحث و مواضع سیاسی موافق و سازگار با مقتضیات و نیازهای بشر امروزی، سخنی گفته نشده است؟! و سرانجام، چرا نوشته های کتابهای ادیان پُر و آکنده از اساطیر و افسانه های بی بنیان و نسبت به سطح دانش و اندیشه کنونی ما، ابتدایی و درخور کودکان سبق خوان است؟! همه این پرسش ها به طور ساده مانند آن است که انسان بالغی بگوید: در هنگام شیرخوارگی چرا به من تنها شیر داده اند و از خوراکیهای لذیذ امروزی مرا برخوردار ن ساخته اند؟! باید از این گونه کسان پرسید: مگر سرچشمه علم و دانش امروز ما انسان ها با همه شکوه و جلال آن، ساحری و جادوگری که زائیده اوهام و خرافات بشر ابتدایی است، نبوده است؟ اکنون شایسته است که علم و دانش را باطل و بیهوده انگاریم، چون در آغاز از کوه فکری آدمیان سرچشمه گرفته است؟ نه... زیرا این آشکار است که نیازهای پیشینیان غیر از نیازهای امروزه ما و دانش آنان جز دانش کنونی ما و سرانجام روابط ضروری ایشان غیر از روابط ضروری و لازم میان ما آدمیان در این زمان بوده است. پس باید به فرموده حضرت بهاءالله: "امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید (۷)".

"دین" به فرموده حضرت بهاءالله، "نوری است مبین و حصنی است متین از

برای حفظ و آسایش اهل عالم. چه که خشية الله ناس را به معروف امر و از منکر نهی نماید. اگر سراج دین مستور ماند، هرج و مرج راه یابد، نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند." (۸)

حضرت عبدالبهاء در لوح "صلح لاهه" در این باره چنین می فرماید: "دین حصن حصین است. اگر بنیان دین متزلزل و وهین گردد، هرج و مرج رخ دهد و بکلی انتظام امور مختل شود. زیرا در عالم انسانی دواعی است که از ارتکاب رذائل حفظ می نماید. یک رادع، قانون است که مجرم را عذاب و عقاب مینماید. ولی قانون، رادع از جرم مشهود است، رادع از جرم مخفی نیست.

و اما رادع معنوی، دین الهی، رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسان را تربیت می نماید و تهذیب اخلاق می کند و مجبور بر فضائل می نماید و اعظم جهت جامعه است که تکفل سعادت عالم انسانی می کند. اما مقصد از دین، دین تحقیقی است نه تقلیدی، اساس ادیان الهی است نه تقلید بشری. . هر چند مدنیت مادی از وسائط ترقی انسانی است، ولی تا منضم به مدنیت الهیه نشود، نتیجه که سعادت بشریه است حصول نیابد. (۹)

کسانی که می گویند: دین از برای چیست و به چه کار آید؟ از اصل و حقیقت آن غافل و ناآگاه اند. زیرا آنرا عبارت از اوهام و خرافات و اصول نادرست و تعصبات غیر انسانی می انگارند. در صورتیکه حقیقت دین جز این است. یکی از علل مهم برای پیدایش این گونه افکار و عقاید روحانیون و علمای ادیان بوده است. زیرا آنان از معانی حقیقی کتب مقدسه آگاه نشدند و متشابهات (۱۰) آیات را اموری ظاهری و مادی انگاشتند و به وهم و گمان پرداختند و یا برای حفظ ریاست و پیشوایی، تجدید دین و تغییر احکام دینی را امری ناشدنی دانستند. از این رو در هنگام ظهور هریک از پیامبران و فرستادگان یزدانی علم نافرمانی بلند کردند و پرچم روگردانی برافراشتند و برای ذهب از مذهب گذشتند و بخاطر دنیا از راستی و حقیقت چشم پوشیدند.

گفتار ۳

علت تجدید ادیان

هیكل جامعه بشری مانند کودکی است که یک چندی احتیاج به نوشیدن شیر داشته و جز آن به چیز دیگری نیازمند نمی باشد تا بزرگ شود و رشد نماید. اکنون اگر به این کودک به جای شیر خوراکی سنگین خورانیم، نابودی او را سبب شده ایم. همچنین قبول و پذیرش قوانین و نظام های پیچیده برای جامعه های ابتدایی بشری که به راستی نیازمند به آن هم نبوده اند، غیر ممکن بوده است. زیرا جز فساد و تباهی ثمره دیگری را نمی توانست به بار آورد. از این رو به فرموده حضرت بهاء الله:

" شیر باندازه باید داد تا کودکان جهان به جهان بزرگی درآیند و در بارگاه یگانگی جای گیرند. " (۱۱)

عکس این عمل نیز مایه پریشانی جامعه انسانی و سرمایه سستی و عقب ماندگی و عدم توسعه و پیشرفت آن می گردد. به این معنی هم چنان که شیر تنها برای رشد و نمو و تندرستی شخص جوان کافی نمی باشد و سبب بیماری و نابودی او نیز می گردد، همین طور هرگاه بخواهیم قوانین و نظام هایی را که برای زمان محدودی مناسب و شایسته است در هنگام دیگری بکار بندیم نه فقط به هدف خود که رفاه و آسایش و نظام و قوام اجتماع است نمی رسیم، بلکه بعکس علت بی نظمی و نابسامانی و لجام گسیختگی و سرانجام فساد و تباهی آن نیز خواهیم گردید. اینک چون زمان می گذرد و نیروی خرد و اندیشه بشر فزون تر می گردد در نتیجه دانش او نیز بیشتر می شود. پس بشر، بشر دیگر می گردد. و چون بشر دیگرگونه می شود، حقایق او هم دیگرگون می گردد. و از آنجایی که

حقایق او تغییر می‌یابد، روابط ضروری منبعث از آن حقایق نیز تبدیل می‌جوید. از این رو دین یا شریعت که روابط ضروری منبعث از حقایق نوع بشر است، نیازمند تجدّد و تحوّل می‌گردد. این ناموس طبیعت است و از لوازم ضروری جهان خلقت.

حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرماید: "ای یار دیرین، پرسش چند نموده بودی. پرسش نخست این بود که: چرا آئین پیغمبران دیگرگون گردد و روش و خشوران مانند بوقلمون؟ مهتر اسرائیلیان را روشی بود و اختر عیسویان را تابشی و سرور تازیان را فرمایشی و مهر سپهر جهان بالا را آئین و درخششی. گفتار و کردار و آئین و روش و فرمایش هر یک دگرگون بود. این چه رازی است نهان و پنهان؟ زیرا باید فرمایش یزدان بر یک روش باشد تا بخشش آسمان رخ بگشاید. بدان که جهان و آنچه در اوست هر دم دیگرگون گردد و در هر نفسی تغییر و تبدیل جوید. زیرا تغییر و تبدیل و انتقال از لوازم ذاتیّه امکان است و عدم تغییر و تبدیل از خصائص و جوب. لهذا اگر عالم کون را حال بر یک منوال بود لوازم ضروریّه‌اش نیز یکسان می‌گشت. چون تغیر و تبدل مقرر و ثابت روابط ضروریّه‌اش را نیز انتقال و تحوّل واجب... بدیده بینا ملاحظه کنید که انسان در رحم مادر خونخوار است و در مهد و گهواره شیرخوار. و چون نشو و نما نماید برخوان نعمت پروردگار نشیند و از هرگونه طعام تناول نماید. زمان طفولیت را حکمی و دم شیرخوارگی را رزقی و سنّ بلوغ را اقتضائی و جوانی را قوت و قدرتی و ضعف و پیری را فتور و رخاوتی. در هر درجه انسان را خصوصیتی و موسم دی را برودتی و وقت بهار را نسیم معطری و شمیم معنبری." (۱۲)

هیكل جامعه انسانی، هیكل انسانی را ماند که با گذشت زمان و به علل مختلف و اسباب متفاوت گرفتار بیماریهای گوناگونی می شود که حال او را دگرگون می سازد. اکنون اگر بخواهیم برای درمان دردهای هیكل بیمار جامعه انسانی از وسایل و داروهایی که با گذشت زمان کهنه و از کار افتاده شده است کمک و یاری جویم نه تنها دردهای او را درمان نتوانیم بلکه بیشتر مایه پریشانی و انقلاب درونی و شدت بیماری او گردیم. " چون که هر روز را امری و هر حین را حکمی مقتضی است." (۱۳)

از این رو هر از چندی پزشکی دانا از سوی ایزد یکتا برای درمان هیكل بیمار جامعه انسان و بهبود حال او برانگیخته می گردد. و این پزشک دانا به راستی به روابط ضروری و لازم میان ارکان و افراد هیكل اجتماع آشنایی داشته و از حال او با خبر بوده و از نیازها و درمان دردهایش آگاهی دارد.

حضرت بهاء الله در این باره می فرماید: "رگ جهان در دست پزشک دانا است. درد را می بیند و به دانایی درمان می کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر." (۱۴)

نیز می فرماید: "پیمبران چون پزشکان اند که به پرورش گیتی و کسان آن پرداخته اند تا به درمان یگانگی، بیماری بیگانگی را چاره نمایند. در کردار و رفتار پزشک جای گفتار نه، زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماری های آن آگاه است و هرگز مرغ بینش مردمان زمین به فراز آسمان دانش او نرسد. پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته یکسان نینند، جای گفتار نه، چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار." (۱۵)

همچنین حضرت عبدالبهاء می فرماید: "حکمت کلیه اقتضای این می نماید که به تغییر احوال تغییر احکام حاصل گردد و به تبدیل امراض تغییر علاج شود. پزشک دانا هیکل انسان را در هر مرضی دوائی و در هر دردی درمانی نماید. و این تغییر و تبدیل عین حکمت است. زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است. و چون علاج را تغییر دهد نادان گوید: این دلیل بر نادانی حکیم است. اگر داروی اول موافق بود چرا تغییر داد و اگر ناموافق بود چرا در آغاز تجویز کرد؟ ولی رنجور دانا اذعان نماید و بر وجدان بیفزاید. " (۱۶)

باید از کسانی که قوانین و اصول ادیان را قوانینی ثابت و اصولی دایم و پایدار به شمار می آورند از آنرو که از جانب قانون گذار حقیقی یعنی حضرت باری به جهت ابناء نوع انسانی وضع گردیده است، پرسید، مگر قوانین و احکام خداوندی برای افراد بشری وضع نشده است؟ اگر این قوانین برای بشر است و او نیز همواره در تغییر و تحوّل و پیشرفت و تکامل است، به چه دلیل و برهان قوانین و احکام مربوط باو نبایستی با گذشت زمان تغییر و تبدیل یابد و تازه و نوین گردد؟ بی شک در دنیایی که محکوم قانون تغییر و تحوّل است، احکام و قوانین ادیان نیز از این اصل و قاعده که گریبانگیر هر نظام انسانی است، دور و برکنار نمانده است. زیرا همه این اصول و قواعد و نظام ها برای آن ایجاد گردیده است که رفاه و آسایش آدمیان را تأمین نماید، نه آنکه رفاه و آسایش آنان را فدای دوام و بقای خود سازد. ناگفته نماند که اساس آئین روحانی در همه ادیان یگانه و ثابت و همیشگی است. اما این امر را نمی توان شامل تمام قوانین و احکام اخلاقی و اجتماعی و... آنها

دانست. از این رو بایستی قوانین و احکام ادیان را اموری نسبی و اعتباری و نه مطلق و دایمی دانست و با در نظر گرفتن زمان و مکان پیدایش هر یک از آن ادیان، موافق و مناسب با روح جوامع و توده‌ها برشمرد و در نتیجه قانون تحوّل، تکامل و استمرار ظهور ادیان را پذیرفت.

گفتار ۴

نافرمانی آدمیان

در هر هنگام که دوباره باران بخشش یزدان باریدن گرفت و نسیم خوش ایزد مهربان وزیدن آغاز کرد و پیامبر الهی برانگیخته شد و کتابی جدید و آیاتی نوین بر آدمیان خوانده گشت، پیروان ادیان پیشین به آیات و روایاتی چند از کتابهای دینی خویش که از معانی و مفاهیم حقیقی آن آگاه نبودند، تمسک جسته و از عرفان و شناسایی او و آئینش بی بهره گردیدند. از این رو پرچم نافرمانی برافراشتند و علم انکار و تکفیر بلند کردند و وارد آوردند آنچه را که مایه نگرانی هوشمندان و سرمایه شگفتی خردمندان بوده و هست. و علت اصلی آن هم علمای ادیان که مراجع تقلید مردمان می باشند، بوده است. آری، به گفته مولوی،

"مررا تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بر این تقلید باد" (۱۷)

حضرت مسیح می فرماید: "وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکارا!... وای بر شما. زیرا که مقابر انبیاء را بنا می کنید و پدران شما ایشان را کشتند. پس به کارهای پدران خود شهادت می دهید و از آنها راضی هستید. زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را می سازید. از اینرو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیاء و رسولان

می فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا خواهند کرد... وای بر شما ای فقهاء! زیرا کلید معرفت را برداشته‌اید که خود داخل نمی شوید و داخل شوندگان را هم مانع می شوید." (۱۸)

در قرآن می فرماید: "أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ؟ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ" (۱۹) ترجمه - آیا هر هنگام که پیامبری برخلاف خواسته‌های شما آمد، مغرورانه از او روی بگردانید؟ گروهی را تکذیب نمودید و گروهی را بکشید "

همچنین می فرماید: " يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ! مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ." (۲۰) ترجمه - ای افسوس بر بندگان! زیرا پیامبری که او را ریشخند نکرده باشند، به سویشان نیامده است."

موسی کلیم با آن همه سختی و دشواری در سرزمین فراعنه از جور قوم خویش نیز در امان نبود. و روزی امور چنان بر او سخت شد که دست نیاز بسوی خداوند بی نیاز بلند کرد و فرمود: " با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند (۲۱)

همچنین در تورات آمده است: " وجميع بنی اسرائیل بر موسی و هارون مهمه کردند و تمامی جماعت به ایشان گفتند: کاش که در زمین مصر می مردیم یا در این صحرا وفات می یافتیم، و چرا خداوند ما را به این زمین می آورد تا به دم شمشیر بیفتیم و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند؟ آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟... پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی اسرائیل برو افتادند. " (۲۲)

عیسی مسیح از بی خانمانی خویش چنین سخن می گوید: " رویاهان را سوراخ ها و مرغان هوا را آشیان ها است. لیکن پسرانسان را جای سر

نهادن نیست." (۲۳)

بر رسول اکرم چنان امور دشوار گردید که خداوند به او فرمود: "وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ" (۲۴) ترجمه - و اگر اعراض آنان بر تو سخت و دشوار است، اگر می توانی گودالی در زمین و یا نردبانی به آسمان بجو و نشانه ای برای ایشان بیاور."

حضرت بهاء الله در این باره می فرماید: "ای سلمان، ابتلایم در بین ملل و دول دلیلی است قوی و حجتی است محکم. در مدت بیست سنه شربت آبی به راحت نوشیدم و شبی نیاسودم. گاهی در غلّ و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر. و اگر ناظر به دنیا و ماعلیها بودیم، هرگز باین بلایا گرفتار نمی شدیم..." (۲۵)

همچنین در لوحی می فرماید: "به علما از قول بهاء بگو: ما بزعم شما مقصّریم، از نقطه اولی روح ما سواه فداه چه تقصیری ظاهر که هدف رصاصش نمودید؟ نقطه اولی مقصّر، از خاتم النبیین روح العالمین فداه چه تقصیری باهر که بر قتلش مجلس شوری ترتیب دادید؟ خاتم النبیین مقصّر، از حضرت مسیح چه تقصیر و افترا هویدا که صلیبش زدید؟ حضرت مسیح بزعم باطل شما کاذب، از حضرت کلیم چه کذبی و افتراء آشکار که بر کذبش گواهی دادید؟ حضرت کلیم بزعم باطل شما کاذب و مقصّر، از حضرت خلیل چه تقصیری هویدا که آتشش انداختید؟ اگر بگوئید: ما آن نفوس نیستیم، می گوئیم: اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان افعال." (۲۶)

نیز در کتاب ایقان پیرامون علت سختی و گرفتاری پیامبران چنین

می‌فرماید: "و در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه علمای عصر بوده‌اند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود. و ایشان بعضی نظریه حب ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع می‌نمودند. چنانچه همه انبیاء به اذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و به اعلی افق عزت پرواز نمودند. چه ظلم ها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد. و به این ایام محدوده فائیه قانع شدند و از مُلک لایقنی باز ماندند. چنانچه چشم را از مشاهده انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند و گوش را از بدایع نغمات و رقاء مقصود محروم ساختند..." (۲۷)

گفتار ۵

وحدت اساس ادیان

حضرت بهاء الله می‌فرماید: "الیوم دین الله و مذهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب و علت بغضا نمایند. این اصول و قوانین و راههای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظریه مصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده." (۲۸)

پیامبران فرستادگان پدر آسمانی همه افراد انسانی می‌باشند. یعنی از سوی یک حقیقت می‌آیند و برای یک حقیقت می‌کوشند. از این رو به راستی تفاوت و گوناگونی میان آنان یافت نمی‌شود. چنانکه در قرآن می‌فرماید: لَا تُفَرِّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ (۲۹) - ترجمه: میان هیچ یک از پیامبران او فرقی نمی‌گذاریم."

پیامبران مانند آینه در هنگام‌های گوناگون در برابر آفتاب حقیقت حضرت بیچون جای می‌گیرند و جذب انوار حقایق و معانی و درک اسرار نهفته و نهانی می‌نمایند و به افراد بشری انتقال می‌دهند. در واقع این "انسانهای کامل" وسایطی هستند میان آفریدگار و آفریدگان و وسایلی می‌باشند که خداوند یکتا آنها را برای برخوردار ساختن انسانها از لطف و عنایت خود اختیار می‌نماید. این پیامبران "صور یزدان" اند که او هر از گاهی در آن می‌دمد و از صدای آن که آواز و گفتار پیامبران است جسدهای مردهٔ آدمیان جانی تازه می‌گیرند و تن‌های پژمردهٔ مردمان حیاتی بی‌اندازه می‌یابند. همهٔ پیامبران برای نیل به یک هدف و آرمان کوشیده‌اند و آن هدایت و راهنمایی آدمیان و در نتیجه بهسازی روش زندگانی و رفاه و آسایش آنان است.

شاید پرسیده شود: اگر حقیقت ادیان یکی است، پس چرا به روش‌های گوناگون پیرامونش سخن رفته و در نتیجه آن را با نمایش‌هایی گوناگون جلوه‌گر و نمایان ساخته است؟ در پاسخ باید گفت: این نمایش‌های گوناگون از حقیقت یگانهٔ ادیان و گفتار یکتای پیامبران از خود ما آدمیان سرچشمه گرفته و در واقع "از ماست که برماست". زیرا این دگرگونی روش کیش آوران و تغییر فرمایش آنان به جهت دگرگونی ما انسان‌ها و تغییر و تبدیل چگونگی حالت‌های ما مردمان با گذشت زمان است. از این رو باید این حقیقت را بپذیریم که دگرگونی تدریجی اوضاع و احوال آدمیان علت این تفاوت‌ها و گوناگونی‌ها شده و سبب آن گردیده است که هر از چندی حقیقت آیین یزدان با جامه‌ای تازه آراسته شده و با نمودی نوین و جلوه‌ای جدید نمایان گردد. زیرا انسان متغیّر

نیازمند قانون متغیر است. اکنون اگر ما خواستار حقیقت باشیم در هر جامه‌ای که هویدا شود و با هر ظاهری که آراسته گردد، او را باز خواهیم شناخت و به سوبش خواهیم شتافت.

حضرت بهاء الله در این باره می‌فرماید: " میان پیمبران جدایی نهیم چون خواست همه یکی است و راز همگی یکسان جدایی و برتری میان ایشان روا نه . . . اگرچه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک به رفتار و کردار جداگانه پدیدار و در میان خوردی و بزرگی نمودار، ولی ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او هر گاهی به نمایش جداگانه پدیدار با آنکه هیچگاهی او را کاهش و نیستی نه. پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است، ولی جهان ناپایدار شایسته این گونه رفتار است . چه هرگاه که خداوند بمانند پیمبری را به سوی مردمان فرستاد به گفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود نمودار شد. خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود: نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمایی به روشنی دانایی، دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن . . ." (۳۰)

همچنین حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: " مَثَل شمس حقیقت مِثَلِ آفتاب است. شمس خارج را مشارق و مطالع متعدّد است. روزی از برج سرطان طلوع نماید و وقتی از برج میزان. زمانی از برج دَلُو اشراق کند و گهی از برج حَمَل پرتو افشاند. اما شمس، شمس واحد است و حقیقت واحده. ارباب دانش عاشق شمس اند نه مفتون مشارق و مطالع و اهل بصیرت طالب حقیقت اند نه مظاهر و مصادر. لهذا آفتاب از هر برج و مشرقی طلوع نماید، ساجد گردند و حقیقت از هر نفس مقدّسی ظاهر شود،

طالب شوند. این نفوس همیشه به حقیقت پی برند و از آفتاب جهان الهی محتجب نگردند... " (۳۱)

مولوی "در بیان آنکه جمله پیغمبران بر حقند"، چنین می‌سراید:

" ده چراغ ار حاضر آید در مکان

هر یکی باشد بصورت غیر آن "

" فرق نتوان کرد نور هر یکی

چون به نورش روی آری بی‌شکی "

" گر تو صد سبب و صد آبی بشمری

صد نماند یک شود چون بفشری "

" در معانی، قسمت و اعداد نیست

در معانی تجزیه و افراد نیست " (۳۲)

یادداشت‌های بخش نخست

- (۱) - حضرت شوقی ربّانی - حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد و جانشین حضرت بهاء الله، در وصیت نامه خود (الواح وصایا) نوه خویش، شوقی ربّانی را به سمت "ولی امر بهائی" و پیشوای بهائیان تعیین نمود. حضرت شوقی ربّانی در ۲۷ رمضان ۱۳۱۴ ه.ق. برابر با اول مارچ ۱۸۹۷ میلادی در شهر عکا به دنیا آمد و در ژانویه ۱۹۲۲ میلادی پس از درگذشت حضرت عبدالبهاء زمام امور جامعه جهانی بهائی را بدست گرفت و در سیزدهم آبان ۱۳۳۶ شمسی برابر با چهارم نوامبر ۱۹۵۷ میلادی در شصت سالگی در شهر لندن بدرود زندگی گفت.
- (۲) - سنه ستین (سال شصت) یعنی ۱۲۶۰ ه.ق. (۱۸۴۴ میلادی)، سال بعثت حضرت باب در شیراز است.

(۳) - توفیق ۱۱۰ بدیع (نوروز ۱۳۳۲ شمسی) - چاپ طهران ص ۴.

(۴) - قرآن - سوره نور آیه ۳۵: "اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ." - ترجمه: "خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او مثل چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ از آبگینه‌ای جای گرفته باشد و این آبگینه ستاره درخشانی را ماند که از شجره مبارکه لا شرقیه و لا غربیه زیتونه افروخته شده باشد و بزودی روغن

آن شعله ور گردد گر چه آتشی آنرا نرسیده باشد. و این اشتعال نور در نور است و خداوند کسی را که بخواهد بسوی نورش راهنمایی و هدایت می نماید. خداوند برای انسانها مثلها می آورد و از همه چیز آگاه است."

(۵) - حضرت عبدالبهاء عباس، فرزند ارشد حضرت بهاءالله در نیمه همان شب اظهار امر حضرت باب، پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ ه.ق. (۲۳ می ۱۸۴۴ میلادی) در طهران دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۰۹ ه.ق. (۱۸۹۲ میلادی) پس از درگذشت حضرت بهاءالله و بر طبق کتاب وصیت آن حضرت (کتاب عهدی)، به عنوان جانشین و مرکز عهد و پیمان، زمام امور بهائیان را در دست گرفت و در هفتم آذر ماه ۱۳۰۰ شمسی برابر با بیست و هشتم نوامبر ۱۹۲۱ میلادی در هفتاد و هفت سالگی در شهر حيفا چشم از جهان فرو بست.

(۶) - رساله سیاسیه - چاپ طهران ص ۳۶ و ۳۷.

(۷) - لوح مانکجی صاحب - مجموعه الواح حضرت بهاءالله - خط زین المقرین - چاپ هند ص ۲۳۸.

(۸) - لوح اشراقات - مجموعه الواح حضرت بهاءالله - خط زین المقرین - چاپ هند ص ۱۳۲.

(۹) - مکاتیب عبدالبهاء - جلد سوم چاپ مصر ص ۱۰۸.

(۱۰) - متشابهات مطالبی است در کتابهای ادیان که معانی آن روشن نبوده و به صورت ظاهر عقلانی به شمار نمی آید. از این رو بایستی آن را اموری معنوی و روحانی تعبیر نمود. مانند این آیات انجیل که می فرماید: " و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود

را نهد و ستارگان از آسمان فروریزند... و پسر انسان را ببیند که بر ابرهای آسمان با قوت و جلال عظیم می آید" (انجیل متی - باب ۲۴ - آیه ۲۹ و ۳۰) همچنین در قرآن می فرماید: "إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثِرَتْ." (سوره انفطار - آیه ۱ تا ۴) - ترجمه: " هنگامیکه آسمان بشکافتد و زمانی که ستارگان به گونه ای پراکنده فروریزند و وقتی که آب دریاها بیرون ریخته شود و هنگامیکه گورها و ازگانه گردند." و نیز: "إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ." (سوره تکویر - آیه ۱ تا ۳) - ترجمه: " هنگامیکه آفتاب از تابش باز ماند و زمانی که اختران به طور پراکنده فرو افتند و وقتی که کوه ها به حرکت آیند."

در فرهنگ نفیسی آمده است: "متشابهات - چیزهای مانند هم و شبیه بیکدیگر و مشکوک و دارای دو معنی و کلام مجاز و بطور کنایه و استعاره. آیات متشابهات - آیه هائی است از قرآن مجید که دارای معانی باشند که حقیقت آن معلوم نباشد ضدّ آیات محکّمات."

در لغت نامه دهخدا چنین آمده است: "بر طبق معتقدان مذهب شیعه متشابهات قرآن را خدا و راسخان در علم (پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السّلام) می دانند."

در قرآن سوره آل عمران آیه ۷ در باره آیات محکّمات و آیات متشابهات چنین آمده است: "هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ." - ترجمه: اوست کسی که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است و امّ الكتاب است و بخش دیگر آیات مشابه

است که از تأویل آن جز خداوند و راسخین در علم کسی آگاه نمی باشد.

(۱۱) - لوح مانکجی صاحب - مجموعه الواح حضرت بهاء الله - خط زین المقربین - چاپ هند ص ۲۴۵.

(۱۲) - مکاتیب عبدالبهاء - جلد اول - چاپ مصر ص ۴۵۳.

(۱۳) - لوح بشارات - مجموعه الواح حضرت بهاء الله - چاپ مصر ص ۱۲۲.

(۱۴) - لوح مانکجی صاحب - مجموعه الواح حضرت بهاء الله - خط زین المقربین - چاپ هند ص ۲۳۸.

(۱۵) - مجموعه " یاران پارسی " ص ۴۶ و ۴۷ - مؤسسه مطبوعات امری آلمان ۱۵۵ بدیع (۱۹۹۸ میلادی).

(۱۶) - مکاتیب عبدالبهاء - جلد اول - چاپ مصر ص ۴۵۵.

(۱۷) - مثنوی معنوی - نشر طلوع - دفتر دوم: " فروختن صوفیان بهیمة مسافرا... "

(۱۸) - انجیل لوقا - باب ۱۱ - آیه ۴۴ تا ۵۳.

(۱۹) - سوره بقره - آیه ۸۷.

(۲۰) - سوره یاسین (یس) آیه ۳۰.

(۲۱) - تورات - سفر خروج - باب ۱۷ - آیه ۴.

(۲۲) - تورات - سفر اعداد - باب ۱۴ - آیه ۲ تا ۵.

(۲۳) - انجیل متی - باب ۸ - آیه ۲۰.

(۲۴) - قرآن - سوره أنعام - آیه ۳۵.

(۲۵) - لوح سلمان - مجموعه الواح حضرت بهاء الله - چاپ مصر ص ۱۵۷.

- (۲۶) - مجموعهٔ نفحات قدس - چاپ هند ص ۹.
- (۲۷) - کتاب ایقان - چاپ مصر ص ۱۲.
- (۲۸) - مجموعهٔ اشراقات - خط مشکین قلم - چاپ هند ص ۱۳۳ و ۱۳۴.
- (۲۹) - سورة بقره - آیه ۲۸۵.
- (۳۰) - مجموعهٔ "یاران پارسی" ص ۴۶ - مؤسسهٔ مطبوعات امری آلمان ۱۵۵ بدیع (۱۹۹۸ میلادی).
- (۳۱) - مفاوضات عبدالبهاء - چاپ مصر ص ۵۷.
- (۳۲) - مثنوی معنوی - نشر طلوع - دفتر اول (ابیات ۶۸۸ تا ۶۹۱).

* * * * *

بخش دوم
پیامبران بزرگ

گفتار ۱

حضرت موسی

در میانه هزاره دوم پیش از میلاد مسیح مردی عبرانی بنام موسی (۱) از خاندان لاوی قوم بنی اسرائیل (۲) خاک مصر را ترک کرده و به سوی سرزمین مدیان در فلسطین فرار نمود. او از بیم جان ترک یار و دیار کرد و بسوی سرنوشت ناشناخته‌ای رهسپار گردید. زیرا یک مصری را از پای درآورده بود. حضرت موسی در هشتاد سالگی به فرموده حضرت بهاءالله " به عصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد. " (۳)

موسی در آن هنگام پرتوروشنی بخش ایزدی را با چشم دل در طور جان بدید و ندای جانفزای یزدانی را با گوش هوش از درخت افروخته هیکل انسانی خویش بشنید. آری، او پیشوا و پیامبر قوم اسرائیل گردید و برای رهایی آنان از دست ستم ستمگران و رهنمایی شان به سر منزل امن و اطمینان از سوی خدای مهربان برانگیخته شد. زیرا یهوه او را مخاطب

ساخت و فرمود: " و الآن اینک استغاثة بنی اسرائیل نزد من رسیده است و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می‌کنند دیده‌ام. پس اکنون بیا تا ترا نزد فرعون بفرستم و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری." (۴)

باری، موسی امانت خدا یعنی آئین ایزد یکتا را به دوش کشید و به سوی سرزمین فرعون رهسپار گردید و جهاد روحانی خویش را در آن سامان آغاز کرد. او آنقدر کوشید و آنچنان خروشید تا سرانجام فرعون مصر را ناچار به آزاد ساختن برادران و خواهران ستم کشیده خود نمود و آنان را از ژرفای چاه خواری و پستی و ناتوانی به اوج ماه شکوه و ارجمندی و توانایی سوق داد. موسی قوم بنی اسرائیل را بسوی نجات دهنده حقیقی آنان یعنی یهوه خداوند مهربان دعوت نمود و به نام او و به یاری نیروی نافذی که در آن نهفته بود، ایشان را به سرمنزل مقصود رهنمون شد و مایه رستگاری و نیکبختی آن قوم ستم‌دیده و رنج‌برده و سالیان دراز به کارگل واداشته شده، گردید.

مدت چهل سال طول کشید تا دورنمای سرزمین موعود نمایان گردید. موسی در این مدت شریعت خود را تأسیس نمود و احکام و قوانین آنرا به قوم خویش آموخت و آنان را به اجرای آن دعوت کرد و فرمود: "ای اسرائیل بشنو و به عمل نمودن آن متوجه باش تا برای تو نیکو باشد و بسیار افزوده شوی در زمینی که به شیر و شهد جاریست. چنانکه یهوه خدای پدران ترا وعده داده است (۵)." (۵)

مهم‌ترین احکام حضرت موسی احکام دهگانه اوست که عبارتست از:

۱- " من هستم یهوه خدای تو که ترا از زمین مصر و از خانه غلامی

بیرون آوردم. ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد."

- ۲- " صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پائین در زمین است و از آنچه در آب زیرزمین است برای خود مساز. نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما."
- ۳- " نام یهوه خدای خود را بیاطل مبر. زیرا خداوند کسی را که اسم او را بیاطل برد بیگناه نخواهد شمرد."
- ۴- " روز سبت را یاد کن تا آنرا تقدیس نمائی. شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور، اما روز هفتمین سبت یهوه خدای تو است. در آن هیچ کار مکن."
- ۵- " پدر و مادر خود را احترام نما."
- ۶- " قتل مکن."
- ۷- " زنا مکن."
- ۸- " دزدی مکن."
- ۹- " بر همسایه خود شهادت دروغ مده."
- ۱۰- " به خانه همسایه خود طمع موز. و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن." (۶)
- باری، حضرت موسی در صد و بیست سالگی در نزدیکی سرزمین موعود با قوم خویش وداع گفت. او دیگر خسته و سالخورده و نیازمند به آرامش بود، یک آرامش ابدی و یک آسایش سرمدی. او در راه خداوند بزرگ و اجرای فرامینش تا آنجا که در توانش بود از بذل مساعی کوتاهی ننمود و کشتی اسرائیلیان را به ساحل نجات رسانید. اما خود با آنان همراه نگردید. زیرا راه دیگری در پیش داشت و آن راه او را بجهان

پنهان و سرای جاودان کشانید.

قوم بنی اسرائیل در سایهٔ تعالیم و قوانین حضرت موسی چنان پیشرفت و ترقی نمود تا توانست سلطنت داود و سلیمان را تأسیس نماید و در آن دوران مشهور آفاق شود و زبانزد خاص و عام گردد.

گفتار ۲

حضرت زردشت

در نخستین نیمهٔ هزارهٔ پیش از میلاد مسیح حضرت زردشت در ایران ظهور نمود. او از سرزمینی که رودخانهٔ "ارس" از آن می‌گذرد یعنی آذربایجان کنونی برخاست. از این رو در قرآن بنام پیامبر اصحاب "رس" از او یاد شده است (۷).

زردشت چهل ساله بود که از سوی اهورامزدا به پیامبری برانگیخته شد و وخشور ایرانیان و راهنمای آنان گردید.

زردشت از آنجایی که "نبی بی‌حرمت نباشد، مگر در وطن و خانهٔ خویش (۸)"، از زادگاه خود رهسپار خاور گردید و در آنجا آیین خود را به شاه گشتاسب از دودمان کیانی ابلاغ نمود. شاه گشتاسب به او گروید و تعالیمش را گسترش داد و پس از آن آیین زردشت آیین ایران زمین گردید.

در هنگامیکه زردشت پدیدار شد، ایرانیان را خدا شناسی و گمراهی در بر گرفته بود. او توانست با نیروی ایزدی آیین یکتاپرستی را گسترش

دهد و با روش و فرمایش یزدان روح جدیدی در کالبد ایرانیان بدمد و حیات تازه‌ای به آن ببخشد.

زردشت بیش از همه چیز مردمان را به نیک پنداری و نیک گفتاری و نیک کرداری فرمان می‌دهد و آنان را از زشت پنداری و زشت گفتاری و زشت کرداری باز می‌دارد. زردشت گیتی را فرمانبردار نیروی اهورامزدا، مظهر نیکی و اهریمن، نمودار زشتی می‌داند. از این رو گروهی پنداشته‌اند که کیش‌اش کیش دوگانه پرستی است. اما این باور او که اهورامزدا سرانجام بر اهریمن چیره و پیروز خواهد شد، گواه راستی یکتا پرستی آیین اوست. همچنین برخی را گمان چنان است که آیین زردشت آیین آتش پرستی است و زردشتیان را آتش پرست می‌نامند. زیرا زردشت آتش را بسیار ارجمند و ارزنده می‌داند و نیز زردشتیان برآنند که زردشت آتشی همراه داشت که بی‌مایه و دود می‌سوخست. از این رو آنان آتشکده می‌سازند و آتش می‌افروزند و در روشن نگاهداشتن آن همواره می‌کوشند.

اما برآستی منظور از آتش آیین یزدان و فروغ بی‌پایان کیش ایزد مهربان است که مایه گرمی و حرارت و سرمایه جنبش و حرکت و سرانجام حیات تازه در میان مردمان است. به سخن دیگر مقصود از آتش آتش محبت الهی و منظور از آتشکده قلب آدمی که کانون آتش مهر ایزدی است و هدف از روشن نگاهداشتن آن ثبات و استواری در ایمان و دوستی آفریدگار این جهان بی‌کران است.

حضرت بهاء‌الله در این باره می‌فرماید: "و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول به مقصود بود اختیار نمود، لذا آتش

حقیقی را به ید معنوی برافروخت و به عالم فرستاد تا آن آتش الهیّه کلّ را به حرارت محبتّ رحمانیّه به منزل دوست یگانه کشاند و صعود دهد. این است سرّ کتاب شما (۹) که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بود.... " (۱۰)

باری، گویند هنگامیکه حضرت زردشت در آتشکده بلخ سرگرم نیاز و نیایش به درگاه خداوند آفرینش بود، سپاهیان توران زمین بدرون آتشکده آمده و او و گروهی دیگر را از دم تیغ گذراندند و زردشت در آن هنگام هفتاد و هفت ساله بود.

گفتار ۳

حضرت بودا

در آغاز قرن پنجم پیش از میلاد، فرمانروای قوم ساکیا در شمال هندوستان (نپال کنونی) فرزندی دارا شد که سیدارتا (کسی که به هدف یا مقصود رسیده) نامیده گشت. سیدارتا در سی سالگی ره آزادگی پیش گرفت و ترک یار و دیار و شکوه و جلال نمود و سر به کوه و صحرا گذارد و به سیر در آفاق و انفس پرداخت. زیرا دیگر در خویشتن احساس آسایش نمی کرد و خاطرش آرامش نمی یافت. از این رو برای آسایش درون و آرامش روح پریشان خود به خارج از محیط پرهیاهو و غوغای زندگانی انسان ها پناه برد. سیدارتا شش سال در اندیشه و تفکر پیرامون امور جهان و رازهای نهفته در آن بسر برد. سپس از همه کس دوری جست و چهل و نه شبانه روز روزه گرفت و به تنزیه و تقدیس روح و ضمیر خویش پرداخت. سرانجام دیگرگون گردید و روح خداوندی در کالبدش

دمیده شد و نور حقیقت قلبش را روشن کرد و جانی تازه و حیاتی بی اندازه به او بخشود. سیدار تا چنان تقلیب شده بود که گویی آفرینش تازه ای یافته بود. لذا پس از آن او را " بودا " یعنی منور یا دانا خواندند و مظهر خردمندی و بیداری و مایهٔ نیکبختی افراد انسانی دانستند. حضرت بودا از آن پس تا پایان زندگانی به آموزش و پرورش مردمان پرداخت و به هدایت و راهنمایی آنان مشغول گردید و در هشتاد سالگی بدرود حیات گفت.

بودا نادانی و جهالت را مایهٔ همهٔ بدی ها و گرفتاری ها می داند. او معتقد است که نادانی سبب می شود که ما آدمیان از حقایق زندگانی خود غافل و بی خبر گشته و پای بند شبه حقایق محیط خویش می شویم. بودا به انسان ها اندرز می دهد که با تمام قوی در تزکیهٔ نفس و صفای باطن خود کوشش نمایند. او کسی را پیروز و به هدف نزدیک می داند که بتواند اسب سرکش نفس امارهٔ خویش را با مهار اراده مهار کرده و آنرا به هر سو که می خواهد راه برد. بودا به پیروان خود تعلیم می دهد که همیشه برای آرامش خاطر و آسایش باطن خویش بکوشند. او سعادت را آرامش خاطر دانسته و راه رسیدن به آنرا پندار نیک و دوری از افکار و اندیشه های زشت و پلید بر می شمرد. دستور بودا برای از میان برداشتن مشکلات زندگی بکار بردن روش مسالمت آمیز و سلاح مدارا و بردباری است. او به پیروان خود گوشزد می کند که برای تبلیغ و نشر آئینش از اسلحهٔ ملامطت و مهربانی یاری جسته و از زور و اجبار دوری نمایند. آئین بودا بر این باور و اعتقاد است که حیات و زندگی آدمی سراسر درد ورنج است و سرچشمهٔ این درد ورنج، هوی و هوس و صفات ناشایسته

است. ترک هوی و هوس از سویی و کسب صفات و فضایل شایسته از سوی دیگر، سبب نابودی درد و رنج می گردد و سرانجام پیروزی و سعادت آدمی را با رسیدن و پیوستن به غایت و کمال مطلوب یعنی "نیروانا" که همانا فنا و نیستی و آرامش مطلق و سلامت روحانی است، به دست می دهد.

گفتار ۴

حضرت عیسی

بیش از دو هزار سال پیش، حضرت عیسی در قریه کوچکی بیت لحم در نزدیکی شهر اورشلیم (بیت المقدس) زاده شد. در آن هنگام قوم بنی اسرائیل زیر یوغ حکمرانان رومی به سر می برد و از شریعت موسی نیز جز نامی باقی نمانده بود. زیرا حقیقت از میان رخت بر بسته و جز رسم و آئین ظاهری چیز دیگری به چشم نمی خورد. آن زمان موسم زمستان دیانت حضرت موسی بود.

با ظهور مسیح بهار روحانی دوباره آغاز شد و آئین نوین یزدانی با گذشت زمان مایه زندگانی و جنب و جوش تازه ای در میان آدمیان گردید. عیسی در سی سالگی آغاز به ابلاغ کلمه خدا نمود و مردمان را به سوی ملکوت آسمان دعوت فرمود. او با دم مسیحانی و جان بخش خود بیماران روحانی را شفا بخشید و رنجوران دل و جان را سرزنده و شاداب نمود و مردگان ایمانی را زندگانی روحانی ارزانی داشت. عیسی خود را فرستاده پدر آسمانی برای نجات و راهنمایی قوم اسرائیل خوانده و

فرمود: "فرستاده نشده ام مگر به جهت گوسفندان گم شدهٔ خاندان اسرائیل." (۱۱)

او احکام طلاق و انتقام و سبب را شکست و خود را مالک آن دانست. از این رو آتش رشک و کینهٔ علمای یهود زبانه کشید و بر مخالفت با او هم پیمان و هم داستان شده و دمی وی را آسوده و راحت نگذاشتند و چنان زندگانی را بر او سخت گرفتند تا به این گفتار گویا شد: "روپاهان را سوراخ ها و مرغان هوا را آشیان ها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست." (۱۲)

با همهٔ این از روش و فرمایش خویش دست برنداشت و از هیاهو و غوغای علمای یهود نهراسید و تا پای جان ایستادگی و پایداری کرد و به راهنمایی و هدایت مردمان پرداخت. زیرا فرمود: "چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد." (۱۳)

عیسی پس از سه سال پیامبری، راستی این گفتار خویش را با خون خود و بر روی صلیب بیرون شهر اورشلیم به ثبوت رسانید.

تعالیم مسیح بیشتر دارای جنبهٔ روحانی و اخلاقی است، برخلاف احکام موسی که جنبهٔ سیاسی و اجتماعی فزونی است. این گفتار مشهور پایهٔ اخلاق آئین مسیح است که می‌فرماید: "شنیده‌اید که گفته شده است: چشمی به چشمی و دندانی به دندانی (۱۴)؟ لیکن من به شما می‌گویم: با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که به رخسارهٔ راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان." (۱۵)

همچنین از دستورهای اخلاقی اوست که می‌فرماید: "شنیده‌اید که گفته

شده است: همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن
(۱۶) اما من به شما می گویم که: دشمنان خود را محبت نمائید و برای
لعن کنندگان خود برکت طلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان
کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید. " (۱۷)
نیز: " شنیده اید که به اولین گفته شده است: زنا مکن (۱۸) لیکن من به
شما می گویم: هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود
با او زنا کرده است. " (۱۹)

همچنین: " اگر تقصیرهای مردم را نیامرزد، پدر شما هم تقصیرهای
شما را نخواهد آمرزد. " (۲۰)
نیز: " چونست که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی که چشم
خود داری نمی یابی؟ " (۲۱)

باری، حضرت مسیح درسی و سه سالگی بر فراز دار جان تسلیم جانان
نمود. اما سرانجام در سال ۳۱۳ میلادی با صدور فرمان " میلان " از
سوی کنستنتین کبیر امپراتور روم (۲۲) آزادی و رسمیت مسیحیان و آئین
آنان اعلان شد و امپراتور نیز در زمره پیروان حضرت عیسی درآمد. بدین
گونه آئین مسیح پیروز گردید و دوران عظمت و جلال آن آغاز شد.

گفتار ۵

حضرت محمد

حضرت محمد بسال ۵۷۰ یا ۵۷۱ م. در شهر مکه بدنیا آمد. قوم قریش
که محمد از میان آن برخاست مانند دیگر اقوام عرب مردمی بت پرست

بودند و بت‌هایی چون "منات" و "عزّی" و "لات" (۲۳) را پرستش می‌نمودند و خانه کعبه در مکه در آن دوران بتخانه قبیله‌های گوناگون بود. قوم قریش از دیگر اقوام عرب به کعبه نزدیکتر بود و حفظ و نگاهداری و تولیت آنرا به عهده داشت. چون از آنها محترم‌تر بود. یهودیان و مسیحیان جز بعنوان مزدوری اجازه اقامت در مکه را نداشتند و آن هم در صورتی امکان داشت که اقامتگاهشان تا خانه کعبه از همه دورتر باشد. با این ترتیب شهر مکه کانون بت پرستی و بت پرستانی بود که از تعالیم موسی و مسیح چندان بهره‌ای نداشتند. زیرا نه کسی را یارای بازگو نمودن آن بود و نه گوشی آماده شنیدن آن. مکه مرکز عیش و عشرت و بهره مندی از لذایذ جسمانی و دفع شهوات حیوانی بود. مگیان فراوان شراب می‌نوشیدند و پس از آنکه بنده و غلام آن می‌شدند، چه زشتی‌ها که نمی‌کردند و چه پلیدی‌ها که انجام نمی‌دادند. در آن دوران قبایل عرب چنان در بربریت و توخّش بسر می‌بردند که حتی برخی از آنها از زنده به گور کردن دختران خود شرم و واهمه‌ای نداشتند. همیشه چهارماه از سال را به داد و ستد و رفت و آمد پرداخته و هشت ماه دیگر را سرگرم جنگ و نبرد با یکدیگر می‌شدند و هرگز هم آرزوی وحدت و یگانگی را با هم دیگر در سر نمی‌پروراندند. زیرا خوش داشتند که هر یک به تنهایی و جداگانه به زندگانی خویش ادامه دهد.

محمد پیش از رسالت هر از چندی به غاری در کوه حراء می‌رفت و در آنجا سربه جیب تفکر فرو می‌برد و درباره خود و مردمان و جهان و رازهای نهفته در آن می‌اندیشید.

باری، محمد به چهل سالگی رسید و به رسم گذشته و عادت دیرینه از

زندگانی و آرایش آن و مردمان و هیاهوی آنان دوری گرفت و به کوه حراء پناه برد. او همچنان در خود فرو رفته بود که ناگهان آواز سروش را با گوش هوش بشنید که می فرمود: " اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْانْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْانْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. " (۲۴) - ترجمه: بخوان بنام پروردگارت که جهان را هستی بخشید و آدمی را از خون آفرید. بخوان و پروردگارت تو از همه بخشنده تر است. اوست کسی که نوشتن را به وسیله قلم تعلیم داد و به انسان آنچه را که نمی دانست آموخت. "

محمد در آن هنگام چنان بیمناک شد که بی درنگ آهنگ بازگشت به سوی خانه نمود و رخصت را از آنگونه دگرگون گردید که خدیجه همسر وی گمان برد که بیمار است. باری محمد گلیمی بخود پیچید و در بستر آرمید تا بخشید. پس از چندی ناگهان از خواب برخاست، زیرا ندای یزدان را دیگر بار با گوش جان شنید که فرمود: " يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبُّكَ فَكْبُرٌ وَثِيَابُكَ فَطَهِّرْ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ. " (۲۵) - ترجمه: ای گلیم بخود پیچیده، برخیز و آدمیان را از عذاب هشدار ده و پروردگارت را به بزرگی یاد کن و جامه خود را پاکیزه نما و از گناه بپرهیز و آرزوی بیشتر خواستن را از سر بدر برو در راه خدا بردبار و شکیب باش. "

بدین گونه محمد از سوی خداوند مأمور راهنمایی و هدایت قوم عرب گردید و برای مژده دادن به نیکوکاران و بیم نمودن بدکاران برانگیخته شد و آن در سال ۶۱۰ از میلاد مسیح بود. رسول الله رسالت خود را تا سه سال آشکارا اعلان نمود و جز برخی از نزدیکان چون خدیجه و پسر

عمش علی بن ابیطالب و ابوبکر کسی از آن آگاه نبود. پس از سه سال اراده خداوند بر آن قرار گرفت که محمد مردم را آشکارا بسوی توحید دعوت نماید. از این روبه او فرمود: "وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ: إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ." (۲۶) - ترجمه: و خویشاوندان نزدیک خود را هشدار ده و در برابر پیروان مؤمن خویش فروتن باش. و اگر ترا فرمان نبرند بگو: من از آنچه شما می کنید، بیزار و برکنارم.

زان پس محمد آشکارا به تبلیغ آئین بکتاپرستی پرداخت و بت پرستان را بسوی خداوند یگانه دعوت نمود و فرمود: "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ." (۲۷) - ترجمه: بگو اوست خداوند یگانه و پاینده، کسی که نزاده و زاییده نشده و همتایی برای او نبوده است.

باری، در آن هنگام بزرگان مکه دریافتند که دیگر سکوت روا نمی باشد. در آغاز خواستند از در آرامی و مسالمت محمد را از تبلیغ آئین خویش بازدارند. اما او از بیان آنچه که بدان مأمور بود دست برنداشت. از اینرو آنان نیز بردشمنی و مخالفتش قیام کردند و چنان امور را بر او سخت گرفتند که ناگزیر شد در شبی که دیگر جانش هم در خطر بود همراه ابوبکر بسوی یثرب که پس از چندی مدینه نامیده گشت، هجرت نماید. (۲۸)

محمد پس از هفت سال توانست مکه را باسانی فتح کرده و مکیان را پیرو دین اسلام و آئین توحید نماید. دیری نپایید که همه قبایل عرب اسلام آوردند و رسم بت پرستی از میان برافتاد و در سراسر عربستان پرچم

"لا اله الا الله" به اهتزاز درآمد.

ناگفته نماند که حضرت محمد پیش از فتح مکه نامه‌هایی به شاهان و امیران کشورهای همسایه فرستاد و آنان را به پذیرش و قبول دین اسلام دعوت نمود. از آن جمله هرقل امپراتور روم شرقی و خسرو پرویز شاهنشاه ایران و نجاشی پادشاه حبشه بوده‌اند. اما آنان، بجز نجاشی، ارزشی برای پیام محمد رسول خدا قایل نگردیدند. زیرا از آینده آگاهی نداشتند و از نشیب و فراز روزگار با خبر نبودند.

باری، حضرت محمد چندی پس از بازگشت از آخرین حج خود در مکه، در مدینه رحلت نمود و آن در سال یازدهم هجری برابر با ۶۳۲ میلادی بود.

او مدت ۲۳ سال برای اجرای مأموریت بزرگ خود که برقراری آئین یکتاپرستی در بین اعراب بت پرست و ایجاد وحدت و یگانگی در میان قبایل ستیزه‌خو و بخون‌یکدیگر تشنه سرزمین عربستان بود، کوشید و در این طریق از بذل هیچگونه مساعی قصور و کوتاهی ننمود. سرانجام با انجامی نیکو و فرجامی خوش برای خویش و قوم عرب به سرای جاودان رهسپار شد و نام والای خود را تا به ابد زنده و پایدار گردانید.

یادداشت‌های بخش دوم

- (۱) - یعنی از آب کشیده شده (تورات- سفر خروج - باب ۲ - آیه ۱۰).
- (۲) - قوم اسرائیل از دوازده خاندان تشکیل شد و سرسلسله هر یک از آن یکی از پسران یعقوب نوه حضرت ابراهیم بود (تورات - سفر خروج - باب ۱ - آیه ۱ تا ۷).
- (۳) - کتاب ایقان - چاپ مصر ص ۸.
- (۴) - تورات - سفر خروج - باب ۳ - آیه ۹ و ۱۰.
- (۵) - تورات - سفر تشنیه - باب ۶ - آیه ۳.
- (۶) - تورات - سفر خروج - باب ۲۰ - آیه ۲ تا ۱۸.
- (۷) - "كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الْأُرْسِيِّ وَآدَمُ وَعَادٌ... كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ." (سوره ق - آیه ۱۲ تا ۱۴) - یعنی: "پیش از آنان (اهل مکه) قوم نوح و اصحاب رس و قوم ثمود و قوم عاد و... پیامبران خود را تکذیب کردند. همگی پیامبران خود را تکذیب کردند. از این رو عذاب لازم شد."

حضرت عبدالبهاء می فرماید: " اما حضرت مه آباد و حضرت زردشت در قرآن تلویحاً مذکور و نفسی تا بحال پی نبرده. چنانچه اصحاب رس و انبیائشان ذکر نموده. و این " رس " رود ارس است. و این پیغمبران ذی شأن متعدّد بودند. از جمله حضرت مه آباد و حضرت زردشت بود. "

(مکاتیب عبدالبهاء - جلد دوم - چاپ مصر ص ۷۴).

اما مفسران اسلامی چون از معنای حقیقی "الرس" آگاهی نیافتند، عقاید و نظرهای گوناگونی اظهار داشتند و از جمله آنرا چاه پنداشتند و اصحاب آن را اهالی مدیان در سرزمین فلسطین انگاشتند و پیامبر آنان را شعیب پیغمبر (یترون کاهن) پدر زن حضرت موسی دانستند.

(۸) - انجیل متی - باب ۱۳ - آیه ۵۷.

(۹) - مخاطب زردشتی بوده است.

(۱۰) - مجموعه الواح حضرت بهاءالله - خط زین المقرئین - چاپ هند ص ۲۷۲ و ۲۷۳.

(۱۱) - انجیل متی - باب ۱۵ - آیه ۲۴.

(۱۲) - انجیل متی - باب ۸ - آیه ۲۰.

(۱۳) - انجیل متی - باب ۲۰ - آیه ۲۸.

(۱۴) - تورات - سفر خروج - باب ۲۱ - آیه ۲۴.

(۱۵) - انجیل متی - باب ۵ - آیه ۳۸ و ۳۹.

(۱۶) - تورات - سفر لایوان - باب ۱۹ - آیه ۱۸ - در محبت نمودن به همسایه، و تورات - سفر تثئیه - باب ۷ - آیه ۱ تا ۵ - در عداوت کردن با دشمن.

(۱۷) - انجیل متی - باب ۵ - آیه ۴۳ و ۴۴.

(۱۸) - تورات - سفر خروج - باب ۲۰ - آیه ۱۴.

(۱۹) - انجیل متی - باب ۵ - آیه ۲۷ و ۲۸.

(۲۰) - انجیل متی - باب ۶ - آیه ۱۵.

(۲۱) - انجیل متی - باب ۷ - آیه ۳.

(۲۲) - ۲۸۰ - ۳۳۷ میلادی.

(۲۳) - حضرت بهاء الله می فرماید: "بعضی بر آنند که مُلحد نفوسی هستند که از اسماء الهی اسمائی اشتقاق نموده‌اند و به آن اسما عاکفند من دون الله. چنانچه لفظ مَنات را از مَنان و عُزّی را از عزیزولات را از الله اخذ نموده‌اند و به آن اسما ساجد و عاکفند." (کتاب بدیع ص ۲۸۳).

(۲۴) - قرآن - سوره عَلَق - آیه ۱ تا ۵.

(۲۵) - قرآن - سوره مُدَّثِّر - آیه ۱ تا ۷.

(۲۶) - قرآن - سوره شُعَرَاء - آیه ۲۱۴ تا ۲۱۶.

(۲۷) - قرآن - سوره إِخْلَاص - آیه ۱ تا ۴.

(۲۸) - مبدأ تاریخ اسلامی یا تاریخ هجری قمری سال هجرت حضرت محمد از مکه به مدینه است که با سال ۶۲۲ میلادی مقارن است. توضیح آنکه در سال هفدهم هجرت به دستور عمر خلیفه دوم از خلفای راشدین تاریخ هجری قمری وضع گردید.

* * * * *

بخش سوم
حائمت

گفتار ۱

خاتمیت، وبای عام دینی

یکی از مسایل مهمی که همیشه در میان پیروان ادیان گذشته مورد بحث و گفتگو و علت عدم پذیرش و قبول پیامبران در هنگام ظهور هر یک از آنان بوده است، موضوع خاتمیت است. بدین معنی که پیروان هر دینی دین خود را آخرین دین و پیامبر خویش را آخرین پیامبر و قوانینش را پسندیده‌ترین قوانین و سرانجام کتابش را آخرین کتاب و نزول وحی الهی می‌پندارند. با آنکه باران بخشش پروردگار هیچگاه از ریزش باز نماند و نسیم عنایت کردگار هیچ هنگام از وزش باز نایستد و آفتاب رحمت آفریدگار هرگز از تابش باز نیفتد. ایزد مهربان بندگان خویش را بخود رها نکند و یزدان پاک از بیان پند و اندرز به آدمیان عهد و پیمان نشکند. زیرا این دور از داد و دهش آفریننده آفرینش است. از این روراهنمایی او همیشگی و راهبرش سرمدی و لطف و عنایتش ابدی است.

حضرت بهاء الله می‌فرماید: "در عالم مُلک و ملکوت باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیه مظهر اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در ظلّ تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند..... این است که در جمیع اعهاد و آزمان انبیاء و اولیاء با قوت ربّانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته. و عقل سلیم هرگز راضی نشود که نظریه بعضی کلمات که معانی آن را ادراک ننموده، این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهای

تعقل نماید. زیرا فیضی اعظم از این فیض کلیه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطه الهیه نخواهد بود. " (۱)

در قرآن می فرماید: "وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ. فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ: لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا. كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ." (۲) - یعنی: و در گذشته یوسف با دلایل بسوی شما آمد و شما پیوسته از آنچه که برایتان آورده بود در شک بودید. هنگامیکه درگذشت، گفتید: خداوند پس از او پیامبری را برنخواهد انگیخت. خداوند کسی را که گزافکار و شکاک است این چنین گمراه می نماید."

ابوالفضائل (۳) در کتاب فرائد می گوید: "آیا یهود در زمان ظهور حضرت عیسی به همین اجماع در رد آن حضرت متمسک نشدند؟ و آیا مجوس در رد سه شارع اعظم موسی و عیسی و رسول الله علیهم السلام بهمین اجماع تمسک نجستند؟ و آیا نصاری دین خود را آخرین ادیان و شریعت خود را آخرین ورق کتاب تشریح ندانستند؟... بلی شک نیست که این وبای عامّ دینی (که دین ما هرگز تغییر نخواهد کرد و شریعت ما هرگز نسخ نخواهد شد) اهالی جمیع مذاهب را احاطه نموده و این سُبُبات عمیق و کابوس ثقیل کافّه امم و قبائل را فرو گرفته است." (۴)

حضرت عبدالبهاء در این باره می فرماید: "اساس ادیان الهیه یکی است و مقصد امم و مذاهب عالم مقصد واحد. زیرا جمیع معتقد به وحدانیت الهی هستند و واسطه ها را بین خلق و خالق لازم می دانند. نهایت اینست که اسرائیلیان آخر واسطه را حضرت موسی می گویند و مسیحیان

حضرت عیسی و مسلمانان حضرت محمد رسول الله و فارسیان حضرت زردشت. ولی اختلافشان بر سر اسم است. اگر اسم را از میان برداری جمیع می بینند که مقصدشان مقصد واحد بوده و هر شریعتی در عصر و زمان خود کامل و تجدد آئین یزدان و ظهور مظهر فیوضات رحمان در هر کوری لازم و واجب. این است که اهل حقیقت و معنی پی به اسرار الهی بردند و از رموز کتاب واقف شدند و حق را مختار و فیوضات او را غیر محدود و ابواب رحمتش را غیر مسدود دانستند. به جمیع انبیاء مؤمن شدند و "لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ" (۵) گفتند. اما اهل صورت و مجاز به تقلید تمسک جستند و به اوهام افتادند. متشابهات آیات را وسیله انکار امر ربّ الیّنات نمودند. (۶)

ناگفته نماند که همین امید و انتظار پیروان ادیان و باور و اعتقاد آنان به ظهور و پیدایش موعودی در آینده، برآستی، خود دلیلی روشن و نشانی آشکار بر پیاپی آمدن پیامبران و استمرار ظهور ادیان در بستر زمان است. اگر نه، چه سود و فایده از این باور و اعتقاد و چه حاصل و نتیجه از این امید و انتظار؟

گفتار ۲

خاتمیت در آئین یهود

یهودیان آیات زیر از کتاب مقدس خویش را دلیل همیشگی بودن شریعت حضرت موسی و احکام او دانسته و نسخ آن را ناممکن می پندارند:

"پس بنی اسرائیل سبت را نگاه بدارند نسلأ بعد نسل. سبت را به عهد

ابدی مرعی دارند. این در میان من و بنی اسرائیل آیتی ابدی است." (۷)

نیز: "کارهای دستهای راستی و انصاف است و جمیع فرایض وی امین. آنها پایدار است تا ابد الآباد." (۸)

همچنین: "شریعت ترا دائماً نگاه خواهم داشت تا ابد الآباد." (۹)
اکنون برای روشن شدن موضوع و بیان معنای آیات بالا به شرح زیر می پردازیم:

ارمیای نبی در کتاب خود می گوید: "خداوند می گوید اینک من فرستاده تمامی قبایل شمال را با بنده خود نبوکد رصر (۱۰) پادشاه بابل گرفته ایشان را بر این زمین و بر ساکنانش و بر همه امتهایی که به اطراف آن می باشند خواهم آورد و آنها را بالکل هلاک کرده دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت و از میان ایشان آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس و صدای آسیا و روشنایی چراغ را نابود خواهم گسردانید و تمامی این زمین خراب و ویران خواهد شد و این قوم ها هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود. و خداوند می گوید که بعد از انقضای هفتاد سال من بر پادشاه بابل و بر آن امت و بر زمین کلدانیان عقوبت گناه ایشان را خواهم رسانید و آنرا به خرابی ابدی مبدل خواهم ساخت." (۱۱)

در سال ۵۸۷ پیش از میلاد بختنصر پادشاه بابل بیت المقدس را ویران و گروه بیشماری از یهودیان را اسیر و به بابل گسیل داد. و کورش بزرگ شاهنشاه ایران در سال ۵۳۹ ق. م. نبویند پادشاه بابل را شکست داد و بابل را تسخیر نمود و اسیران یهودی را آزاد ساخت و در سال ۵۳۶ ق. م.

نخستین فرمان تعمیر و ساختمان بیت المقدس را صادر کرد. از آنچه گذشت روشن گردید که این "دهشت و خرابی ابدی" از هنگام حملهٔ بختنصر در سال ۵۸۷ ق. م. تا شکست نبونید و نجات اسرائیلیان بدست کورش بزرگ در سال ۵۳۹ ق. م. و سرانجام جشن اتمام ساختمان معبد در اورشلیم در زمان داریوش اول بسال ۵۱۷ ق. م. بطول انجامیده است. پس این ابدیت زمانی محدود و نسبی بوده آنچه‌آنکه خود ارمیای نبی نیز در گفتار خویش مدت آنرا هفتاد سال پیش بینی نموده است.

همچنین اشعیای نبی در کتاب خود می‌گوید: "من او (کورش بزرگ) را به عدالت برانگیختم و تمامی راه هایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده اسیران مرا آزاد خواهد نمود... جمیع ایشان (مقصود دشمنان اسرائیل است) خجل و رسوا خواهند شد و آنانی که بت‌ها می‌سازند با هم به رسوایی خواهند رفت. اما اسرائیل به نجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابد الآباد خجل و رسوا نخواهند گردید." (۱۲)

چنانکه می‌دانیم تیطوس فرزند امپراتور روم و سردار سپاه او در سال ۷۰ م. اورشلیم را ویران و هیکل مقدس یهود را سوزاند و قوم اسرائیل را آواره و پراکنده ساخت و گروه بیشماری از آنان را نیز سربازان رومی اسیر نموده و به بندگی فروختند. از این رو مدت این "نجات جاودانی" و "تا ابد الآباد خجل و رسوا نخواهند شد"، از هنگام آزادی اسرائیلیان به دست کورش بزرگ در سال ۵۳۹ ق. م. تا حملهٔ تیطوس و خرابی بیت المقدس و پریشانی قوم یهود به سال ۷۰ م. بوده که بیش از ۶۰۹ سال به طول نیانجامیده است.

با شرح بالا معلوم شد که مقصود از "ابدی نگاهداشتن سبت" و "پایدار بودن فرائض تا ابد الآباد" و "نگاهداری شریعت تا ابد الآباد" این نیست که فیوضات الهی و بخششهای یزدانی برای همیشه از ریزش و فیضان باز مانده و شریعتی جدید یا قوانینی نوین از سوی خداوند به افراد انسانی داده نخواهد شد، بلکه منظور اینست که شریعت موسوی برای مدت زمانی طولانی دوام خواهد داشت. چنانکه در تورات نیز ظهور آئینی نوین و آمدن پیامبری جدید به خاندان اسرائیل وعده داده شده است، آنجا که می‌فرماید: "خداوند می‌گوید اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه ای خواهم بست. نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم. زیرا که ایشان عهد مرا شکستند با آنکه خداوند می‌گوید من شوهر ایشان بودم. اما خداوند می‌گوید اینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود." (۱۳)

نیز می‌فرماید: "یهوه خدایت نبیی را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید. او را بشنوید... و خداوند به من گفت: آنچه گفتند نیکو گفتند. نبیی را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود من از او مطالبه خواهم کرد." (۱۴)

اگر چنین پنداشته شود که مقصد از این نبی، یکی از انبیای بنی اسرائیل

است، آشکار است که تا چه اندازه مرغ پندار خویش را در هوای خطا به پرواز آورده ایم. زیرا آنان در عالم رؤیا به حقایق و اسرار پی می برده ولی حضرت موسی که نبی آینده نیز می بایستی همانند او باشد، در عالم کشف و شهود از حقایق و امور الهی آگاهی می یافته است و این آیات از تورات نیز شاهدی صادق و گواهی قاطع برای راستی این گفتار است: " و او گفت: الآن سخنان مرا بشنوید. اگر در میان شما نییی باشد من که یهوه هستم خود را در رؤیا بر او ظاهر می کنم و در خواب با او سخن می گویم. اما بنده من موسی چنین نیست. او در تمامی خانه من امین است. با وی روبرو و آشکارا و نه در رمزها سخن می گویم و شبیه خداوند را معاینه می بیند. پس چرا نترسیدید که بر بنده من موسی شکایت آورده اید." (۱۵)

از همه بالاتر حضرت موسی بنیان گذار آئینی نوین و واضح احکامی جدید بود، در حالیکه انبیای بنی اسرائیل تنها مروج آئین یهود و راهنمای یهودیان بوده اند.

گفتار ۳

خاتمیّت در آئین مسیح

عیسویان آیات زیر از کتاب " عهد جدید " را برای اثبات ابدی بودن دیانت حضرت عیسی و نسخ نشدن احکام انجیل و نیامدن پیامبری جدید شاهد و گواه می آورند:

"آسمان و زمین زایل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد." (۱۶)

نیز: "تعجب می‌کنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است برمی‌گردید به سوی انجیلی دیگر که انجیل دیگر نیست. لکن بعضی هستند که شما را مضطرب می‌سازند و می‌خواهند انجیل را تبدیل نمایند. بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شما رساند اناتیما باد (ملعون باد) چنانکه پیش گفتیم الآن هم باز می‌گویم اگر کسی انجیلی غیر از آنکه پذیرفتید بیاورد اناتیما باد." (۱۷)

همچنین: "و اما شما آنچه از ابتدا شنیدید در شما ثابت بماند. زیرا اگر آنچه از اول شنیدید در شما ثابت بماند شما نیز در پسر و در پدر ثابت خواهید ماند و این است آن وعده‌ای که او بما داده است یعنی حیات جاودانی. و این را به شما نوشتیم در باره آنانی که شما را گمراه می‌کنند. و اما در شما آن مسح که از او یافته‌اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد. بلکه چنان که خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم می‌دهد و حق است و دروغ نیست. پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می‌مانید." (۱۸)

اکنون برای روشن شدن مطلب و بیان مقصد چنین می‌گوئیم: همان طوری که "ابدی نگاه داشتن سبت" و "پایدار بودن فرایض تا ابد الآباد" و "نگاه داری شریعت تا ابد الآباد" در تورات بنا بر اعتقاد مسیحیان، فقط تا ظهور عیسی به طول انجامیده و شریعت موسوی تنها برای زمان محدود و معینی بوده است، همین طور نیز "زایل نشدن کلام پسر انسان" و "نپذیرفتن مرده‌ای جز انجیل عیسی" و "ثابت ماندن تعلیم مسیح در میان مسیحیان" و "نیازمند نبودن به تعلیم دیگران"، اموری

نسبی و اعتباری بوده و دلیلی برای نیامدن پیامبری جدید و مزده‌ای نوین و احکام و دستورهای تازه و سرانجام آئینی جز آئین پیشین، نبوده و نخواهد بود.

از این گذشته اگر ما آیات پیشین آیه "آسمان و زمین زایل خواهد شد..." را بخوانیم، در می‌یابیم که مقصود از زایل نشدن کلام پسرانسان زایل نشدن پیش‌گویی‌هایی است که حضرت مسیح در باره آینده و دوباره آمدن خود از آسمان با شکوه و جلال بی‌پایان نموده است و هیچ ارتباطی با احکام و دستورهای انجیل ندارد. و این بیان مسیح که می‌فرماید: "گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم، نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم. زیرا هر آینه بشما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود." (۱۹)، نیز گواه راستی این گفتار است. زیرا اگر حضرت مسیح همزه و یا نقطه‌ای از تورات را زایل نمود و حتی آنرا منوط به نابود شدن زمین و آسمان گردانید، پس چرا احکام "سبت" و "طلاق" و "انتقام" و مانند آنرا منسوخ کرد؟ از این رو همان طوری که زایل نشدن همزه و یا نقطه‌ای از تورات دلیل نیامدن پیامبری جدید با احکامی نوین نگردید، همین طور هم زایل نشدن کلام پسر انسان برهان عدم تجدّد دین و آئین نخواهد بود.

اما آیات پیشین و پسین آیه "آسمان و زمین زایل خواهد شد..." چنین است که می‌فرماید: "و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فروریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد. آنگاه علامت پسرانسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت

جميع طوائف زمين سينه زنى كند و پسرانسان را بينند كه بر ابرهاى آسمان با قوت و جلال عظيم مى آيد... همچنين شما نيز چون اين همه را بينيد بفهميد كه نزديك بلكه بر در است... آسمان و زمين زابل خواهد شد ليكن سخنان من هرگز زابل نخواهد شد. اما از آن روز و ساعت هيچ كس اطلاع ندارد حتى ملائكة آسمان جز پدر من و بس." (۲۰)

اينك اگر در آيات رساله پولس رسول دقيق شويم در مى يابيم كه پولس رسول پس از آنكه يك چندي به مردم غلاطيه انجيل مسيح را آموخت و در آن سامان بسر برد به دياري ديگر رهسپار گرديد. در آنجا شنيد كه شخصى اهل غلاطيه را به امر ديگرى خوانده و آنان نيز بدان سو گر ايده اند. از اين رونامه اى نگاهت و ايشانرا اندرز داد و از تمايل شان بسوى ديگر خرده گرفت و گفت: "بدين زودى از آن كس (منظور شخص خودش) كه شما را به فيض مسيح خوانده است بر مى گرديد بسوى انجيلى ديگر!"

بنابراين مقصود اين است كه در دور مسيح جز كتاب انجيل كتاب ديگرى ارزنده و غير از احكام آن احكام ديگرى شايسته نبوده است. چنانكه در دور موسى نيز چنين بوده است.

درباره آيات رساله يوحناى رسول: اگر ما آيه ديگرى پس از آن آيات را بخوانيم آشكار مى گردد كه " ثابت ماندن تعاليم مسيح در ميان مسيحيان " و "نيازند نبودن به تعاليم ديگران"، فقط تا ظهور آينده وى خواهد بود. و اين ظهور آينده او نيز ظهور پيامبرى است كه داراى صفات و كمالاتى روحانى همانند وى مى باشد زيرا از يك منبع ناشى مى شود و از يك چشمه سرچشمه مى گيرد. و آن اينست: " الان اى فرزندان در او

ثابت بمانید تا چون ظاهر شود اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی خجل نشویم. " (۲۱)

گفتار ۴

خاتمیت در آئین اسلام - قیامت

مسلمانان بر پایه آیاتی از قرآن و روایاتی چند از رسول اکرم آئین اسلام را آخرین آئین و پیامبر اسلام را آخرین پیامبر الهی برمی‌شمرند. و آن عبارت است از:

"ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ. وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. " (۲۲) - ترجمه: محمد پدر هیچیک از مردان شما نبوده بلکه فرستاده خدا و خاتم انبیا است و خداوند از همه چیز آگاه است.

نیز: "یا علی، أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. " (۲۳) - ترجمه: ای علی تو و من مانند هارون (برادر موسی) و موسی هستیم، جز اینکه پس از من نبی نخواهد بود.

همچنین: "لَا كِتَابَ بَعْدَ كِتَابِي وَلَا شَرِيعَةَ بَعْدَ شَرِيعَتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. " (۲۴) - ترجمه: کتابی پس از کتاب من و آئینی بعد از آئین من تا روز رستاخیز نخواهد بود.

نیز: "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا. " (۲۵) ترجمه: امروز دین را برایتان کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را دینی برای شما برگزیدم.

همچنین: "وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ. " (۲۶) - ترجمه: هر کس غیر اسلام را دین خود برگزیدد، او را نپذیرند و در آخرت از زیانکاران است.

الخاصیرین." (۲۶) - ترجمه: وکسی که جز اسلام دینی را خواهد، هرگز از وی پذیرفته نشود و در روز پسین از زیانکاران شمرده گردد. اکنون برای پاسخ به برداشت و استنتاجی که مسلمانان از آیات و روایات بالا نموده و بر این پایه سلسله ادیان را پایان یافته و نزول وحی الهی را انقطاع پذیرفته می‌دانند و به سخن دیگر به استمرار ظهور ادیان باور و اعتقاد ندارند، به شرح زیر می‌پردازیم:

ابوالفضائل در این باره می‌گوید: "عجب نیست اگر فقهای ملت اسلام نیز به کلمه مبارکه خاتم النبیین و حدیث لا نبی بعدی که ابداً دلالت بر عدم تجدید دیانت ندارد ممتحن گردند و به امم ماضیه ملحق شوند. و حال آنکه مقصود آن حضرت از این کلمه این بود که ترقی امت اسلامیّه را مکشوف دارد و افضلیت ائمه هدی را از انبیای بنی اسرائیل معلوم و واضح فرماید. زیرا که بر مطلقین بر کتب مقدسه و حالات امم ماضیه واضح است که انبیای بنی اسرائیل از قبیل اشعیا و یرمیا و دانیال و حزقیل و زکریا و امثالهم کلّ بتوسط رؤیا از امور آتیه اخبار می‌فرمودند و رؤیای صادقه خود را الهام تعبیر می‌نمودند. چندانکه لفظ نبی بر بیننده رؤیا در میان قوم دایره و مصطلح گشت و در لغت عبریه حقیقت ثانویه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضع کثیره مذکور و شایع گشت. پس چون فجر سعادت از افق بطحا طالع شد... ظلمت لیل زایل شد و هنگام رؤیا انقضاء یافت و میعاد رؤیت و مشاهدت فرارسید. لذا بوجود اقدس خاتم الانبیاء باب نبوت یعنی نزول الهام به رؤیا مختوم و مسدود گشت و روح فؤاد در صدور ارباب سداد سمت احاطه و کلیت گرفت و حقایق روحانیّه که بر انبیای بنی اسرائیل به رؤیا افاضه میشد بر

ائمهٔ اسلام عليهم السّلام به رؤیت و مشاهدت مبذول گشت و معنی حدیث "لَا نَبِيَّ بَعْدِي" و حدیث صحیح "عُلَمَاءُ أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ" واضح و مکشوف شد و بجای "كَذَا رَأَيْتُ فِي الرُّؤْيَا" که در کلمات اولین مذکور بود "كَأَنِّي أَرَى وَكَأَنِّي أُشَاهِدُ" در بیانات آخرین ثابت و مسطور گشت. "(۲۷)

"رسول" و "نبی" بطور اخصّ و در عالم ظاهر و کثرت دارای یک معنی نیستند. زیرا رسول فرستادهٔ خدا و دارندهٔ آئین و کتاب است در حالی که نبی برگزیدهٔ یزدان و ترویج دهندهٔ آئین و تعالیم ایزد مهربان و گویندهٔ رویدادهای آینده بوسیلهٔ الهام خدا در عالم رؤیا است. از این رو است که در قرآن برخی از برگزیدگان خدا رسول و برخی دیگر نبی نامیده شده‌اند. و این نیز ناگفته نماند که هر رسولی می‌تواند نبی باشد ولیکن هر نبی دارای مقام رسالت نیست و آیات زیر از قرآن مجید گواه راستی این گفتار است:

"فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا... وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا... وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا إِخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا. وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ. إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا... وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا." (۲۸) - ترجمه: پس از آنکه از ایشان و آنچه پرستش می‌کردند غیر از یزدان، دوری گرفت (مقصود ابراهیم خلیل است) اسحاق و یعقوب را به او عنایت کردیم و آنان را از انبیا گردانیدیم... و یاد کن موسی را در کتاب، او پاک نهاد و رسول نبی بود... و از بخشش خویش برادرش هارون نبی را به وی دادیم. و یاد کن اسماعیل را در

کتاب، اوراست وعده دهنده ورسول نبیی بود... و یاد کن ادریس را در کتاب. او نبی راستگویی بود.

همچنین: "وما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّتِهِ. فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ." (۲۹) - یعنی: و هیچ رسول و نبیی پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر هنگام آرزویی کرد، شیطان در آرزویش القای شبهه نمود. خداوند نابود می سازد آنچه را شیطان القا می کند و پس از آن آیاتش را استوار می گرداند و اوست دانا و آگاه.

اما "رسول" و "نبی" بطور اعمّ و در عالم باطن و وحدت از یک معنی و مفهوم برخوردارند. و از آنجائیکه خداوند به صریح آیه سوم از سوره حدید در قرآن مجید "هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن" است، فرستادگان او نیز به هر اسم و رسم مظاهر و مریای صفت و کمالات و مصادیق اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت اویند. از اینرو هر یک از پیامبران از جمله پیامبر اسلام، در دور و زمان رسالت ویژه خود، اول رسولان و آخر رسولان و اول انبیا و آخر انبیا به شمار آمده است. برای پایه است که حضرت بهاء الله نه تنها رسول اکرم را خاتم انبیا نامیده، بلکه آن حضرت را خاتم رسولان نیز بر شمرده است آنجا که می فرماید:

"الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْعَالَمِ وَمُرَبِّي الْأُمَّمِ الَّذِي بِهِ انْتَهَتْ الرِّسَالَةُ وَ النَّبُوَّةُ..." (۳۰)

بنابراین کلمه "خاتم النبیین" نباید به هیچ وجه سبب پیدایش این فکر و اندیشه گردد که هدایت و راهنمایی حضرت یزدان و تحوّل و تجدد ادیان با ظهور حضرت محمد پیامبر اسلام، به انجام گراییده است.

اما دربارهٔ روایت "کتابی پس از کتاب من و..." : از این حدیث چنین برمی آید که حضرت محمد برای کتاب و شریعت خویش زمانی تعیین نموده که انجام آن روز رستاخیز است. اکنون باید بدانیم رستاخیز یا قیامت چیست و هنگام آن کی می باشد؟

قیامت در لغت به معنای "الإِیْعَاطُ مِنَ الْمَوْتِ" (برانگیخته شدن پس از مرگ) و روز قیامت به معنای "یَوْمُ الْبَعْثِ مِنَ الْأَرْوَاحِ" (روز برانگیختن مردگان از گورها) آمده است (۳۱).

حال باید دید که مقصود از این "مرگ" چیست و این "مردگان" کیانند و این "گورها" چه می باشد؟ و زندگی چیست و زندگان کیانند؟ در کتابهای آسمانی همه جا مقصود از "مرگ" مرگ روحانی و "زندگانی" زندگانی ایمانی است نه این مرگ جسمانی و زندگی ظاهری.

در تورات می فرماید: "اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری. زیرا روزی که از آن خوردی هرآینه خواهی مرد." (۳۲)

همچنین: "پس فرایض و احکام مرا نگاه دارید که هر آدمی که آنها را بجا آورد در آنها زیست خواهد کرد. من یهوه هستم." (۳۳)

نیز در کتاب حزقیال نبی آمده است: "هرکسی که گناه ورزد او خواهد مرد و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را بعمل آورد.. و به فرایض من سلوک نموده و احکام مرا نگاه داشته به راستی عمل نماید، خداوند یهوه می فرماید که آن شخص عادل است و البته زنده خواهد ماند.. پس توبه کنید و از همهٔ تقصیرهای خود بازگشت نمائید تا گناه موجب هلاکت شما نشود.... زیرا خداوند یهوه می گوید: من از مرگ آن

کس که می‌میرد مسرور نمی‌باشم. پس بازگشت نموده زنده مانید." (۳۴)

در انجیل آمده است: "و دیگری از شاگردانش بدو گفت: خداوند اَوّل مرا رخصت ده تا رفته پدر خود را دفن کنم. عیسی وی را گفت: مرا متابعت کن و بگذار که مردگان مردگان خود را دفن کنند." (۳۵)

همچنین: "آمین آمین به شما می‌گویم، هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است." (۳۶)

نیز: "و چون می‌روید موعظه کرده گوئید که ملکوت آسمان نزدیک است، بیماران را شفا دهید ابرصان را طاهر سازید مردگان را زنده کنید دیوها را بیرون نمائید، مفت یافته‌اید مفت بدهید." (۳۷)

همچنین: "لیکن شما ایمان نمی‌آورید، زیرا از گوسفندان من نیستید. چنان که به شما گفتم گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت." (۳۸)

نیز پولس رسول می‌گوید: "و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید زنده گردانید... ما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید. زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید." (۳۹)

همچنین یوحنا رسول می‌گوید: "ما می‌دانیم که از موت گذشته داخل حیات گشته‌ایم از اینکه برادران را محبت می‌نمائیم. هر که برادر خود را محبت نمی‌نماید در موت ساکن است." (۴۰)

در قرآن می‌فرماید: "وما يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ. إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ. إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ." (۴۱) - ترجمه: و کور و بینا و تاریکی و روشنایی و سایه و گرمی با یکدیگر برابر نمی‌باشند و زندگان و مردگان نیز با هم یکسان نیستند. خداوند کسی را که بخواهد می‌شنواند و تو توانایی شنوایدن در گور خوابیدگان را دارا نیستی و تو بیم دهنده‌ای بیش نمی‌باشی.

نیز: "أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا؟ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ." (۴۲) - ترجمه: آیا کسی که مرده بود و او را زنده کردیم و نوری فرا راهش گذاردیم تا با آن در میان مردمان رفت و آمد کند، مانند کسی است که در تاریکی‌های (جهل و نادانی و گمراهی) بوده و به بیرون از آن دسترسی ندارد؟ این چنین اعمال کافران ایشان را فریفته است.

همچنین: "وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ." (۴۳) - ترجمه: و گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند

مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگار از مواهبش برخوردارند. نیز: "وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ." (۴۴) - یعنی: و مگوئید کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند از مردگان شمرده می‌گردند، بلکه از زندگانند و شما آگاه نیستید.

حضرت بهاء‌الله در این باره می‌فرماید: "همچنین هر کس از جام حبّ نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه، حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول نمود به موت دائمی مبتلا

شد. و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است. و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و به شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند... خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیه در هر ظهور متولد و زنده شدند، بر آن ها حکم حیات و بعث و ورود در جنت محبت الهیه می شود... خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید می دانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد، زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افنده منیره که از بحر ایمان شاریند و از ثمره ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید." (۴۵)

اکنون یا شرح بالا معلوم شد که این "مرگ" مرگ روحانی و "زندگانی" زندگانی ایمانی و این "مردگان" مردگان روحانی و "زندگان" زندگان ایمانی و این "گورها" گورهای غفلت و نادانی و گمراهی و بی ایمانی است. از این رو هر هنگام که خداوند مهربان در صور هیکل پیامبران می زند و بدان روح ایمان در کالبد آدمیان می دمد، نفوس آماده و پذیرنده از آن روح جانی تازه گرفته و حیاتی بی اندازه یافته و از گورهای نادانی و گمراهی بپاخاسته و به جهان ایمان درآمده و در حلقه زندگان دل و جان قدم گذارند. این هنگام، هنگام قیامت است و این زمان، زمان رستاخیز بنی آدم.

حضرت بهاء الله می فرماید: "حین ظهور و بروز انوار خورشید معانی کل در یک مقام واقف و حق نطق می فرماید به آنچه اراده می فرماید. هر

یک از مردمان که به شنیدن آن فائز شد و قبول نمود او از اهل جنت مذکور. و همچنین از صراط و میزان و آنچه در روز رستخیز ذکر نموده‌اند، گذشته و رسیده و یوم ظهور یوم رستخیز اکبر است." (۴۶)

همچنین حضرت مسیح می فرماید: "آمین آمین به شما می گویم که ساعتی می آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می شنوند و هر که بشنود زنده گردد... و از این تعجب مکنید. زیرا ساعتی می آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می باشند آواز او را خواهند شنید و بیرون خواهند آمد. هر که اعمال نیکو کرد برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد به جهت قیامت داوری. من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنانکه شنیده ام داوری می کنم و داوری من عادل است. زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری را که مرا فرستاده است." (۴۷)

نیز در انجیل یوحنا آمده است: "پس مرتا به عیسی گفت: ای آقا اگر در اینجا می بودی برادر من نمی مرد ولیکن الآن نیز می دانم که هرچه از خدا طلب کنی خدا آنها را به تو خواهد داد. عیسی بدو گفت: برادر تو خواهد برخاست. مرتا به وی گفت: می دانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست. عیسی بدو گفت: من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد و هر که زنده بود و به من ایمان آورد تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می کنی." (۴۸)

همچنین خداوند در کتاب قرآن فرارسیدن هنگام عذاب یعنی روز قیامت را به برانگیختن پیامبران خویش در هر زمان وابسته نموده و می فرماید: مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا" (۴۹) - ترجمه: ما عذاب نمی دهیم تا آنکه پیامبری را برانگیریم.

حضرت باب در این باره می فرماید: "مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت (۵۰) است و مشاهده نمی شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد. بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عند الله حقیقت ندارد. و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است. مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن، قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت که جزا داد هرکس مؤمن به موسی بود به قول خود و هرکس مؤمن نبود جزا داد به قول خود. زیرا که ما شاهد الله در آن زمان ما شاهد الله فی الانجیل بود. و بعد از یوم بعثت رسول الله تا یوم عروج آن، قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هرکس که مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود به قول خود هرکس که مؤمن به آن نبود. و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده." (۵۱)

مولوی (۵۲) نیز این حقیقت را در قالب شعر آورده و می گوید:

"هین که اسرافیل وقتند اولیا	مرده را زیشان حیات است و نما
جانهای مرده اندر گور تن	برجهد ز آوازشان اندر کفن
گوید این آواز آواها جداست	زنده کردن کار آواز خداست
ما بمردیم و بکلی کاستیم	بانگ حق آمد همه برخاستیم...
مطلق آن آواز خود از شه بود	گرچه از حلقوم عبد الله بود...
گفت پیغمبر که نفعتهای حق	اندرین ایام می آرد سبق
گوش و هس دارید این اوقات را	در ریائید این چنین نفعات را

نفسه آمد مرشما را دید و رفت

هرکه را می خواست جان بخشید و رفت" ... (۵۳)

از آنچه گذشت دانسته گشت که روز قیامت هنگام ظهور پیامبری جدید و پیدایش آئینی نوین است و روایت "کتابی پس از کتاب من و آئینی بعد از آئین من تا روز رستاخیز نخواهد بود"، دلیلی برای تجدید نشدن ادیان الهی و نیامدن کیش آوران یزدانی و تازه نگردیدن کتابهای آسمانی بشمار نمی رود.

در اینجا شایسته است آیات زیر از قرآن مجید را نیز برای اثبات مقال شاهد آوریم: "و قَالَتِ الْيَهُودُ: يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ. غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا. بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِثُ كَيْفَ يَشَاءُ." (۵۴) - یعنی: و یهودیان گفتند: دست خدا بسته است (یعنی دیگر پس از موسی پیامبری نخواهد فرستاد. البته با دلایلی که از پیش گذشت). بسته باد دستهایشان و لعنت باد بر آنان برای آنچه که گفته اند. بلکه دستهای او گشاده است و می دهد آنچه را که می خواهد.

همچنین: "يا بني آدمَ إِمَّا يُأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي. فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ." (۵۵) - یعنی: ای فرزندان آدم، البته پیامبرانی از میان شما بسویتان خواهند آمد تا آیات مرا بر شما بخوانند. پس آنانکه پرهیزکار و نیک کردارند بیم و اندوهی برایشان نمی باشد.

در مقام پاسخ به استتاجی که اهل اسلام از دو آیه: الیوم اکملت لکم دینکم... " و "من یتبع غیر الاسلام دیناً..."، می کنند و از این رو آئین اسلام را کامل و آمدن آئین دیگری را لازم نمی دانند و آنرا تا روز پسین

تنها دین برترین برای مردم روی زمین می پندارند، از آنان پرسش می کنیم که آیا آئین مسیح آئینی کامل و جامع بوده است یا نه و آیا شریعت موسی شریعتی کامل و تمام بوده است یا نه؟ اگر بگویند که آئین مسیح و شریعت موسی کامل و تمام بوده اند، خواهیم پرسید: پس چرا خداوند دانا دیانت اسلام را برای بندگان خویش برگزیده در حالیکه بدان نیازی نبوده است؟ اما اگر گویند: آن ادیان کامل و جامع نبوده اند، خواهیم گفت که این امر از عدل و داد خداوند بدور است که پیامبری را برانگیزد و او آئینی را بنیاد نهد که ناقص و غیر کامل باشد. آیا این امری خردمندانه است؟ آیا مقصود از فرستادن پیامبران و بنیاد نهادن شرایع و ادیان چیست؟ آیا خداوند جز راهنمایی انسانها هدف دیگری دارد؟ مگر می توان با آئینی ناکامل و قوانینی ناقص قومی را راهنمایی و ملتی را هدایت کرد؟ چاره ای نیست جز آنکه اذعان کنیم که این امر غیرممکن و بیرون از دانش و بیش آفریننده آفرینش است.

در کتاب مقدس یهود آمده است: "شریعت خداوند کامل است و جان را برمی گرداند... فرائض خداوند راست است و دل را شاد می سازد." (۵۶)

همچنین در کتاب عهد جدید (چنانکه از پیش گذشت) آمده است: "و اما در شما آن مسح که از او یافته اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد. بلکه چنانچه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم میدهد و حق است و دروغ نیست. پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می مانید." (۵۷)

قرآن مجید به کمال و تمامیت و رحمت و هدایت تورات مقدس چنین

گواهی و شهادت می دهد: " ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّعَالَمِهِمْ بَلْقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ. (۵۸) - یعنی: سپس به موسی کتابی دادیم که برای نیکوکاران کامل و تمام و برای هر چیزی روشن گر و گویا و برای مردمان مایه هدایت و رحمت بود که شاید آنان به دیدار پروردگارشان ایمان آورند.

همچنین در باره انجیل جلیل می فرماید: " وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ. (۵۹) - " یعنی: و پس از آنان (انبیای بنی اسرائیل) عیسی پسر مریم را فرستادیم که تصدیق کننده تورات بود و باوانجیل را دادیم که راهنمایی و روشنایی و گواه راستی تورات و هدایت و نصیحت برای پرهیزکاران بود. اکنون باید بگوئیم که کامل بودن آئین و تمام بودن شریعت امری مطلق نبوده و دلیل همیشگی بودن آن بشمار نمی رود و در هر عهد و عصر دین حق همان دینی است که خداوند برای آن هنگام خواسته است. پس دین اسلام در زمان خود دین حق و آئین مسیح در دوره خویش آئین راستین و شریعت موسی در عهد خود شریعت کامل و جامع بوده است. از این رو است که خداوند در قرآن می فرماید:

" لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ... " (۶۰) - یعنی: برای هر امتی زمانی است...

نیز: " لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ ... " (۶۱) - یعنی: برای هر امتی پیامبری است...

همچنین: "... لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمَّ الْكِتَابِ. " (۶۲) - یعنی: ... برای هر زمانی کتابی است. خدا آنچه را که بخواهد نسخ و نابود می گرداند و آنچه را که بخواهد استوار

می سازد و امّ الكتاب در نزد اوست.

نیز: "ما نُنسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؟" (۶۳) - یعنی: هنگامی که آیه‌ای را منسوخ گردانیم و یا آنرا ترک نمائیم بهتر از آن یا مانندش را می آوریم. آیا نمی دانی که خدا بر همه چیز توانا است؟

اکنون از آنچه در این بخش گذشت، روشن گشت که به فرموده حضرت بهاءالله: "لم يزل جود سلطان وجود برهمة ممکنات به ظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد." (۶۴)

یادداشت‌های بخش سوم

- (۱) - مجموعه الواح حضرت بهاء الله - چاپ مصر ص ۳۴۱.
- (۲) - قرآن - سوره مؤمن (غافر) - آیه ۳۴.
- (۳) - ۱۲۶۰ - ۱۳۳۲ هـ.ق. (۱۸۴۴ - ۱۹۱۴ میلادی) - فاضل و محقق و نویسنده و مبلغ بهائی.
- (۴) - کتاب فرائد - چاپ مصر ص ۲۷۶ - میرزا ابوالفضل گلپایگانی که از قلم حضرت عبدالبهاء ابوالفضائل نامیده شده است، کتاب فرائد را در پاسخ ایرادات شیخ عبدالسلام، شیخ الاسلام تفلیس (قققاز) به کتاب ایقان، در سال ۱۳۱۵ هـ.ق. (۱۸۹۸ میلادی) در مصر برشته تحریر در آورد.
- (۵) - قرآن - سوره بقره - آیه ۲۸۵ - یعنی: میان هیچیک از پیامبران او فرقی نمی گذاریم.
- (۶) - پیام ملکوت - رساله وحدت اساس ادیان ص ۱۶۶ - تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۳۰ بدیع.
- (۷) - تورات - سفر خروج - باب ۳۱ - آیه ۱۶ و ۱۷.

- (۸) - مزامیر داود - باب ۱۱۱ - آیه ۷ و ۸.
- (۹) - مزامیر داود - باب ۱۱۹ - آیه ۴۴.
- (۱۰) - نَبُوکَدَّرَصَّرْ به زبان اِرْمِیای نَبِیِّ و یا نَبُوکَدَّرَصَّرْ به زبان اِشْعِیای نَبِیِّ هَمَان بَعَثْتَنَصَّرْ یا بُحْتُ نَصَّرْ دوم پادشاه بابل (۶۰۵ تا ۵۶۲ ق. م.) است که در سال ۵۸۷ ق. م. بیت المقدس (یا) بیت المقدس (اورشلیم) را فتح نمود و آنرا به آتش کشید و هیکل سلیمان را ویران ساخت و بسیاری از یهودیان را باسیری به بابل گسیل داد.
- (۱۱) - اِرْمِیای نَبِیِّ - باب ۲۵ - آیه ۹ تا ۱۳.
- (۱۲) - اِشْعِیای نَبِیِّ - باب ۴۵ - آیه ۱۳ تا ۱۷.
- (۱۳) - اِرْمِیای نَبِیِّ - باب ۳۱ - آیه ۳۱ تا ۳۳.
- (۱۴) - تورات - سفر تثنیه - باب ۱۸ - آیه ۱۵ تا ۱۹.
- (۱۵) - تورات - سفر اعداد - باب ۱۲ - آیه ۶ تا ۸.
- (۱۶) - انجیل متی - باب ۲۴ - آیه ۳۵.
- (۱۷) - رساله پولس به غلاطیان - باب ۱ - آیه ۶ تا ۹.
- (۱۸) - رساله اول یوحنا رسول - باب ۲ - آیه ۲۴ تا ۲۷.
- (۱۹) - انجیل متی - باب ۵ - آیه ۱۷ و ۱۸.
- (۲۰) - انجیل متی - باب ۲۴ - آیه ۲۹ تا ۳۷.
- (۲۱) - رساله اول یوحنا رسول - باب ۲ - آیه ۲۸.
- (۲۲) - قرآن - سوره احزاب - آیه ۴۰.
- (۲۳) - حدیث نبوی.
- (۲۴) - حدیث نبوی.
- (۲۵) - قرآن - سوره مائده - آیه ۳.

- (۲۶) - قرآن - سورة آل عِمْران - آية ۸۵.
- (۲۷) - کتاب فرائد - چاپ مصر - ص ۳۱۱.
- (۲۸) - قرآن - سورة مريم - آية ۴۹ تا ۵۶.
- (۲۹) - قرآن - سورة حج - آية ۵۲.
- (۳۰) - مجموعة اشراقات - خط مشکين قلم - چاپ هند ص ۲۹۳.
- (۳۱) - المنجد.
- (۳۲) - تورات - سفر پیدایش - باب ۲ - آية ۱۷.
- (۳۳) - تورات - سفر لاويان - باب ۱۸ - آية ۵.
- (۳۴) - حزقيال نبی - باب ۱۸ - آية ۴ تا پایان.
- (۳۵) - انجيل متى - باب ۸ - آية ۲۱ و ۲۲.
- (۳۶) - انجيل يوحنا - باب ۵ - آية ۲۳.
- (۳۷) - انجيل متى - باب ۱۰ - آية ۷ و ۸.
- (۳۸) - انجيل يوحنا - باب ۱۰ - آية ۲۶ تا ۲۸.
- (۳۹) - رسالة پولس رسول به أفسسيان - باب ۲ - آية ۱ و ۵.
- (۴۰) - رسالة أول يوحنا رسول - باب ۳ - آية ۱۴.
- (۴۱) - قرآن - سورة فاطر - آية ۱۹ تا ۲۳.
- (۴۲) - قرآن - سورة أنعام - آية ۱۲۲.
- (۴۳) - قرآن - سورة آل عِمْران - آية ۱۶۹.
- (۴۴) - قرآن - سورة بقره - آية ۱۵۴.
- (۴۵) - کتاب ايقان - چاپ مصر ص ۸۶ و ۹۰ و ۹۲.
- (۴۶) - مجموعة الواح حضرت بهاء الله - خط زين المقرين - چاپ هند ص ۲۵۳.
- (۴۷) - انجيل يوحنا - باب ۵ - آية ۲۴ تا ۲۹.

- (۴۸) - انجیل یوحنا - باب ۱۱ - آیه ۲۱ تا ۲۶ .
- (۴۹) - قرآن - سورة اسراء (بنی اسرائیل) - آیه ۱۵ .
- (۵۰) - ظهور پیامبر الهی .
- (۵۱) - کتاب بیان - باب ۷ - از واحد ۲ .
- (۵۲) - مولانا جلال الدین محمد بلخی مشهور به مولوی، مولانا و ملای رومی عارف و شاعر نامی قرن هفتم هجری .
- (۵۳) - مثنوی معنوی - نشر طلوع - دفتر اول - ابیات ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۴ و ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ .
- (۵۴) - قرآن - سورة مائده - آیه ۶۴ .
- (۵۵) - قرآن - سورة أعراف - آیه ۳۵ .
- (۵۶) - مزامیر داود - باب ۱۹ - آیه ۷ و ۸ .
- (۵۷) - رساله اول یوحنا رسول - باب ۲ - آیه ۲۷ .
- (۵۸) - قرآن - سورة أنعام - آیه ۱۵۴ .
- (۵۹) - قرآن - سورة مائده - آیه ۴۶ .
- (۶۰) - قرآن - سورة أعراف - آیه ۳۴ و سورة یونس - آیه ۴۹ .
- (۶۱) - قرآن - سورة یونس - آیه ۴۷ .
- (۶۲) - قرآن - سورة رعد - آیه ۳۸ و ۳۹ .
- (۶۳) - قرآن - سورة بقره - آیه ۱۰۶ .
- (۶۴) - کتاب ایقان - چاپ مصر ص ۱۱ .

* * * * *

بخش چهارم
ظهور حضرت باب

گفتار ۱

ثمره درخت آئین یزدان

همچنان که در پیش گذشت، درخت آئین جامع یزدان با گذشت زمان نشو و نما نمود و روز بروز ریشه اش استوارتر و تنه اش تنومندتر و شاخه اش بلندتر گردید تا به برگ و شکوفه آراسته شد.

در سال ۱۸۴۴ میلادی (برابر با ۱۲۶۰ ه.ق.) نتیجه روحانی این درخت یزدانی در شهر شیراز هویدا شد و ثمره شجره لاشرفیه و لاغریه آشکار گردید (۱). این ثمره، باب الله الاعظم (۲) ثمره کور آدم و به فرموده حضرت بهاء الله: "إِنَّهُ لَسُلْطَانُ الرُّسُلِ وَكِتَابُهُ لَأُمُّ الْكُتَابِ." (۳) بود. طاهره (۴) گوید:

"طلعات قدس بشارتی که جمال حق شده بر ملا

بزن ای صبا تو به ساحتش به گروه غمزدگان صلا

هله ای طوائف منتظرز عنایت شه مقتدر

مه مستتر شده مُشْتَهَر مُتَبَهِّياً مُتَجَلَّلاً

شده طلعت صمدی عیان که بپا کند عَلم بیان

زگمان و وهم جهانیان جبروت اقدسِ اعتلا

به سریر عزت و فخر و شأن بنشسته آن شه بی نشان

بزد این صلا به بلاکشان که گروه مُدعی الولا

چو کسی طریق مرا رود، کنمش ندا که خبر شود

که هر آنکه عاشق من بود، نرهد ز محنت و ابتلا

کسی ار نکرد اطاعتم نگرفت جبل ولایتم
 کنمش بعید ز ساحتم دهمش به قهر به باد لا
 صدمم ز عالم سرمدم اخدم ز منبع لاحدم
 پی اهل افشده آمدم هَلُمُوا إِلَيَّ لَمُقَبِلَا
 قَبَسَاتُ نَارِ مَشِيَّتِي أَنَا ذَا أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
 بگذر به ساحت قدسیان بشنو صفیر بلی بلی
 منم آن ظهور مهیمنی منم آن مَنِّيْتِ بی منی
 منم آن سفینه ایمنی وَ لَقَدْ ظَهَرْتُ مُجَلِّجَا
 شجر مُرَقَّعِ جان منم ثمر عیان و نهان منم
 مَلِكُ الْمُلُوكِ جهان منم وَ لِي الْبَيَانُ وَ قَدْ عَلَا
 شهدای طلعت نار من بدوید سوی دیار من

سروجان کنید نثار من که منم شهنشه کربلا"

حضرت باب در شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ ه.ق. برابر با
 ۲۳ می ۱۸۴۴ م. در سن بیست و پنج سالگی در شهر شیراز دعوی
 قائمیت خود را اظهار نمود.

ملاحسین بشرویی (۵) - از پیروان شیخ احمد احسائی (۶) بنیانگذار
 مذهب شیخیه و از شاگردان جانشین او سید کاظم رشتی (۷) که برای
 یافتن موعود با گروهی از دوستان و هم‌اندیشان خویش از عراق عرب
 آهنگ سفر و عزم جستجو و کاوش در بلاد دگر نموده بود، سرانجام در
 شیراز به آرزوی خود رسید. آری، چشمش به جمال محبوب روشن شد و
 قلبش با گفتار حضرت مقصود آرامش پذیرفت و کالبدش از روح جدید
 معبود جانی تازه گرفت و هیجانی بی‌اندازه یافت و سرانجام ندای

جانفزای جانان را لَبَّیک گویان با دل و جان اجابت کرد. او نخستین کسی است که دعوی حضرت باب را پذیرفت و به باب الباب نامیده گشت.

باب اعظم در آن فرخنده شب پس از "حلّ مشکلات و کشف رموز" رساله‌ای که ملاحسین از نشانه‌های بارز راستی و حَقانیت حضرت موعود می پنداشت، به او چنین خطاب فرمود: "اگر مهمان من نبودی کارت بسیار سخت بود ولکن رحمت الهی شامل تو گردید. خدا باید بندگان خود را امتحان کند. بندگان را روا نیست که با موازین مجعوله خود خدا را آزمایش کنند. اگر من مشکلات ترا شرح و بسط نمی دادم آیا دلیل بر نقص علم من بود؟ کَلّا و حاشا. حقیقتی که در قلب من تابنده و مشرق است هیچگاه به عجز و ناتوانی مَنصِف نشود. امروز جمیع طوایف و ملل مشرق و مغرب عالم باید به درگاه سامی من توجه کنند و فضل الهی را بوسیله من دریافت کنند... بر همه واجب است که قیام نمایند و کوشش کنند و مانند تو به جستجو پردازند و ثبات و استقامت بخرج دهند تا حضرت موعود را بشناسند." (۸)

همچنین در کتاب بیان در باره ظهور خود می فرماید:

"و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اوّل آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دوست و شصت که سنه هزار و دوست و هفتاد بعثت (۹) می شود اوّل یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است." (۱۰)

نقطه بیان، این ثمره زیتونه مدت شش سال در زیر آسیاب رنج و سختی

و تبعید و زندان و بی‌مهری کوبیده و فشرده شد. اما با همه آن با روحی که در کالبد پیروان از جان گذشته خویش دمید چنان ولوله در بنیان دولت و ملت و ملایان پرافت انداخت و آنچنان طومار اوهام و خرافات و بساط ظنّ و گمان و سنن و رسوم کهنه و فرسوده را درهم پیچید و سرانجام آنچنان جنبش و انقلابی در افکار و عقول افکند که مایه حیرت همگان از پیرو جوان و سرمایه‌شگفتی و اعجاب هوشمندان با انصاف گردید.

حضرت باب در توقیعی خطاب به محمد شاه قاجار (۱۱) از قلعه ماکو (۱۲) از جمله چنین می‌فرماید:

" حمد و سپاس بی‌مثل و قیاس حضرت حیّ قیوم را سزااست که لم یزل بوده و شیئی در ساحت قدس کبریائی او با او نبوده و لایزال به علو کافوریه کینونیه ذات ازلی خود هست و شیئی در عالم عماء بحت با او نیست... قسم به حقّ مطلق که اگر کشف غطا شود مشاهده می‌نمائی کلّ را در همین دنیا در نار سخط خداوند که اشدّ و اکبر است از نار جهنّم. *الّا من استظّل فی ظلّ شجرة محبّتی. فانهم هم الفائزون...* قسم به حقّ که امروز منم بیت الله واقعی و کلّ خیر. *من احسن بی فکائما احسن بالله و ملائکته و کلّ احبائه و من اساء بی فکائما اساء بالله و اولیاء الله.*" (۱۳)

باری، در این میانه، حاجی میرزا آقاسی، صدر اعظم محمد شاه قاجار برای محو و نابودی آئین حضرت باب و تسکین و آرامش هیجان عمومی، دستور صادر کرد که مجلس محاکمه ای با حضور ولیعهد ناصرالدین میرزا و علمای بلند پایه و صاحب نام شهر تبریز در

دارالحکومه تشکیل شود تا با توهین و تحقیر و استهزا و سرانجام محکومیت آن حضرت، این آتش افروخته فرو نشیند و این آواز برآمده به سکوت و خاموشی گراید.

حضرت باب در انجمن ولیعهد ناصرالدین میرزا (شعبان ۱۲۶۴ ه.ق. - جولای ۱۸۴۸ میلادی) در مقام پاسخ به پرسش علما چنین لب به گفتار گشود: "من همان قائم موعودی هستم که هزار سال است منتظر ظهور او هستید و چون اسم او را می شنوید از جای خود قیام می کنید و مشتاق لقای او هستید و عَجَلُ الله فرجه بر زبان می رانید. براستی می گویم بر اهل شرق و غرب اطاعت من واجب است." (۱۴)

باری، دو سال بعد، در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، دوباره باب اعظم را از قلعهٔ چهریق که "سجن شدید" نامیده شد (۱۵) به تبریز آوردند و به فرمان میرزا تقی خان امیر کبیر صدر اعظم و فتوای علمای پرآوازهٔ آن شهر، در سرپازخانه، سینه‌اش را با تیرهای کینه و بغضا و جور و جفا سوراخ سوراخ نمودند و خون پاکش را ستمگرانه به روی خاک ریختند (۱۶) و به آرزوی دیرینش که بجا آوردن رسم وفا و شرط فدا و کشته شدن در سبیل محبت بقیهٔ الله (بهاء الله) بود (۱۷) رسانیدند، با این امید و پندار که آئین باب با از میان رفتن بنیان گذارش، رو به نابودی و زوال خواهد گذارد.

در این مقام شایسته است یادآور شود که هدف از رسالت باب اعظم علاوه بر تأسیس دیانتی جدید و مستقل از ادیان پیشین، در وهلهٔ اول بشارت به ظهور و پیدایش مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ، یعنی حضرت بهاء الله و در مرحلهٔ دوم پروراندن افتده و قلوب و مستعد ساختن افکار و عقول و آماده

نمودن مردمان برای درک و پذیرش آئین و تعالیم او، بوده است. حضرت عبدالبهاء می فرماید: " حضرت اعلی ... با آنکه تاجر بودند جمیع علمای ایران را عاجز فرمودند... این ذات محترم به قوتی قیام نمود که زلزله بر ارکان شرایع و آداب و احوال و اخلاق و رسوم ایران انداخت و تمهید شریعت و دین و آئین نمود. با وجود اینکه ارکان دولت و عموم ملت و رؤساء دین کل بر محویت و اعدام او قیام نمود... عاقبت قمرش طالع شد و نجمش بازغ گشت و اساسش متین شد و مطلعش نور مبین گشت. جم غفیری را به تربیت الهیه پرورش داد و در افکار و اخلاق و اطوار و احوال ایرانیان تأثیر عجیب نمود و جمیع تابعین را به ظهور شمس بهاء بشارت داد و آنان را مستعد ایمان و ایقان کرد. " (۱۸) حضرت باب در این برهه کوتاه از رسالت خود کتابها و نوشته های بسیاری به زبان فارسی و عربی نگاشت و پیروانش را با روح آثار و آیات خویش از بند اوهام و تقالید رهایی بخشید و چنان خلقی جدید از آنان بیافرید که موجب شگفتی همگان از دوستان و دشمنان گردید تا آنجا که تیغ بی دریغ بی مهری را پذیرا شدند و ایمان و اعتقادشان را پنهان نساختند، سر و جان دادند و دل از مهر پیشوای خویش برنکنندند. از میان آثار و نوشته های حضرت باب می توان به کتاب بیان فارسی، امّ الکتاب آئین بابی و کتاب قیوم الاسماء به عربی و کتاب دلائل سبعه به فارسی اشاره نمود.

گفتار ۲

امر حضرت باب

ظهور حضرت باب ظهوری پرورش دهنده و پدیده‌ای آماده کننده قلوب و عقول مردمان برای پذیرش و قبول امر حضرت بهاء الله بوده است. زیرا بی این آمادگی انسانها قادر به فهم و درک و سرانجام پذیرش آئین بهائی نبوده‌اند.

هرگاه زمانی را که نقطه بیان امرش را آشکار نمود در نظر آریم و مقتضیات زمان و مکان را در پیش چشم نهیم و زندگانی آدمیان و عادات و تقلیدات و اوهام و خرافات و اندیشه‌های آنان را بطور دقیق با محک تحقیق بیازمائیم، آن هنگام است که به کمال سیاست خدا و تمامیت تدبیر ایزد دانا و حسن انتخاب روش برای آماده ساختن انسانها به جهت درک و قبول امر حضرت بهاء الله پی بریم.

برای اینکه بخواهیم با داشتن ساختمانی کهنه عمارتی نو دارا باشیم، باید چه کنیم؟ آیا عمارت نورا بر روی ساختمان کهنه بنا می‌کنیم؟ نه. باید در آغاز ساختمان کهنه را ویران ساخت و زان پس عمارتی نو برپا داشت تا برای استفاده آماده و شایسته و مناسب باشد. همچنین برای ویرانی و نابودی ساختمانی که ساخته و پرداخته اندیشه‌های کهنه و پندارهای پوسیده و تقلید کورکورانه مردم آن دوره بود، نیرویی توانا و دستورهایی نافذ و دیانتی خارق العاده لازم و ضروری بود، تا پس از سپری شدن دوره ویرانی و آمادگی برای آبادانی، آغاز به ایجاد کاخی نوین و نظمی بدیع و آئینی جدید گردد.

این بسی آشکار است که ظهور حضرت باب ظهوری خارق العاده بوده

است. اگر ما عینک زمان پیدایش آنرا به چشم گذاریم و اجتماع آن هنگام را بنگریم. آیا مردمانی که ملایان و باصطلاح دانایان آنان پیوسته ایام در مباحث نجاسات و طهارات و مسائل واجبات و منهیات و موارد مکروهات و مستحبات و شکایات و مانند آن با یکدیگر بحث و جدل می کردند و همدیگر را توبیخ و تکفیر می نمودند، به چه نحو زندگی می کرده اند و باورها و اندیشه ها و دانش شان چگونه بوده است؟ آیا برای مردمی که افراد خارج از دین اسلام را نجس و ناپاک می شمردند، فرمان برابری و برادری و آزادی همهٔ ابناء انسانی از یهود و مسیحی و مسلمان و زردشتی و جز آن و نیز شعار "سراپردهٔ یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید، همه باریک دارید و برگ یک شاخسار (۱۹)"، قابل درک و پذیرش بوده است؟ آیا برای مردمی که نسخ آئین اسلام را امری محال می دانستند و حتی در آغاز ظهور جدید پس از ایمان نیز، بر این اعتقاد ثابت و راسخ بودند، ظهوری جز ظهور نقطهٔ اولی و فرمانی جز فرمان حضرت اعلیٰ بر نسخ و نابودی همهٔ کتابها غیر از کتاب بیان و آنچه بدان منسوب است، قادر به تقلیب آنان و آماده و مستعد ساختن ایشان برای درک و قبول امر حضرت بهاء الله بوده است؟

حضرت شوقی افندی، ولی امر بهائی دربارهٔ کتاب بیان و چگونگی احکام و فرامین مندرج در آن چنین توجیه و توضیح می فرماید:

"این منشور الهی متضمن اصول و قواعد و احکام و فرائضی است که متممناً بنحو شدید و غلیظ تشریح گردیده و منظور از آن انهدام تأسیسات عتیقهٔ بالیه و ایقاظ رؤسای دین و انتباه غافلین از رقد غفلت و خمود و

ایجاد انقلاب و تحوّل جدید در قلوب نفوس و تمهید سبیل برای ظهور دور بدیع بوده است" (۲۰) .

در ظهور جدید بایان تازه در نیمهٔ اول چهارمین سال امر حضرت باب به این حقیقت پی بردند که آئین بابی آئینی نوین و ظهوری جدید و ناسخ آئین پیشین یعنی اسلام، شرع مبین است. این حقیقت در هنگام اجتماع گروهی از بایان از جمله حضرت بهاءالله و قدّوس (۲۱) و طاهره در بدشت (۲۲) آشکارا اعلان و عملاً به منصّهٔ ظهور رسید. این رویداد شگرف در بدشت در تاریخ امر جدید رویدادی بس بزرگ و خارق العاده و بی نظیر و شایان توجه و درخور اهمّیت بسیار است. چه که در آن هنگام "کسر حدود" و "نسخ قیود" آئین اسلام اعلان و دورهٔ فرمانبرداری از تعالیم و احکام بیان آغاز و شریعت قدیم منسوخ و دیانت جدید جایگزین آن گردید.

نبیل زرنندی پیرامون این واقعهٔ مهمّ و تاریخی چنین می نویسد: "باری، در ایّام اجتماع یاران در بدشت هر روز یکی از تقالید قدیمه الغاء می شد. یاران نمی دانستند که این تغییرات از طرف کیست و این اسامی به اشخاص از طرف چه کسی داده می شود؟..."

"حضرت بهاءالله را یک روز نقاهتی دست داد و ملازم بستر شدند. جناب قدّوس بعیادت آمدند... بقیّهٔ یاران نیز تدریجاً در محضر مبارک مجتمع شدند... ناگهان حضرت طاهره بدون حجاب با آرایش و زینت به مجلس ورود فرمود. حاضرین که چنین دیدند گرفتار دهشت شدید گشتند. همه حیران و سرگردان ایستاده بودند. زیرا آنچه را منتظر نبودند می دیدند. خیال می کردند که دیدن حضرت طاهره بدون حجاب

محال و ملاحظه اندام و مشاهده سایه آن حضرت هم جایز نیست...
 حضار را آثار خوف و دهشت در چهره پدیدار بود. همه مضطرب و
 پریشان بودند. خشم و غضب از طرفی و ترس و وحشت از طرف دیگر بر
 آنها احاطه داشت. زیرا حضرت طاهره را بی حجاب در مقابل خود می
 دیدند. بعضی از حاضرین بقدری مضطرب شدند که وصف ندارد.
 عبدالخالق اصفهانی که از جمله حاضرین بود از مشاهده آن حال با
 دست خود گلوی خویش را برید و از مقابل حضرت طاهره فرار کرد و
 فریاد زنان دور شد. چند نفر دیگر نیز از این امتحان بیرون نیامدند و از امر
 تبری کرده به عقیده سابق خود برگشتند. عده زیادی روبروی حضرت
 طاهره ایستاده بودند، مبهوت و حیران شده بودند و نمی دانستند چه
 بکنند؟... اما جناب طاهره ابداً اعتنائی نداشت. آثار متانت و اطمینان
 در چهره اش پیدا بود. یاران را مخاطب ساخت و... فرمود: "من هستم
 آن کلمه ای که حضرت قائم آن تکلم خواهد فرمود و نقباء از استماع آن
 کلمه فرار خواهند نمود... خوب فرصتی دارید. غنیمت بدانید، جشن
 بگیرید. امروز روز عید و جشن عمومی است. روزی است که قیود تقالید
 سابقه شکسته شده...".

"باری، آن روز تاریخی تغییر عجیبی در روئے و عقاید حاضرین داد. از
 اجتماع یاران در بدشت مقصود اصلی که اعلان استقلال امر مبارک و
 آغاز نظام جدید بود حاصل شد. آن روز بمرتله نفع صورت بود. احکام و
 قواعد جدید اعلان گشت." (۲۳)

حضرت شوقی افندی ولی امر بهائی در باره اهداف دوگانه اجتماع
 بایان در بدشت چنین می فرماید:

" هدف اصلی و اساسی این اجتماع عظیم آن بود که اولاً بوسائل مقتضی استقلال امر بیان و انفصال شریعت رحمان از رسوم و آداب و سنن و شرایع قبلیه به نحو مؤثر و نافذ اعلام گردد و در ثانی موجبات استخلاص مولی و مقتدای اهل بیان از سجن ظالمانه دشمنان فراهم شود. مسأله اولی که الغاء تقالید قدیمه و قطع تعلق و ارتباط با ادیان سالفه بود به نحو مطلوب انجام پذیرفت، لیکن مقصد ثانی یعنی تمهید وسائل استخلاص آن نور مبین از قبضه سطوت ظالمین از همان آغاز با عدم موفقیت مواجه شد و اجرائش به اراده محتومه الهیه غیر میسر گردید. " (۲۴)

باری، حضرت باب از یک سو با احکام سخت و شدید بنای اندیشه‌های کهنه را نابود نمود و قلوب را از زنگ حدود زدود و عقول را از زنجیر قیود رهانید و افکار و انظار را یکسره از توجه به دوران گذشته و آنچه بدان پیوسته بود بازداشت و از سوی دیگر مردمان را سخت نگران به ظهور موعود بیان، مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ یعنی حضرت بهاء الله و نظم بدیع ایشان نمود. بدین معنی که در کتاب بیان فارسی از طرفی حکم بر محو و نابودی همه کتابها بجز کتاب بیان و آنچه بدان منسوب است را صادر نمود و به سخن دیگر، خواندن آنرا جایز ندانست و از طرف دیگر فرمود:

" قسم به ذات مقدسی که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده. زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود اگرچه به نفس آیه واحده باشد و بر غیر او نمی شود اگرچه به اعلی درجه علو بیان رسیده باشد. الا آنکه راجع شود الی الله. " (۲۵)

نیز آن حضرت اجرای احکام بیان را در دور مَنْ يُظَهِّرُهُ اللهُ منوط به قبول او نمود و فرمود: إِنَّ مَا فِي الْبَيَانِ تُحْفَةٌ مِنَ اللَّهِ لِمَنْ يُظَهِّرُهُ اللهُ ... و... مَنْ يُظَهِّرُهُ اللهُ قبول نمی فرماید شیئی که منسوب به بیان است الا آنکه منسوب به کتاب او شود." (۲۶)

همچنین: " هر نفسی که از حدود بیان تجاوز کند سَوَاءً كَانَ أَعْلَى الْخَلْقِ أَوْ أَدْنَاهُ محکوم به حکم ایمان نمی گردد. ولی مراقب نفس خود بوده که بر مَنْ يُظَهِّرُهُ اللهُ حکم نکرده که اون قبل از آنکه بشناساند به نفسی نفس خود را که اعلی جنت اوست، به حدود بیان حکم خواهد فرمود. ولی حین ظهور بر کسی نیست که لِمَ وَبِمَ در حکم او گوید." (۲۷)

نیز: " آن روز اگر نظر به مبدء امر نمایند محتجب از او نمی مانند به ظهورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس مالا نهاییه خوابیده و به آن مفتخر و عاملند. چنانچه امروز دیده می شود که کلّ این ظهورات بیانیّه نزد او در ظلّ یک کلمه او است که بفرماید: قد ارفعناه. ولی آن را رفع نمی فرماید تا اعظم از آن نازل فرماید." (۲۸)

از این رو حضرت بهاء الله بیان " قد استجبنا ما أَرَادَ " (۲۹) فرمود و به مفاد آیه " إِنَّا لَمَّا أَرَدْنَا الْفَضْلَ فَصَلَّنَاهَا بِالْحَقِّ وَخَفَّفْنَا مَا أَرَدْنَا لَكُمْ " (۳۰)، برخی از احکام بیان را تصدیق و بعضی را تعدیل و احکامی را هم که مناسب روح زمان و درخور مقتضیات عالم انسان نبود، نسخ نمود. از آن جمله می فرماید: " بشارت دهم، حکم محو کتب را از زبرو الواح برداشتیم فضلاً من لدى الله مُبْعَثِ هَذَا النَّبَأِ الْعَظِيمِ. " نیز: " بشارت یازدهم، تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جایز و لکن علومی که نافع است و سبب و علت ترقی عباد است." (۳۱) همچنین: " به یاری باری

شمشیرهای برنده حزب بابی به گفتار نیک و کردار پسندیده به غلاف
راجع. لازال اختیار به گفتار حدایق وجود را تصرف نمودند. " (۳۲)

گفتار ۳

حضرت باب، مبشر اعظم

مثل حضرت باب اعظم مثل یحیی تعمید دهنده پیش از ظهور حضرت
مسیح است. همچنانکه یحیی در بیابان یهودیه هویدا شد و یهودیان را
مخاطب ساخت و گفت: "توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است
(۳۳)" و آنان را با آب توبه تعمید داد و پاک و پاکیزه از رنگهای
آفرینش، آماده برای درک ظهور مسیح و دخول در ملکوت آسمان
پروردگار نمود، حضرت باب اعظم نیز مردمان را در بیابان بیان به آمدن
مظهر ظهور خدا، مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ یعنی بهاءالله، مژده داد و ایشان را برای
دیدار رویش و ادراک امرش و پیروی از آئینش آماده ساخت.

حضرت بهاءالله در این باره می فرماید:

"يا مَلَأَ الْإِبْنِ، قَدْ أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ يُوْحَنَّا (یحیی تعمید دهنده) مَرَّةً أُخْرَى.
إِنَّهُ نَادَى فِي بَرِّيَّةِ الْبِيَانِ: يَا خَلْقَ الْأَكْوَانِ طَهَّرُوا عُيُونَكُمْ قَدْ اقْتَرَبَ يَوْمُ
الْمُشَاهَدَةِ وَاللِّقَاءِ ثُمَّ يَا مَلَأَ الْإِنْجِيلِ أَنْ اعْمُرُوا السَّبِيلَ قَدْ اقْتَرَبَ الْيَوْمُ
الَّذِي فِيهِ يَأْتِي الرَّبُّ الْجَلِيلُ أَنْ اسْتَعِدُّوا لِلدُّخُولِ فِي الْمَلَكُوتِ." (۳۴)

مضمون فارسی: " ای عیسویان، یوحنا را دیگر بار بسوی شما فرستادیم.
او در بیابان بیان آواز در داد که ای جهانیان، چشمها را پاکیزه نمائید،
زیرا روز دیدن و دیدار نزدیک است. و ای مسیحیان، راه را هموار

سازید، زیرا روز آمدن پروردگار بزرگ بر در است، پس خود را برای دخول در ملکوت آماده کنید. "

حضرت باب در کتاب بیان (۳۵) در مقام بشارت به حضرت موعود " مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ " (کسی که خداوند او را ظاهر می کند) می فرماید: "از ظهور بیان کَلَشِيءٍ در ظلّ نِقْطَةِ أَوَّلِيَّةٍ مَبْعُوثٍ شدند. هر کس مقبل شد در کَفِّ فَضْلِ و اثبات ثابت می گردد و هر کس قدر سر جوی منحرف در کَفِّ عَدْلِ فَنَانِي می گردد الی یوم من یظهره الله که او است میزان و امر او است میزان و احوال او است میزان و کلمات او است میزان و دلالات او است میزان. مَا يَنْسِبُ إِلَى الْمِيزَانِ مِيزَانٌ. " (۳۶)

همچنین: " ای اهل بیان، نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل (۳۷) خود را باطل کنید. اگر آنچه که مؤمن به بیان هستید در حین ظهور آیات او گفتید: اللَّهُ رَبُّنَا وَلَا تُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا وَإِنَّ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ مِنْ مَظْهَرِ نَفْسِهِ لَنْ نَدْعُو مَعَهُ شَيْئًا و به آنچه بر او هستید اطاعت او کردید، ثمره بیان را ظاهر کرده اید و الا لایق ذکر نیستید نزد خداوند. تَرَحُّمٌ بِرِ خود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر می شود بمثل آنکه من ظاهر شدم. " (۳۸)

نیز: " مَلَخَصٌ اِیْنِ بَابِ اَنْكِهِ مَدَّ نَظْرَ بِيَانِ نَيْسْتِ اَلَا بِسَوِي مَنْ يُظْهِرُهُ اللّٰهُ. زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست. چنانچه مُنْزَلِ او غیر او نبوده و نیست. و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق هر حییبی به محبوب خود. " (۳۹)

همچنین: " ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاء الله بوده و هست که کُلّ شیء نزد بهاء اولاشیء بوده و هستند... ولی

مراقب ظهور بوده که قدر لمحّه فاصله نشود مابین ظهور و ایمان کُلّ مَنْ آمَنَ بالبیان... کسی عالم بظهور نیست غیر الله. هر وقت شود باید کَلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند. " (۴۰)

نیز: "گویا مشاهده می شود که هیچ نظمی در او داده نمی شود از بعد الا آنکه احلی و انظم از نظم اول می گردد. طوبی لِمَنْ يَنْظُرُ إِلَى نَظْمِ بَهَاءِ اللَّهِ وَيَشْكُرُ رَبَّهُ. فَانَّهُ يَظْهَرُ وَلَا مَرَدَّ لَهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فِي الْبَيَانِ إِلَى أَنْ يَرْفَعَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنزِلَ مَا يُرِيدُ. إِنَّهُ قَوِيٌّ قَدِيرٌ. " (۴۱)

همچنین: "و همچنین هر مقعدی محل یک نفس سزاوار است که خالی گذارند. زیرا که دیده می شود که در بیت خود مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع می نمایند او را چونکه نمی شناسند او را لاحترام او با اسم او. ولی او می شناسد کَلّ را و می خندد بر عبادی که از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه می نمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب می مانند." (۴۲)

نیز: "قسم بذات اقدس الهی جلّ و عزّ که در یوم ظهور مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند... و بدان که در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر قصد شده که اطاعت کنند مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ را که او بوده مُنزل بیان قبل از ظهور خود. " (۴۳)

همچنین: "قُلْ إِنَّمَا الْقِبْلَةُ مَنْ نُظْهِرُهُ. مَتَى يَنْقَلِبُ تَنْقَلِبُ إِلَى أَنْ يَسْتَقَرَّ. " (۴۴) - یعنی: بگو که قبله همان کسی است که ما او را ظاهر خواهیم کرد (یعنی: مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ). هرگاه جابجا شود، قبله نیز جابجا می گردد تا سرانجام در جایی جایگزین شود.

نیز آن حضرت اشاره به سال " ۹ " که سال ولادت آئین حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران است کرده و می فرماید: " فِی سَنَةِ تَسَعِ كُلِّ خَيْرٍ تُدْرِكُونَ. " (۴۵)

نعیم گوید (۴۶):

- | | |
|-------------------------------|---------------------------------------|
| گفتم ای قوم غیر مَنْ یَظْهَرُ | در بیانم نبوده مدّ نظر (۴۷) |
| گفتم اندر بیان ببانگ بلند | قبله ای نیست غیر من یَظْهَرُ (۴۸) |
| گفتم این دم اگر شود ظاهر | منم او را نخست فرمانبر (۴۹) |
| گفتم از صدر جای او بنهید | شاید این دم درآید از در (۵۰) |
| گفتم اثبات امر مبرم او | بنویسید بهر یکدیگر (۵۱) |
| گفتم از او سؤال جایز نیست | دایه شد مهربانتر از مادر (۵۲) |
| گفتم آن دم که می کند اظهار | مَنْ یَقُولُ لِمَ بِمَ فَكَفَّرَ (۵۳) |
| گفتم آن کس که می کند انکار | عدم است از وجود او بهتر (۵۴) |
| اسم او آنچه در بیان خیر است | ذکر هر دون خیر از غیر است (۵۵) |

یادداشت‌های بخش چهارم

(۱) - قرآن - سوره نور - آیه ۳۵ - به یادداشت شماره چهار در یادداشت‌های بخش نخست مراجعه شود.

(۲) - میرزا سید علیمحمد شیرازی که پس از اظهار امر به لقب‌هایی مانند باب، نقطه اولی، نقطه بیان و ربّ اعلی نامیده شد، در شب اول محرم سال ۱۳۳۵ هجری قمری برابر با ۲۰ اکتبر سال ۱۸۱۹ میلادی در شهر شیراز در خانواده‌ای تاجرپیشه بدنیا آمد. او در دوران خردسالی یک چندی به آموختن تحصیلات ابتدایی پرداخت و در پانزده سالگی رهسپار بندر بوشهر شد و در آنجا تجارت را پیشه خود ساخت.

(۳) - لوح احمد - مجموعه ادعیه حضرت محبوب، چاپ مصرص ۱۹۵.

(۴) - نامش فاطمه و امّ سلمه و لقبش قُرّة العین و طاهره و در میان خویش و پیوند مشهور به زرّین تاج بود. طاهره در سال ۱۲۳۳ ه.ق. (۱۸۱۷ م.) در قزوین به دنیا آمد و در سال ۱۲۶۸ ه.ق. (۱۸۵۲ م.) در طهران، در رابطه با رویداد تیراندازی بایبان به ناصرالدین شاه، به شهادت رسید. او در زمره هیجده تن مؤمنین نخستین حضرت باب است

که به "حروف حی" نامیده شده‌اند.

(۵) - ۱۲۲۹ - ۱۲۶۵ ه.ق. - ملاحسین بشروی در سال ۱۲۶۵ ه.ق.

در واقعه قلعه شیخ طبرسی در مازندران بشهادت رسید.

(۶) - ۱۱۵۷ - ۱۲۴۲ ه.ق. - به اعتقاد اهل تسنن و تشیع اصول دین

اسلام عبارت است از: توحید و نبوت و معاد. اما شیعیان دو اصل دیگر

به عنوان اصول مذهب شیعه بر اصول سه گانه بالا افزودند که عبارت

است از: عدل و امامت. از اینرو شیعیان پنج اصل را پایه اعتقاد خود

می دانند. شیخ احمد احسائی بنیانگذار مکتب یا طریقت شیخیه از

میان این پنج اصل، سه اصل توحید و نبوت و امامت را پذیرفت و اصل

دیگری را که اصل نائبت امام یا مقام رکن رابع است، بر آن افزود.

(۷) - ۱۲۰۰ - ۱۲۵۹ ه.ق.

(۸) - مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی) ص ۵۴ - ترجمه و تلخیص:

عبدالحمید اشراق خاوری - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۳۴۰ بدیع.

(۹) - اعلام بعثت پیامبر اسلام به اهل مکه در سال ۶۱۲ میلادی یعنی

ده سال پیش از سال هجرت (۶۲۲ میلادی) به مدینه بوده است.

(۱۰) - کتاب بیان - باب ۷ - از واحد ۲.

(۱۱) - محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۰ ه.ق. (۱۸۳۴ م.) به شاهی

رسید و در سال ۱۲۶۴ ه.ق. (۱۸۴۸ م.) درگذشت.

(۱۲) - حضرت باب نزدیک به ۹ ماه، شعبان سال ۱۲۶۳ تا جمادی

الاولی سال ۱۲۶۴ ه.ق. (۱۸۴۷ - ۱۸۴۸ م.) در قلعه ماکو محبوس بود.

شهر ماکو در شمال غرب آذربایجان ایران نزدیک مرز ترکیه واقع است.

(۱۳) - رحیق مختوم - قاموس توفیق قرن حضرت ولی امرالله، شوقی

افندی - جلد اول ص ۵۸۱ تا ۵۸۳ - تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۰۳ بدیع.

(۱۴) - مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی) ص ۳۲۰.

(۱۵) - حضرت باب بیش از دو سال، جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ تا شعبان سال ۱۲۶۶ ه.ق. (۱۸۴۸ - ۱۸۵۰ م.) در چهریق زندانی بود - شهر چهریق در غرب آذربایجان نزدیک مرز ترکیه واقع است.

(۱۶) - در نیمروز ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ ه.ق. برابر با ۹ جولای ۱۸۵۰ م.

(۱۷) - حضرت باب در کتاب قیوم الأسماء - سورة الحزن (سوره ۵۸) چنین می فرماید: "یا بقیة الله قد فدیْتُ بِکُلِّی لَکَ وَرَضِیْتُ السَّبَّ فِی سَبِیْلِکَ وَ مَا تَمَنَّیْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِی مَحَبَّتِکَ وَ کَفَى بِاللّٰهِ الْعَلِیُّ مُعْتَصِماً قَدِیماً." - یعنی، ای بقیة الله، با همه وجود خود را فدای تو نموده ام و در سبیل تو ناسزا و دشنام را از دل و جان پذیرا شده ام و جز کشته شدن در راه محبت تو آرزویی نداشته ام. و شهادت خداوند بزرگ و پشتیبان و قدیم برای من کفایت است.

(۱۸) - کتاب مفاوضات عبدالبهاء - چاپ مصر ص ۱۹ و ۲۰

(۱۹) - لوح مانکجی صاحب - مجموعه الواح حضرت بهاء الله - خط زین المقربین - چاپ هند ص ۲۴۴.

(۲۰) - کتاب قرن بدیع - قسمت اول - چاپ کانادا - ص ۸۴ - حضرت ولی امر الله، شوقی افندی به مناسبت یکصدمین سال اظهار امر حضرت باب کتاب "God Passes By" را برای بهائیان مغرب زمین برشته تحریر در آورد . این اثر زیر عنوان "کتاب قرن بدیع" توسط نصرالله مودت از انگلیسی به زبان فارسی برگردانده شد.

(۲۱) - ملاً محمد علی بارفروشی ملقب به قدوس - قدوس از شاگردان سید کاظم رشتی و هیجدهمین و آخرین نفر از نخستین مؤمنین حضرت باب است که به حروف حیّ موسوم گردیدند. او در سال ۱۲۳۹ ه.ق. در شهر بارفروش (بابل) متولد گردید و بسال ۱۲۶۵ ه.ق. در همان شهر بشهادت رسید.

(۲۲) - روستای بدشت از روستاهای بسطام در استان مازندران است.

(۲۳) - مطالع الأنوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی) ص ۲۹۵ تا ۲۹۹.

(۲۴) - کتاب قرن بدیع - قسمت اول - چاپ کانادا ص ۹۳.

(۲۵) - کتاب بیان - باب ۶ - از واحد ۶.

(۲۶) - کتاب بیان - باب ۱۹ - از واحد ۲.

(۲۷) - کتاب بیان - باب ۱۱ - از واحد ۴.

(۲۸) - کتاب بیان - باب ۱۲ - از واحد ۴.

(۲۹) - کتاب اقدس - بند ۱۲۹ - مضمون فارسی: ما آنچه را که او (حضرت باب) خواسته بود، پذیرفتیم.

(۳۰) - کتاب اقدس - بند ۱۴۲ - مضمون فارسی: از آنجایی که خواستیم شما را از بخشش خود برخوردار سازیم، احکام حضرت باب را شرح و تفصیل دادیم و از آن احکام، آنچه را که خواستیم، تعدیل و تخفیف کردیم.

(۳۱) - لوح بشارات - مجموعه الواح حضرت بهاءالله - چاپ مصر ص ۱۱۷ و ۱۲۱.

(۳۲) - لوح دنیا - مجموعه الواح حضرت بهاءالله - خط زین المقرئین - چاپ هند ص ۲۱۵.

(۳۳) - انجیل متی - باب ۳ - آیه ۲.

(۳۴) - لوح پاپ - آثار قلم اعلیٰ - (کتاب مبین) - خط زین المقرین ص ۴۳.

(۳۵) - کتاب بیان امّ الکتاب آئین باب سال ۴-۱۲۶۳ ه.ق. (۸-۱۸۴۷

م.) در قلعهٔ ماکو از قلم آن حضرت نازل گردید. چنانکه در همان کتاب

(باب ۸ - از واحد ۶) می فرماید: "و تا آنکه امروز محلّ مقصود خود را

در جبل قرار داده‌اید. و حال آنکه بر آن حجّتی که دین کلّ مسلمین بر او

برپاست ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی

ظاهر نشد که اتیان به آیه‌ای نماید." و همچنین در باب ۷ از واحد ۲ می

فرماید: "و اخذ ثمرهٔ اسلام نیست الا ایمان به او و تصدیق به او و حال که ثمرهٔ

برعکس بخشیده... و او را بغیر حقّ در جبل ماکو ساکن می کنند."

(۳۶) - کتاب بیان - باب ۱۳ - از واحد ۲.

(۳۷) - از زمان شهادت حضرت باب تا ظهور منّ یُظهِرُهُ اللهُ.

(۳۸) - کتاب بیان - باب ۷ - از واحد ۲.

(۳۹) - کتاب بیان - باب ۳ - از واحد ۳.

(۴۰) - کتاب بیان - باب ۱۵ - از واحد ۳.

(۴۱) - کتاب بیان - باب ۱۶ - از واحد ۳.

(۴۲) - کتاب بیان - باب ۱ - از واحد ۹.

(۴۳) - کتاب بیان - باب ۸ - از واحد ۵.

(۴۴) - کتاب بیان عربی - باب ۷ - از واحد ۸.

(۴۵) - کتاب بیان عربی - باب ۱۵ - از واحد ۶.

(۴۶) - میرزا محمد سدهی اصفهانی متخلّص به نعیم، ادیب و شاعر

بهائی ۱۲۷۲ - ۱۳۴۴ ه.ق. - مجموعهٔ "گلزار نعیم" - چاپ هند ص ۷۰.

(۴۷) - کتاب بیان - باب ۳ - از واحد ۳ - "... ملخص این باب آنکه مد نظر بیان نیست الا بسوی مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ. زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست. چنانچه مُنْزِل او غیر او نبوده و نیست..."

(۴۸) - کتاب بیان عربی - باب ۷ - از واحد ۸ - "... قُلْ إِنَّمَا الْقِبْلَةُ مَنْ نُظْهِرُهُ. مَتَى يَنْقَلِبُ تَنْقَلِبُ إِلَى أَنْ يَسْتَقِرَّ..."

(۴۹) - توفیق ملاً باقر تبریزی حرف حی - "... اگر در این حین ظاهر شود من اوّل عابدین و اوّل ساجدینم..."

(۵۰) - کتاب بیان - باب ۱ - از واحد ۹ - "... و هر مجلس عزّی که منعقد گردد بلا عدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارده که اگر آن ساعت من بظهره الله با حروف حی ظاهر گردند کسی مقترن نگردد به جواهری که از بیان اخذ میشود در آن ظهور و اگر مجلسی وسیع نباشد محل یک نفس اذن زیاده داده نشده و همچنین هر مقعدی محل یک نفس سزاوار است که خالی گذارند..."

(۵۱) - کتاب بیان عربی - باب ۳ - از واحد ۷ - "... وَأَنْتُمْ فِي كُلِّ وَاحِدٍ كِتَابٍ إِثْبَاتٍ لِمَنْ نُظْهِرُهُ بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ تَكْتُبُونَ لِعَلَّكُمْ يَوْمَ تُظْهِرُهُ بِمَا تَكْتُبُونَ لَتَعْمَلُونَ..."

(۵۲) - کتاب بیان - باب ۱۳ - از واحد ۳ - "... ملخص این باب آنکه سؤال عَمَّنْ يظْهِرُهُ اللهُ جایز نیست الا از آنچه لایق به او است. زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر"

(۵۳) - کتاب بیان - باب ۴ - از واحد ۸ - "... ثمره آن اینکه لعلّ در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر من بظهره الله محتجب نماند که اگر بر کلّ وجود امر کنند امر او امر الله بوده و هست و هر که لِمَ و مِمّ گوید در امر

خدا گفته..."

(۵۴) - کتاب بیان - باب ۱۵ - از واحد ۸ - "... ملخص این باب آنکه در این عالم اعظم ثمراتی که خداوند بعد از ایمان به او و حروف واحد و آنچه در بیان نازل فرموده داده، اخذ ثمره‌ای است از وجود خود... لعل ورقی شود از اوراق جنت اگر ایمان آورد به مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ وَاَلَا ورقی می‌گردد از اوراق نار و اگر موجود نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است..."

(۵۵) - کتاب بیان - باب ۵ - از واحد ۲ - "... ملخص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ است بحقیقت اولیّه..."

* * * * *

بشیر پنجم
ظہور حضرت بہاء اللہ

گفتار ۱

روغن ثمره درخت آئین یزدان

در سال " ۹ " بدیع (۱) مصداق گفتار حضرت باب " فی سَنَةِ تَسْعَ كُلِّ خَيْرٍ تُدْرِكُونَ (۲) "، آشکار گردید و روغن ثمره روحانی درخت آئین جامع یزدانی در چراغ هیکل معنوی حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران بوسیله کبریت محبت ایزد مهربان شعله ور گشت. (۳) این آتش افروخته همان نوری است که قرآن مژده داده که خداوند بواسطه آن مردمان را به شاهراه سعادت راهنمایی و هدایت خواهد فرمود. (۴)

حضرت بهاءالله پس از شهادت حضرت باب، در رابطه با رویداد تیراندازی بایمان به ناصرالدین شاه در تابستان سال ۱۸۵۲ میلادی برابر با سال ۱۲۶۸ ه.ق. گرفتار و مدت چهار ماه در سیاه چال طهران زندانی گردید. تا آنکه پس از برائت از این اتهام، رهایی یافت و پس از چندی به فرمان دربار قاجار بناچار جلای وطن کرد و در موسم زمستان و هنگام برف و یخبندان با خانواده به عراق عرب آهنگ سفر نمود. (به یادداشت‌های بخش ۶ شماره ۲۷ رک.)

حضرت بهاءالله چگونگی بعثت روحانی خود را در سیاه چال چنین بیان می فرماید: "در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیا اصغرا شد: إِنَّا نُنْصِرُكَ بِكَ وَبِقَلْمِكَ. لا

تَحْزَنَ عَمَّا وَرَدَ عَلَيْكَ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ. سَوْفَ يُبْعَثُ
 اللَّهُ كُنُوزَ الْأَرْضِ وَهُمْ رِجَالٌ يَنْصُرُونَكَ بِكَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي بِهِ
 أَحْيَى اللَّهُ أَفْئِدَةَ الْعَارِفِينَ (مضمون فارسی: ما ترا بواسطه خودت
 و قلمت مظفر و پیروز خواهیم گردانید. پس از آنچه بر تو رسیده،
 غمزده و بیمناک مباش. زیرا در امن و امان هستی. بزودی
 خداوند گنجهای زمین را فراز آرد و آنان مردانی هستند که ترا
 نصرت و یاری دهند بواسطه تو و نام تو که خداوند دل‌های
 عارفانش را بدان زنده و حی گردانیده است). ... در ایام توقّف
 در سجن ارض طا اگر چه نوم از زحمت سلاسل و روائح مُتَبِّئَه
 قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست می داد، احساس می
 شد از جهت اعلاّی رأس چیزی بر صدر می ریخت بمثابه
 رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن
 جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت
 می نمود آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه. (۵)

همچنین در باره چگونگی سیاه چال می فرماید: " ما را اخذ نمودند و
 از نیاوران که در آن ایام مقرّ سلطنت بوده سر برهنه و پای برهنه پیاده با
 زنجیر به حبس طهران بردند. چه که یک ظالمی سواره همراه کلاه از
 سر برداشت. و به سرعت تمام با جمعی از میرغضبان و فراشان ما را
 بردند و چهار شهر در مقامی که شبه و مثل نداشت مقرّ معین نمودند. اما
 سجن که محلّ مظلوم و مظلومان (۶) بوده فی الحقیقه دخمه‌ای تنگ و
 تاریک از آن افضل بوده. و چون وارد حبس شدیم، بعد از ورود ما را
 داخل دالانی ظلمانی نمودند. از آنجا از سه پله سرایش گذشتیم و به

مقرّی که معینّ نموده بودند رسیدیم. اما محلّ تاریک و معاشر قریب
صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاتلین نفوس و قاطعین طرق بوده.
مع این جمعیت محلّ منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم. اقلام از
وصفش عاجز و روائح منتنه اش خارج از بیان و آن جمع اکثری بی لباس
و فراش. " (۷)

با همه این، روز موعود فرارسید و جمال مقصود از جهان پنهان به جهان
عیان در آمد و راز سال " ۹ " هویدا گردید. چنانکه می فرماید: " در سنّه
تسع این ظهور اعظم از مشرق اراده الهی مشرق و لائح. " (۸)
اما به خواست خداوند این راز بزرگ همچنان پوشیده و مستور بماند تا
در میقات مقدّر از پس پرده برون خرامد و در وقت معین آشکار و
مکشوف گردد.

عندلیب (۹) گوید:

"ساقی بده جامی دگر، صهبای گل فامی دگر
کاینک دلارامی دگر، آمد چه زیبا آمده
از نقطه بعد از نه سنه با سطوت و با هیمنه
با صد هزاران بینه از کشور طاه آمده
ذرات امکان در ندا کز مشرق قدس لقا
نور احد شمس بهاء با صد تجلاً آمده
عقل نخستین مات اور روح القدس مرآت او
واز نفخه آیات او جان در مسیحا آمده
با یک جهان مجد و شرف با عالمی شور و شعف
خود با نبیین سلف آن فرد یکتا آمده

شمس بقا طالع شده، صبح لقا طالع شده
یوم خدا طالع شده، ربّ البرایا آمده
وجه لمیع کبریا، غیب منیع لایری
با نغمه أنظر تری، برارض غیرا آمده
غیب بقا شد جلوه گر، سرّ عما شد پرده در

و آن غائب از هر ذی بصر، بی پرده پیدا آمده" (۱۰)
باری، حضرت بهاءالله رهسپار بغداد شد و مدت ده سال در آن دیار بسر
برد. چندی پس از ورود، از همراهان دوری گرفت و هجرت اختیار نمود
و مدت دو سال دور از هیاهو و جنجال در کوههای سلیمانیه با خود
بزیست. او در آن هنگام توسن اندیشه را در میدان درونش بجولان آورده
و از همگان بریده و بخدای خویش پیوسته بود و برکنار از دنیا و آنچه در
اوست و مردمان و آنچه نزد آنهاست روزگار می گذرانید. اما سرانجام
بازگشت و به آموزش و پرورش بابیان پرداخت و آنان را برای درک آئین
نوین و پذیرش امر جدید آماده ساخت.

گفتار ۲

اظهار امر آشکارای حضرت بهاءالله

آتش افروخته یزدان که در سال " ۹ " از ظهور نقطه بیان در سیاه چال
طهران فروزان شد، برای مدت ده سال به خواست حکمت بالغه ایزد
مهربان از دیدگان آدمیان پوشیده و نهان بود تا "ستین مهلت
اهل بیان" (۱۱) بسر آمد و دست خداوند توانا پرده های مانع را درید و
اشتعال نار افروخته را آشکار و هویدا ساخت.

باری، هنگام اظهار امر آشکارای حضرت بهاء الله روز به روز نزدیک تر می شد. در آن روزها برخی از بابیان کم و بیش عارف به مقام ارجمند ایشان بودند و مردم آرزوی ظهور و بروزش را می کردند. تا ایام رضوان فرارسید و دوران هجر و فراق سپری گردید و زمان دیدن و دیدار جمال یار آغاز شد.

در بهار سال ۱۸۶۳ م. برابر با ۱۲۷۹ ه.ق. حضرت بهاء الله در سن ۴۶ سالگی در باغ نجیبیه بیرون شهر بغداد خود را موعود کتاب بیان "مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ" و موعود همه کتاب های آسمانی می خواند و به پیروان حضرت باب اظهار و اعلان می نماید و آئین جهانی بهائی را بنیان می گذارد. از این رو عید اعظم بهائیان در این هنگام است. (۱۲)

موعود عالمیان به زبان حال ندا در داد: "ای بلبلان الهی، از خارستان ذلت به گلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی، قصد آشیان روحانی فرمائید. مژده به جان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و ابوابهای گلزار قدم را گشوده. چشمها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوشها را مژده دهید که هنگام استماع آمد. دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدیه دان سبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده. ای عاشقان روی جانان، غم فراق را به سرور وصال تبدیل نمائید و سَم هجران را به شهد لقاء بیامیزید... " (۱۳)

آری، دوران انتظار دلدادگان بسر آمد و هنگام صبر و بردباری آنان به پایان رسید. زیرا جمال موعود پرده از رخ برگرفت و پرتو رویش روشنی بخش جهان و جهانیان گردید. ورقی از دفتر روزگار زده شد و روح جدیدی در کالبد آدمیان دمیده گشت. جهان جهان دیگر شد و زمان

زمان دیگر و به فرموده حضرت بهاءالله: "گیتی به انوار نیر ظهور منور. چه که در سنه ستین (۱۴) حضرت مبشر روح ماسواه فداه به روح جدید بشارت داد و در سنه ثمانین (۱۵) عالم به نور جدید و روح بدیع فائز گشت." (۱۶)

حبیبان جمال یار چنان از باده الست سرمست شدند و از آتش افروخته یزدان آتش گرفتند که یکسره از خود بیخود گشته و ولوله در بنیان این و آن انداختند و زلزله در ارکان مردمان افکندند و آشوبی در آفاق پیا کردند.

ورقا (۱۷) گوید:

"چو سدره هیکلش به حبّ شرب بار شد

ز جذبه عشق وی، جهان پر از نار شد

چو آذرین طلعتش به جلوه نوار شد

ز نوبهار جمال، زمانه گلزار شد"

فتاد اندر قلوب ز نار عشق التهاب

شد دل هر قطره‌ای ز وجد او پر حبور

زوجه هر ذره‌ای تافت شمس سرور

لُجّة ظلمت بدل گشت به دریای نور

شد ز قری و مدن پدید، شور و نشور

روان قوم کفور فتاد در پیچ و تاب " (۱۸)

این آتش افروخته با گذشت زمان بر شعله و فوران بیفزود و آتش در دل و جان بسیاری از نفوس آماده بینداخت و هر یک از آنان را چون کره نار فروزان بساخت. آن چنان که دست از جان شسته و از نثار جسم و جان

در ره جانان باک نداشتند و به وصال بهاء قانع شده و از جز او گذشتند.
گویا این ابیات را بیاد داشتند:

"گر خیال جان همی هستت بدل، اینجا میا

ور نثار جان و دل داری، بیا و هم بیار

رسم ره اینست گروصل بهاء داری طلب

ور نباشی مرد این ره، دور شو ز حمت میار" (۱۹)

آری، آنان این گفتار را با گوش جان شنیدند و با این همه، به کوی
جانان با سرو جان دویدند و چون بر سر آتش رسیدند، تاب و توان
خودداری در خود ندیدند و جان در قربانگاه عشق از کف بدادند. زیرا
بگفته سعدی:

"هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم

نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم"

حضرت بهاء الله خود شاهد و گواه این جانبازیها و فداکاریها بوده است.
چنانکه می فرماید: "یا عبد حاضر، یک ذبیح (۲۰) در عالم یافت شد و
از آن یوم تا حین السن خلایق و کتب موجوده به ذکرش ناطق و بر علو
مقامش شاهد. و ما در هر مقامی ذبیحی فرستادیم و کلّ از قربانگاه
دوست زنده برنگشتند. هر یک اکلیل حیات را رایگان به کمال شوق و
اشتیاق نثار قدم محبوب امکان نمودند." (۲۱)

گفتار ۳

بادهای مخالف نفس و هوی

حضرت بهاءالله به سبب کینه و دشمنی ملایان و درخواست دربار قاجار و فرمان سلطان عبدالعزیز، سرانجام در آخرین روز "ایام رضوان" برابر با دوازدهم اردیبهشت ماه و مقارن سوم ماه می سال ۱۸۶۳ میلادی، (۱۲۷۹ ه.ق.) بسوی استانبول پایتخت عثمانیان رهسپار گردید. و بیش از چهار ماه از مدت اقامت او در آن دیار نگذشت که دوباره در اثر رشک و ستم رؤسای دولت و دین از آنجا آهنگ سفر به ادرنه کرد و نزدیک به پنج سال (۲۲) در آن سامان بسر برد. سرانجام به سال ۱۸۶۸ میلادی (۱۲۸۵ ه.ق.)، از یک سو ناپایداری امور مملکت عثمانی و آمد و رفت مسافرین ایرانی بهائی و از سوی دیگر تحریکات و دسیسه ها و دروغ پردازی های میرزا یحیی ازل و هواداران او و همچنین کوشش های سفیر کبیر و سفارت ایران در آن سامان، همه و همه سبب گردید که حکومت عثمانی، حضرت بهاءالله را به شهر عکا در سرزمین فلسطین در قلمرو امپراتوری که در حال حاضر بخشی از کشور اسرائیل به شمار می رود، تبعید و به حبس ابد محکوم سازد.

آن حضرت بیش از دو سال (۲۳) در قشله نظام (۲۴) زندانی گردید و پس از آن نیز تا پایان زندگانی به سال ۱۸۹۲ میلادی (۱۳۰۹ ه.ق.) در شهر عکا و اطراف آن در تبعید گذرانید.

حضرت ولی امرالله، شوقی افندی پیرامون نخستین سال های اقامت حضرت بهاءالله در ادرنه چنین می فرماید: در سنین اولیّه ورود جمال ابهی به ارض سرّ، مطلع اعراض و منبع اغماض یحیی بی حیا (۲۵) که

به شهادت قلم اعلی در ابداع شبه این نفس در حب ریاست و جاه دیده نشده و جمیع اهل ابداع از احصای حسد و بغضای نفسش عاجز، حجاب را دفعتاً بدرید و چون حیة رقطاع جمال کبریا را بگزید. آن طیر قبیح با نسر سماء علیین دعوی همپری نمود و به خلافت مجعوله متمسک گشت و بر نفسی که خلافت و ولایت و رسالت و مافوق آن به اشاره اصبعش تحقیق یافته (۲۶) به محاربه قیام کرد... به تحریک و دلالت آن وسواس خناس (۲۷)، ناقض عهد جمال علی اعلی (۲۸) علم اختلاف برافراخت و هیکل اعزّ ابهی را مسموم نمود و یکی از خدام (۲۹) را برقتل مظهر معبود بگماشت. متحداً و متفقاً به نشر اراجیف و اباطیل و نسبت های نالایقه و مفتریات عجیبه و ایقاد نائره فساد و فتنه در ادرنه و مدینه کبیره (۳۰) مشغول گشتند و افکار دولتیان را مشوش نمودند. آتش حرص و طمع افروخته گشت و الواح ناربه (۳۱) در بلاد منتشر شد. آنچه از قلم ابهی در حین مهاجرت از عراق در الواح شتی نازل تحقیق یافت. سامری ظاهر شد و عجل بندا آمد (۳۲). نعاق ناعق اعظم مرتفع گشت (۳۳). فصل اکبر واقع شد (۳۴) سنین شِداد (۳۵) چهره بگشود. جمال قدم از کلّ عزلت اختیار فرمودند و اصحاب خون گریستند و دشمنان فرحناک و امیدوار گشتند و بر جرأت و جسارت افزودند. یوسف بهاء در جُبّ حسد بیفتاد (۳۶) و نیر آفاق پس از اشراق از افق عراق به کسوف مبتلا گشت و ارکان امر مترزل گردید. " (۳۷)

حضرت بهاء الله در آن هنگام پرفتنه و آشوب به این گفتار گویا: " قسم به آفتاب معانی که از ظلم این ظالمان قائم خم شده و مویم سفید گشته. البته اگر بین یدی العرش حاضر شوی جمال قدم را نمی شناسی. چه که

طراوتش از ظلم مشرکین تبدیل شده و نصارتش تمام شده. تالله قلب و
فؤاد و حشا جمیع آب شده. " (۳۸)

نیز درباره میرزا یحیی می فرماید: " مثلاً در نفس معروف که به محاربه
برخاسته، ملاحظه نما. قسم به آفتاب افق معانی که لیلأ و نهارأ طائف
حولم بوده و در اسحار که در فراش بودم تلقاء رأس قائم بوده و آیات الله
بر او القاء می شد و در تمام لیل و نهار به خدمت قائم. و چون امر مرتفع
شد و ملاحظه نمود اسمش مشهود، لون اسم و حب ریاست چنان
اخذش نمود که از شاطی قدس احدیه محروم ماند. " (۳۹)

حضرت ولی امر الله در این باره چنین می فرماید: " حضرت باب در الواح
و آثار مقدسه بهیچوجه ذکر جانشین و وصی نفرمودند و از تعیین مبین
کتاب خودداری نمودند زیرا بشارات و وعود مبارکه نسبت به ظهور
موعود به درجه ای روشن و صریح و دور مبارک بقدری کوتاه و محدود
بود که به هیچوجه به تعیین وصی و یا مبین کتاب احتیاج نمی رفت.
تنها امری که طبق شهادت حضرت عبدالهء در کتاب مقاله سیاح بدان
مبادرت گردید همانا تسمیه میرزا یحیی از طرف حضرت اعلی بعنوان
مرجع اسمی اهل بیان است که بنا به تأیید و صلاحدید حضرت بهاء الله
و یکی دیگر از مؤمنین شهیر صورت گرفت تا بدینوسیله انظار تا ظهور
حضرت موعود متوجه شخص غائبی گردد و هیکل انور حضرت بهاء الله
بتوانند با سکون و آرامش نسبی به تمشیت امور و اعلاء امر مقدسی که
مورد توجه و تعلق خاطر مبارکشان بود اقدام فرمایند. " (۴۰)

باری، اگر چه کشتی آئین خدا یک چندی گرفتار امواج خروشان دریای
ستم و بلا شد و مدتی در گذرگاه بادهای مخالف نفس و هوی جای

گرفت وزمانی دستخوش گردابه‌های نافرمانی و روگردانی گردید، اما کشتیبان الهی آن با اطمینان به فرمان یزدانی "إِنَّكَ أَنْتَ يَا مَلَّاحُ، لَا تَضْطَرِّبُ مِنَ الْأَرْيَاحِ. لِأَنَّ فَالِقَ الْإِصْبَاحِ مَعْنَا فِي هَذِهِ الظُّلْمَةِ الَّتِي أَحَاطَتْ الْعَالَمِينَ." (۴۱) و با نیرو و تدبیر خداوندی، سفینه آئین الهی را بی بیم و هراس به ساحل نجات کشانید و به سر منزل امن و اطمینان رسانید.

گفتار ۴

منتها درجه اشتعال

بادهای مخالف نفس و هوی آتش افروخته یزدان را از شعله و اشتعال باز نداشت و افسرده و خاموش نمود. بلکه بیشتر مایه فوران و سرمایه نورافشانی ذره‌های فروزان آن گردید و آرزوی کسانی را که خیال بازی با نار امر الهی داشتند، برآورده نکرد. و مردمانی که می خواستند با آب اعراض و انکار و جور و جفا به مظهر امر و پیروان از جان گذشته‌اش آتش آئین نوین را بی‌فسرند، چه راه خطا و بیهوده‌ای را در پیش گرفتند و چه اندیشه واهی و خامی را در سر پروراندند. زیرا همه این جور و جفا و ستم و بلا بسان آب، درخت آئین الهی را آبیاری نمود و چون روغن، چراغ یزدان را پرفروغ و روشن نگاهداشت. چنانکه حضرت بهاء الله می فرماید: " این همج رعاع گمان نموده‌اند که به قتل و غارت و نفی احبای الهی از بلاد توانند سراج قدرت ربانی را بی‌فسرند و شمس صمدانی را از نور بازدارند. غافل از اینکه جمیع این بلایا بمنزله دُهن است برای اشتعال این مصباح. " (۴۲)

باری، آن ناری که در سال "۹" (در آستانه سال ۱۸۵۳ میلادی) در سیاه چال طهران افروخته شد در ایام رضوان سال "۱۹" (۱۸۶۳ میلادی) اشتعالش بیشتر گشت و سرانجام در هنگام اقامت حضرت بهاء الله در ادرنه و عکا به منتها درجه اشتعال رسید (۱۸۷۳ میلادی). رسیدن به این درجه اشتعال از سویی بواسطه صدور و ارسال الواح پادشاهان و زمامداران و پیشوایان روحانی و علمای ادیان بود و از سوی دیگر نگارش کتاب اقدس، أم الكتاب آئین بهائی که مجموعه ای است از اصول اعتقادی، مسائل اخلاقی، مطالب عرفانی و فلسفی، مبادی اجتماعی و اداری و کلیات احکام و قوانین دیانت بهائی. (۴۳)

در این هنگام بود که امر حضرت بهاء الله آشکارا به جهانیان و بزرگان آنان ابلاغ و اعلان گردید.

حضرت بهاء الله در این باره می فرماید: "این ایام بعد از ورود سجن اعظم اراده الهیه به آن تعلق یافته که جمیع بریه را به شاطی احدیه مجدداً به اعلی النداء ندا فرماید. لذا مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل... تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و به بصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کل بوده و خواهد بود. بلایا و محن سلطان سر و علن را از اظهار امر منع ننموده و نخواهد نمود... و ظهور این عمل از مالک علل دو اثر بخشیده. هم سیوف مشرکین را حدید نموده و هم لسان مقبلین را در ذکر و ثنایش ناطق فرموده." (۴۴)

این اقدام بزرگ از سوی بنیانگذار آئین بهائی اقدامی بس خطیر و در تاریخ ادیان بی نظیر و مثیل بود. در این الواح و رسائل حضرت بهاء الله

مقصود از ظهور خویش را بیان داشت. خود را موعود کتابهای آسمانی و پیامبران الهی خواند. امرش را به آنان و اتباع و پیروانشان ابلاغ نمود و شناسایی و پیروی از تعالیمش را که کافل صلح و سلام و ضامن رستگاری و نیکبختی انبیا بشری است، از ایشان خواستار شد. آنان را نصیحت فرمود و آگاه نمود که اگر در این طریق پی پیش نهند و گامی برندارند، فرجام و خیمی در انتظارشان بوده و زیان و خسران ناگواری گریبانگیرشان خواهد شد. به همه آنان مژده داد که هنگام صبر و انتظار پایان یافته و زمان هجر و دوری جمال یار بسر آمده، زمان زمان آخر شده و وقت صلح و آستی و برادری و برابری در میان بنی نوع انسانی فرارسیده است. زیرا روح جدید معانی در کالبد پژمرده جهان بشری دمیده شده و بهار الهی و موسم نسایم یزدانی آمده است.

ناگفته نماند که حضرت بهاءالله افزون بر نگارش کتاب اقدس، اُمّ-الکتاب آئین بهائی و الواح و رسائل یاد شده در بالا، کتابها و نوشته های بسیاری در زمینه های گوناگون از قبیل تفسیر آیات کتب مقدسه پیشین، سیاست و اداره امور مملکت، عرفان و فلسفه و حکمت، اخلاق و تربیت و مسائل اجتماعی و غیره به زبان فارسی و عربی به رشته تحریر کشید که از جمله آن "کتاب ایقان" است به زبان فارسی، در توجیه و روشننگری رموز و اسرار کتب مقدسه پیشین و همچنین در اثبات رسالت حضرت باب و حقانیت ظهور او.

یادداشت‌های بخش پنجم

(۱)- حضرت شوقی ربّانی، ولیّ امر بهائی در رسالهٔ امر بهائی می فرماید (ترجمه): "اساس این تقویم به قلم حضرت اعلی در کتاب الاسماء گذارده شد و حضرت بهاءالله در بارهٔ آن چنین می فرمایند (ترجمه): "سنهٔ ستین که سال اظهار امر حضرت اعلی است باید مبدأ تاریخ بدیع گرفته شود". بنابراین تاریخ بهائی به حساب شمسی از شب بعثت مبارک حضرت باب در پنجم جمادی الاولی سنهٔ ۱۲۶۰ هجری مطابق با ۲۳ می سال ۱۸۴۴ میلادی شروع می گردد و ابتدای سال بهائی نوروز است که همه ساله با اعتدال ربیعی و ۲۱ مارچ مقارن می شود. " توضیح آنکه در بخش "یادداشت‌ها و توضیحات" ملحقه به "کتاب اقدس" از جمله چنین آمده است: "حضرت نقطهٔ اولی تقویم جدیدی وضع فرموده اند که به تقویم بدیع یا تقویم بهائی معروف شده است... حضرت بهاءالله این تقویم را تأیید... فرموده اند... با توجه به تحویل آفتاب، روز نوروز ممکن است با ۲۰، ۲۱ یا ۲۲ مارس مقارن گردد.

جمال اقدس ابھی تفصیل بسیاری از احکام را به تشریح بیت العدل اعظم موکول فرموده اند. جزئیات مربوط به تقویم بهائی از جمله مطالبی است که بیت العدل اعظم باید درباره آن تصمیم بگیرند. حضرت ولی امرالله می فرمایند که برای تعیین دقیق وقت نوروز باید نقطه مشخصی روی کره زمین در نظر گرفته شود و وقت تحویل سال در آن نقطه میزان بدایت سال نو در سراسر عالم قرار گیرد. انتخاب این نقطه را منوط به تصمیم بیت العدل اعظم فرموده اند. " (یادداشت شماره ۲۶)

(۲) - بیان عربی - باب ۱۵ - واحد ۶.

(۳) - میرزا حسینعلی نوری که در ایام اجتماع بابیان در بدشت، بهاء و پس از اظهار امر در بغداد بنام بهاءالله موسوم شدند، در شب دوم ماه محرم سال ۱۲۳۳ هـ.ق. (۱۲ نوامبر سال ۱۸۱۷ م.) در شهر طهران دیده به جهان گشودند. پدرشان میرزا عباس نوری، ملقب به میرزا بزرگ از سوی فتحعلی شاه و معروف به میرزا بزرگ وزیر نوری، از بزرگان و در دربار قاجار شاغل بود. ایشان در سال ۱۲۶۰ هـ.ق. (۱۸۴۴ م.) پس از آگاهی از آئین بابی در زمره پیروان باب اعظم درآمدند و به تبلیغ و ترویج آن پرداختند. حضرت بهاءالله، پس از رویداد تیراندازی به ناصرالدین شاه از سوی تنی چند از بابیان در تابستان سال ۱۲۶۸ هـ.ق. (۱۸۵۲ م.)، به اتهام شرکت در این سوء قصد نافرجام با گروهی از بابیان گرفتار و در سیاه چال طهران مدت چهار ماه زندانی شدند. سرانجام پس از ثبوت بی گناهی رهایی یافته و به بغداد تبعید گشتند و در بهار سال ۱۲۷۹ هـ.ق. (۱۸۶۳ م.) دعوی خویش را بعنوان برگزیده یزدان و موعود حضرت باب "من یظهره الله" آشکارا اعلان و آئین بهائی را بنیان گذاردند.

(۴) - قرآن - سورة نور - آیه ۳۵ - به یادداشت شماره ۴ در یادداشت‌های بخش نخست مراجعه شود.

(۵) - رساله شیخ (ابن ذئب) - چاپ مصر - ص ۱۶ و ۱۷ .

(۶) - مقصود بایانی هستند که پس از رویداد تیراندازی به ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۸ ه.ق. (۱۸۵۲ م.) دستگیر و با حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران زندانی گردیدند و گروهی از آنان نیز در همان هنگام به شهادت رسیدند.

(۷) - رساله شیخ (ابن ذئب) - چاپ مصر ص ۱۵ و ۱۶ .

(۸) - مأخذ بالا ص ۱۰۵ .

(۹) - میرزا علی اشرف لاهیجانی متخلص به عندلیب، مبلغ و ادیب و شاعر بهائی.

(۱۰) - تویح ۱۱۰ بدیع (۱۳۳۲ شمسی) حضرت ولی امرالله، شوقی افندی خطاب به بهائیان شرق - چاپ طهران ص ۲۲ .

(۱۱) - حضرت باب در کتاب بیان - باب سوم - از واحد ششم در باره سنین مهلت اهل بیان چنین می فرماید: " و در ظهور من یُظهِرُهُ اللهُ خداوند عالم است که در چه حدّ از سن ظاهر فرماید او را. ولی از مبدء ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر گردد از کلّ خلق که بعد از اون دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الا بظهور بعد."

(۱۲) - حضرت بهاءالله در کتاب اقدس می فرماید: " قد انتهت الأعیاد إلى العیدین الأعظمین. أما الأول أيام فيها تجلّى الرحمن علی من فی الامکان بأسمائه الحسنی وصفاته العلیا... قل إنّ العید الأعظم لسلطان

الأعياد. اذكروا يا قوم نعمة الله عليكم إذ كنتم رقاداً أيقظكم من نسمات الوحي و عرفكم سبيله الواضح المستقيم." - مضمون فارسی: "به دو عید بزرگ همه اعیاد منتهی گردید. عید اول ایامی است (اول تا دوازدهم اردیبهشت ماه) که در آن خداوند مهربان با اسماء حسنی و صفات علیا بر اهل جهان تجلی فرمود... بگو این عید اعظم سلطان اعیاد است. ای مردمان، نعمت خداوند را که به شما ارزانی فرمود، به یاد آرید، هنگامیکه در خواب بودید و او از نسایم وحی شما را بیدار نمود و راه راست و روشن را به شما شناسانید".

(۱۳) - لوح عاشق و معشوق - مجموعه الواح حضرت بهاء الله - چاپ مصر ص ۳۳۴ و ۳۳۵

(۱۴) - سنه ستین (سال شصت) یعنی سال ۱۲۶۰ هـ.ق. (۱۸۴۴ م.) سال بعثت حضرت باب در شیراز است.

(۱۵) - سنه ثمانین (سال هشتاد) یعنی سال ۱۲۷۹-۱۲۸۰ هـ.ق. (۱۸۶۳ م.) سال اظهار امر آشکارای حضرت بهاء الله در بغداد است.

(۱۶) - لوح دنیا - مجموعه الواح حضرت بهاء الله - خط زین المقرئین - چاپ هند ص ۲۲۱.

(۱۷) - میرزا علی محمد یزدی شهید متخلص به ورقا، مبلغ و شاعر بهائی.

(۱۸) - توقيع ۱۱۰ بدیع (نوروز ۱۳۳۲ شمسی) حضرت ولی امر الله، شوقی افندی خطاب به بهائیان شرق - چاپ طهران ص ۲۴.

(۱۹) - حضرت بهاء الله - از قصیده "ساقی از غیب بقا" از آثار نازل شده در سلیمانیه (کردستان عراق) که مطلع آن اینست:

"ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار

تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار"

(۲۰) - حضرت ابراهیم برای اجرای فرمان خدا و اثبات ایمان خود به او، یگانه پسر خویش را به کوهستان برد تا قربان کند. در آن هنگام از سوی خدا فرشته‌ای قوچ بدست پدیدار شد و ابراهیم را از انجام مقصودش بازداشت و قوچ را به او داد تا بجای پسر قربان کند. در تورات - سفر پیدایش - باب ۲۲ یگانه پسر ابراهیم را اسحق نام می برد و مفسرین اسلامی در تفسیر سوره صافات در قرآن، اسماعیل را ذکر می نمایند.

(۲۱) - مائده آسمانی - جلد هفتم ص ۲۱۶ - (تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۲۹ بدیع) - در این گفتار مراد از "عبد حاضر"، میرزا آقاخان کاشانی ملقب به خادم الله از سوی حضرت بهاء الله است. او مدت چهل سال ملازم و خادم و کاتب آن حضرت بود. اما حدود پنج سال پس از صعود حضرت بهاء الله، مخالفت خود را با حضرت عبدالبهاء آشکارا اعلان و در حلقه ناقضان عهد و پیمان داخل گردید.

(۲۲) - دسامبر ۱۸۶۳ تا اوت ۱۸۶۸ م. (۱۲۸۰ تا ۱۲۸۵ ه.ق.)

(۲۳) - اوت ۱۸۶۸ تا اکتبر ۱۸۷۰ م. (۱۲۸۵ تا ۱۲۸۷ ه.ق.)

(۲۴) - به زبان ترکی عثمانی به معنای سرپازخانه است.

(۲۵) - مقصود میرزا یحیی ازل برادر ناتنی حضرت بهاء الله است. او در

سال ۱۲۴۷ ه.ق. (۱۸۳۰ م.) در طهران متولد شد و بسال ۱۳۳۰ ه.ق.

(۱۹۱۲ م.) در قبرس درگذشت. میرزا یحیی سیزده سال از حضرت

بهاء الله کوچکتر بود و در هنگام بعثت حضرت باب در شیراز ۱۴ سال از

عمرش می گذشت.

(۲۶) - حضرت بهاء الله در این باره چنین می فرماید: "قُلْ: إِنَّ النَّبِيَّ مَنْ سَمِعَ نَبَأِي وَآمَنَ بِنَفْسِي وَالرَّسُولَ مَنْ بَلَغَ رِسَالَتِي وَالْإِمَامَ مَنْ قَامَ أَمَامَ وَجْهِي وَفَازَ بِأَيَّامِي وَالْوَلِيَّ مَنْ دَخَلَ حِصْنَ وِلَايَتِي وَانْقَطَعَ عَن سَوَائِي وَالْوَصِيَّ مَنْ وَصَّي نَفْسَهُ ثُمَّ الْعِبَادَ بِحُبِّي وَتُنَائِي" (کتاب بدیع - خط زین المقربین - چاپ طهران ص ۴۰۹ و ۴۱۰) - مضمون فارسی: بگو که نبی کسی است که نبأ مرا بشنود و به من بگردد. و رسول کسی است که نوشته های مرا به دیگران برساند. و امام کسی است که در پیشگاه من بپاخیزد و به درک ایام من موفق شود. و ولی کسی است که در سایه ولایت من درآید و از جز من بگسلد. و وصی کسی است که خود و دیگران را به مهر و محبت و سپاس و ستایش من، پند و اندرز دهد.

(۲۷) - وسواس ختاس - در لغت بمعنای شیطان وسوسه کننده و بدکار است. و در اینجا مقصود سید محمد اصفهانی محرک و انگیزنده میرزا یحیی ازل است که دجال عهد ابھی نیز نامیده شده است.

(۲۸) - منظور میرزا یحیی ازل است که پیمان شکن پیمان حضرت باب در ظهور "من يُظْهِرُهُ اللهُ" است.

(۲۹) - محمد علی سلمانی.

(۳۰) - مدینه کبیره - مراد: اسلامبول، پایتخت امپراتوری عثمانی است به معنای شهر اسلام که تحریفی از نام استانبول است.

(۳۱) - مقصود نوشته های میرزا یحیی ازل و یاران اوست.

(۳۲) - بنا بر آنچه که در قرآن سوره " طه " آمده است، سامری نام کسی است که در هنگام بودن حضرت موسی در کوه طور از زر و زیور بینی اسرائیل گوساله (عِجَل) زرینی بساخت و آنان را بجای " یَهُوه " به

پرستش آن فراخواند. اما در تورات سفر خروج باب ۳۲، هارون برادر موسی را سازنده گوساله زربین نوشته است. بهر ترتیب در اینجا مقصود از "سامری"، سید محمد اصفهانی و مراد از "عجل" میرزا یحیی ازل است. حضرت بهاء الله می فرماید: "ولکن بعضی از اهل بیان به اسبابی که سبب تفریق و اختلاف است مشغول. اصل را گذاشته اند و در فکر آند عَجَلی یافت شود و به آن تمسک نمایند و سبب فتنه آخری گردند." (مجموعه اشراقات - خط مشکین قلم - چاپ هند ص ۲۷۲ و ۲۷۳)

(۳۳) - نعاق، صدای کلاغ را گویند و مقصود از "ناعق اعظم" میرزا یحیی ازل است که در برابر "ورقاء الهی" (حضرت بهاء الله) یصدا درآمد. (۳۴) - فصل اکبر - مقصود فصل و جدایی میان امر حضرت بهاء الله و پیروان ایشان و ادعای میرزا یحیی ازل و هواداران اوست.

(۳۵) - سنین شِداد به معنای سالهای سخت و دشوار است و منظور دوران پیمان شکنی و نافرمانی میرزا یحیی ازل و هواداران اوست.

(۳۶) - اشاره به داستان پسران حضرت یعقوب در تورات سفر پیدایش باب ۳۷ است که برادرشان یوسف را از روی رشک و حسد در چاه انداختند و در این زمان نیز میرزا یحیی ازل برادر خود حضرت بهاء الله را در چاه رشک و حسد بیفکند.

(۳۷) - تویع قرن حضرت ولی امر الله، شوقی افندی خطاب به بهائیان شرق در نوروز ۱۰۱ بدیع (۱۳۲۳ شمسی) - چاپ طهران سال ۱۲۳ بدیع ص ۷۵ و ۷۶.

(۳۸) - مأخذ بالا ص ۷۶.

(۳۹) - لوح سلمان - مجموعه الواح حضرت بهاء الله - چاپ مصر ص ۴۹.

(۴۰) - کتاب قرن بدیع - چاپ کانادا - قسمت اول ص ۸۹-ترجمه:
نصرالله مودت.

(۴۱) - مائده آسمانی - جلد هفتم ص ۲۳۷ - تألیف عبدالحمید اشراق
خاوری - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۲۹ بدیع. مضمون فارسی: "تو
ای کشتیان، از بادها مهراس، زیرا آفریننده بامداد در این تاریکی جهان
فراگیرنده با ماست."

(۴۲) - مجموعه الواح حضرت بهاءالله - چاپ مصر ص ۳۷۰.

(۴۳) - حضرت ولی امرالله، شوقی ربّانی می فرماید: "کتاب اقدس پس
از انتقال جمال اقدس ابھی (حضرت بهاءالله) به بیت عودی خمار (در
سال ۱۸۷۳ میلادی- در شهر عکا)... از سماء مشیت رحمانیه نازل
گردیده است" (کتاب قرن بدیع - چاپ کانادا - قسمت دوم ص ۴۲۶).
(۴۴) - لوح نبیل - مجموعه اقتدارات - خط مشکین قلم - چاپ هند
ص ۲۹۷ و ۲۹۸.

* * * * *

بخش هشتم
پیامهای قلم اعلیٰ الف

گفتار ۱

سوره ملوک

سوره ملوک یا پیام عمومی حضرت بهاء الله در نیمه دوم زمان اقامت ایشان در ادرنه (۱۸۶۳ - ۱۸۶۸ م.) نازل گردید. آن زندانی روزگار در آن پیام عمومی پادشاهان گیتی را مخاطب ساخته و می فرماید: "إِنَّقُوا الله يا معشر الملوك ولا تحرموا أنفسكم عن هذا الفضل الأكبر. فآلقوا ما في أيديكم فتمسكوا بعروة الله العلي العظيم وتوجهوا بقلوبكم إلى وجه الله ثم اتركوا ما أمركم به هويكم ولا تكونن من الخاسرين... وإن لن تستنصحو بما أنصحناكم في هذا الكتاب بلسان بدع مبين يأخذكم العذاب من كل الجهات ويأتيكم الله ببدله. إذا لا تقديرون أن تقوموا معه وتكونن من العاجزين... أن يا عبد (۱) ذكر العباد بما ألقيناك ولا تحف من أحد ولا تكن من الممترين. فسوف يرفع الله أمره ويعلو برهانه بين السموات والأرضين. فتوكل في كل الأمور على ربك وتوجه إليه ثم

أَعْرِضْ عَنِ الْمُتَكْرِبِينَ. فَأَكْفِ بِاللَّهِ رَبَّكَ نَاصِراً وَمُعِيناً. إِنَّا كَتَبْنَا عَلَى نَفْسِنَا نَصْرَكَ فِي الْمُلْكِ وَارْتِفَاعَ أَمْرِنَا وَلَوْ كُنْ يَتَوَجَّهَ إِلَيْكَ أَحَدٌ مِّنَ السَّلَاطِينِ." - مضمون فارسی: ای پادشاهان، از خدا بترسید و خود را از این فضل عظیم بی نصیب مسازید. آنچه را دارید رها کنید و به ریسمان محکم آئین پروردگار تمسک جوئید. اوامر نفس و هوی را واگذارید و با دل و جان به سوی حضرت یزدان روی آورید. اگر پند نیاموزید عذاب شما را از هر سو فراگیرد و عدل الهی آشکار گردد. در این هنگام خود را عاجز و ناتوان در پیشگاه قادر متعال خواهید یافت... ای بنده من، از آنچه به تو داده‌ایم مردمان را آگاه نما و از هیچکس باک نداشته باش. خداوند بسزودی امرش را بلند و برهانش را در عالم والا و ارجمند گرداند. در همه حال به پروردگار توکل کن و به او متوجه باش و به نصرت و یاری اش کفایت نما. بر ماست که ترا یاری دهیم و امر خود را در جهان مشتهر و بلند آوازه سازیم، اگر چه هیچ یک از پادشاهان نیز به سوی تو روی نیاورد.

همچنین به آنان گوشزد می فرماید که از خدا بترسند و قدم از حدود و احکام او فراتر نهند و از اوامر الهی پیروی نمایند. ایشان را زنهار می دهد که مبادا بر کسی ستم روا دارند، بلکه همواره در طریق عدل و داد سالک شوند. آنان را نصیحت می کند که با یکدیگر صلح و آشتی نمایند و از سپاهیان خود بکاهند تا هزینه هاشان کاسته شود و راحت و آسایش یابند. و چنانچه دوگانگی و اختلاف را از میان بردارند دیگر به لشکر و سپاه بسیار محتاج نباشند مگر به شمار لازم برای حفظ و حراست ممالک و دیار: "إِتَّقُوا اللَّهَ يَا أَيُّهَا الْمُلُوكُ وَلَا تَتَجَاوَزُوا عَنِ

حُدُودِ اللَّهِ ثُمَّ اتَّبِعُوا بِمَا أُمِرْتُمْ بِهِ فِي الْكِتَابِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُتَجَاوِزِينَ. إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَغْلِبُوا عَلَىٰ أَحَدٍ قَدْرَ خَرْدَلٍ وَأَسْلُكُوا سَبِيلَ الْعَدْلِ وَإِنَّهُ لَسَبِيلٌ مُسْتَقِيمٌ ثُمَّ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَقَلَّلُوا فِي الْعَسَاكِرِ لِيَقِلَّ مَصَارِفُكُمْ وَتَكُونُوا مِنَ الْمُسْتَرِيحِينَ. وَإِنْ تَرْتَفَعُوا لِاخْتِلَافِ بَيْنِكُمْ لَنْ نَحْتَاجُوا إِلَىٰ كَثْرَةِ الْجِيُوشِ إِلَّا عَلَىٰ قَدْرِ الَّذِي نَحْرُسُونَ بِهَا بُلْدَانَكُمْ وَمَا لِكُفُّكُمْ."

نیز در آن پیام، پادشاهان مسیحی را بویژه چنین خطاب می فرماید: آن یا ملوک المسیحیة أما سمعتم ما نطق به الروح (مسیح): "بأنی ذاهبٌ و آیت"؟ (۲) فَلَمَّا آتَىٰ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ لِمَ مَا تَقَرَّرْتُمْ بِهِ لِتَفُوزُوا بِلِقَائِهِ وَتَكُونُوا مِنَ الْفَائِزِينَ؟ وَفِي مَقَامٍ آخَرٍ يَقُولُ: "فَإِذَا جَاءَ رُوحُ الْحَقِّ الْآتِي فَهُوَ يُرْشِدُكُمْ." (۳) وَإِذَا جَاءَكُمْ بِالْحَقِّ مَا تَوَجَّهْتُمْ إِلَيْهِ وَكُنْتُمْ بِإِعْبِ أَنْفُسِكُمْ لِمَنِ اللَّاعِبِينَ وَمَا اسْتَقْبَلْتُمْ إِلَيْهِ وَمَا حَضَرْتُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ لِتَسْمَعُوا آيَاتِ اللَّهِ مِنْ لِسَانِهِ وَتَنْظَلُوا بِحِكْمَةِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. وَبِذَلِكَ مُنِعَتْ نَسَمَاتُ اللَّهِ عَنْ قُلُوبِكُمْ وَنَفَحَاتُ اللَّهِ عَنْ فُؤَادِكُمْ وَكُنْتُمْ فِي وادِي الشَّهَوَاتِ لِمَنِ الْمُخْبِرِينَ." - مضمون فارسی: ای پادشاهان مسیحی، آیا نشنیده‌اید که مسیح فرمود: "من میروم و می آیم"؟ پس از چه رو هنگامی که در ابرهیکل بشری آمد به او نزدیک نشدید تا از دیدارش برخوردار گردید؟ و در جای دیگری می فرماید "ولیکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد." اما وقتی که او بر راستی آمد بخود مشغول بودید و به کوشش نشتافتید و در حضورش حاضر نشدید تا آیات الهی را از زبانش بشنوید و از حکمت خداوندی آگاه گردید. از اینرو نسایم ایزدی بر قلوبتان مرور نمود و شما همچنان در

بیابان خواهش های نفسانی حیران و سرگردان مانده آید.

همچنین در آن پیام همگانی آن زندانی ملکوتی عبدالعزیز (۴) سلطان عثمانی و خلیفه اسلامی را نصیحت می فرماید که از سنن الهی با دل و جان پیروی نماید و از سنن شیطانی ستمکاران دست و دل هر دو بردارد. به خزانه های خود اطمینان نکند بلکه به فضل و عنایت پروردگار مطمئن باشد. از او می خواهد که در امور زیاده روی را پیشه خود نسازد و در میان زبردستان به عدل و انصاف رفتار نماید و همواره اعمال خویش را با میزان الهی بسنجد و پیش از آمدن روز حساب، به حساب خود برسد:

"يا مَلِكُ اتَّبِعْ سُنْنَ اللَّهِ فِي نَفْسِكَ وَبَارِكَايِكَ وَلَا تَتَّبِعْ سُنْنَ الظَّالِمِينَ... لَا تَطْمَئِنُّ بِخَزَائِنِكَ فَاطْمَئِنُّ بِفَضْلِ اللَّهِ رَبِّكَ... لَا تُفْرِطْ فِي الْأُمُورِ فَاعْمَلْ بَيْنَ خُدَامِكَ بِالْعَدْلِ... ثُمَّ انْصُبْ مِيزَانَ اللَّهِ فِي مُقَابَلَةِ عَيْنَيْكَ. ثُمَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ فِي مَقَامِ الَّذِي كَانَتْ تَرَاهُ ثُمَّ وِزْنَ أَعْمَالِكَ بِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَلِّ فِي كُلِّ حِينٍ وَحَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبَ فِي يَوْمِ الَّذِي لَنْ يَسْتَقِرَّ فِيهِ رَجُلٌ أَحَدٌ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتَضْطَرِبُ فِيهِ أَفئِدَةُ الْغَافِلِينَ."

حضرت بهاء الله در یکی از الواح درباره سلطان عبدالعزیز چنین می فرماید: "شاه ایران (منظور ناصرالدین شاه است) چون از دست جاهلان آسیب دید (اشاره به واقعه تیراندازی به شاه از سوی بایان است) آنچه کرد راه به جایی داشت. ولی سلطان آل عثمان بدون سبب و جهت بر ظلم قیام نمود و ما را به حصن عکا فرستاد و در فرمان شاهانه مقرر داشت که احدی پیش ما نیاید و به شدت تمام مبعوض خاص و عام باشیم. لذا دست قدرت ربانی بزودی انتقام کشید و سمیرین و وزیرین بی نظیرینش عالی و فؤاد (۵) را اول بباد فنا داد و بعد از آن دست قدرت

به برچیدن بساط عزت "عزیز" گشاد و أَخَذَهُ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ" (۶)
 حضرت بهاء الله در سوره ملوک افزون بر پادشاهان جهان بطور عموم و
 پادشاهان مسیحی و عبدالعزیز سلطان عثمانی بطور خصوص، سفرای
 کبار ایران و فرانسه و مشایخ اهل سنت و وزرا و حکما و بزرگان و ساکنان
 شهر اسلامبول، پایتخت امپراتوری آل عثمان و همچنین ایرانیان و
 فلاسفه جهان را مخاطب می سازد و از سویی انذار و هشدار و پند و
 اندرز می دهد و از سوی دیگر آئین نوین یزدانی را اعلان و آنان را به
 قبول و پذیرش آن تشویق و ترغیب می نماید.

گفتار ۲

لوح سلطان ایران

لوح سلطان ایران (۷) ناصرالدین شاه (۸) در ایام اقامت حضرت بهاء الله
 در ارض سرّ (ادرنه) نازل گردید (۹) و از عگا بوسیله جوانی بنام بزرگ
 خراسانی که " بدیع " نامیده گشت برای شاه فرستاده شد (۱۰).
 حضرت بهاء الله درباره علت ارسال این لوح در یکی از الواح چنین می
 فرماید: " ای طیب، قبل از ارسال بدیع، حجّت الهی بر اهل آن دیار
 (ایران) کامل و بالغ نه. چه که رئیس (۱۱) از تفصیل بتمامه مطلع نبوده
 و نفسی هم جهرتاً کلمه حقی بر او القا نکرده. و لکن بعد از ظهور بدیع
 به قدرت منیعۀ الهیه و ابلاغ کلمه ربّانیه و کتاب الهی حجّت و برهان
 کامل و بالغ شده. " (۱۲)

حضرت بهاء الله در لوح ابا بدیع (۱۳) درباره بدیع چنین می فرماید: اِنَّا
 لَمَّا اَرَدْنَا خَلْقَ الْبَدِيعِ اَحْضَرْنَا وَحْدَهُ وَتَكَلَّمْنَا بِكَلِمَةٍ. اِذَا اضْطَرَبَتْ

أركانهُ أَمَامَ الْوَجْهِ عَلَى شَأْنٍ كَادَ أَنْ يَنْصَعِقَ. عَصَمَنَاهُ بِسُلْطَانٍ مِنْ لُدُنَا. ثُمَّ
 شَرَعْنَا فِي خَلْقِهِ إِلَى أَنْ خَلَقْنَاهُ وَنَفَخْنَا فِيهِ رُوحَ الْقُدْرَةِ وَالْاِقْتِدَارِ... فَلَمَّا
 تَمَّ خَلْقُهُ مِنْ كَلِمَةِ رَبِّكَ وَخُلِقَ مِنْ نَسَمَةِ الْوَحْيِ ابْتَسَمَ بِتَلْقَاءِ الْوَجْهِ وَ
 تَوَجَّهَ إِلَى مَشْهَدِ الْفِدَاءِ بِقُدْرَةِ وَسُلْطَانِ... قَدْ أَخَذَهُ الْاِبْتِهَاجُ عَلَى شَأْنِ
 طَارَ بِقَوَادِمِ الْاِنْقِطَاعِ لِنُصْرَةِ رَبِّكَ مَالِكِ الْاِبْدَاعِ. بِهِ قَرَّتْ عُيُونُ النَّصْرِ وَ
 زَيْنَ هَيْكَلِ الْأَمْرِ... أَتَحَسَبُ أَنَّهُ مَاتَ؟ لَا وَمُنْزَلِ الْآيَاتِ... أَتَحَسَبُهُ كَأَحَدِ
 مِنَ الْعِبَادِ؟ لَا وَمَالِكِ الْاِيجَادِ. بِهِ أَخَذَتِ الزَّلَازِلُ كُلَّ الْقِبَابِلِ وَاضْطَرَبَ
 اِرْكَانُ الظُّلْمِ (١٤) وَاشْرَقَ وَجْهُ النَّصْرِ مِنْ أَفْقِ الْاِقْتِدَارِ... كَذَلِكَ زَيْنَا
 سَمَاءَ الْبِيَانِ بِشَمْسِ اسْتِقَامَةِ اسْمِنَا الْبَدِيعِ وَسَمَاءَ الْقُدْرَةِ بِذَاكَ النُّجْمِ
 الْمُشْرِقِ مِنْ أَفْقِ الْآفَاقِ. " (١٥) - مضمون فارسی: هنگامی که
 خواستیم " بدیع " را بیافرینیم او را به تنهایی فراخواندیم و با او سخن
 گفتیم. در این وقت ارکان وجودش به لرزه درآمد و نزدیک بود به
 بیهوشی گراید. با قدرت خود او را حفظ نمودیم و به آفریدن او آغاز
 کردیم. تا او را آفریدیم و روح قدرت و توانایی در او دمیدیم. پس از
 آنکه آفرینش او از کلمه پروردگار و خوی او از نسیم وحی آفریدگار کامل
 و تمام گردید، تبسم نمود و با اقتدار بسوی قربانگاه شتافت. شادمانی
 چنان او را فراگرفت که با بالهای انقطاع برای یاری پروردگار به پرواز
 درآمد. بدو چشم نصر روشن شد و هیكل امر آراسته گشت. آیا او را مرده
 می پنداری؟ نه، سوگند به منزل آیات. آیا او را چون یکی از مردمان
 می شمری؟ نه، قسم به دارای جهان. بواسطه او در بنیان قبایل لرزه افتاد
 و بنیاد ظلم را واهمه فراگرفت. بدینگونه سماء بیان را با آفتاب استقامت
 نام بدیع خود آراستیم و آسمان توانایی را با آن اختر تابنده مزین ساختیم.

باری، بدیع لوح سلطان را از عکا به طهران آورد و سه شبانه روز برفراز سنگی نزدیک به بارگاه پادشاهی در نیاوران در انتظار دیدار ناصرالدین شاه بسربرد. هنگامی که شاه او را بار داد و از مقصود پرسش نمود، بدیع در پاسخ گفت: "یا سلطان قَدْ جِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ عَظِيمٍ (۱۶)". و سپس لوح را به او عرضه داشت و تنها پاسخی که دریافت کرد شکنجه و عذاب و سرانجام جانفشانی در سیل حبّ بهاء بود. (۱۷) چنانکه حضرت بهاءالله می فرماید "در حضرت بدیع که حامل لوح حضرت سلطان بوده تفکر نما که چگونه جان داد. آن فارس مضممار انقطاع اکیلل ثمین حیات را نثار دوست یکتا نمود." (۱۸)

باری، حضرت بهاءالله در لوح سلطان، ناصرالدین شاه را خطاب کرده و می فرماید: "یا سلطان إِنِّي كُنْتُ كَأَحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ وَرَاقِدًا عَلَى الْيَهَادِ. مَرَّتْ عَلَيَّ نَسَائِمُ السَّبْحَانِ وَعَلَّمَنِي عِلْمَ مَاكَانَ. لَيْسَ هَذَا مِنْ عِنْدِي بَلْ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَلِيمٍ... هل يَقْدِرُ أَحَدٌ أَنْ يَتَكَلَّمَ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ بِمَا يَعْتَرِضُ بِهِ عَلَيْهِ الْعِبَادُ مِنْ كُلِّ وَضِيعٍ وَشَرِيفٍ؟ لَا فَوَ الَّذِي عَلَّمَ الْقَلَمَ اسْرَارَ الْقِدَمِ إِلَّا مَنْ كَانَ مُؤَيَّدًا مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ... تَاللَّهِ يَا مَلِكُ لَوْ تَسْمَعُ نَعْمَاتِ الْوَرَقَاءِ الَّتِي تَعْنُ عَلَى الْأَفْنَانِ بِفَنونِ الْأَلْحَانِ بِأَمْرِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ لَتَدْعُ الْمُلُوكَ عَنْ وَرَائِكَ وَتَتَوَجَّهُ إِلَى الْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ وَتُنْفِقُ مَا عِنْدَكَ ابْتِغَاءَ لِمَا عِنْدَ اللَّهِ. إِذَا تَجِدُ نَفْسَكَ فِي عُلُوِّ الْعِزَّةِ وَالِاسْتِعْلَاءِ وَسُمُوِّ الْعِظْمَةِ وَالِاسْتِغْنَاءِ..." - مضمون فارسی: ای سلطان، هنگامی که در بستر آرمیده بودم، نسایم یزدان مرور نمود و دانش جهان را به من آموخت. آیا کسی می تواند امری را ادعا کند که همگان بدان اعتراض نمایند؟ نه، سوگند به خداوند. مگر آن کس که از تأییدات پروردگار برخوردار است... ای

سلطان، قسم به حضرت رحمان که اگر به نغمه‌های این ورقاء معنوی که بر شاخسار شجرهٔ ظهور الهی بیان حقایق و اسرار معانی آغاز کرده، گوش فرادهی، از عالم و عالمیان درگذری و بسوی این منظر اکبر روی آری. در این هنگام است که خود را در اوج جلال و بزرگی و بر فراز آسمان شکوه و بی‌نیازی بیابی.

همچنین در آن نامهٔ پرمایه به زبان فارسی می‌فرماید:

" این بسی واضح است که صواب یا خطا علی زعم القوم این طائفه امری که به آن معروفند آن را حق دانسته و اخذ کرده‌اند. لذا از ما عندهم ابتغاء لما عند الله گذشته‌اند. و همین گذشتن از جان در سبیل محبت رحمن گواهی است صادق و شاهدهی است ناطق علی ما هم یدعون. آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد؟ و اگر گفته شود این قوم مجنونند. این بسی بعید است. چه که منحصر به یک نفس و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست شده به مشهد فدا در ره دوست به جان و دل شتافته‌اند. اگر این نفوس که لله از ماسویه گذشته‌اند و جان و مال در سیلش ایثار نموده‌اند تکذیب شوند، به کدام حجّت و برهان صدق قول دیگران علی ما هم علیه در محضر سلطان ثابت می‌شود؟... این طائفه بیست سنه متجاوز است که در ایام و لیالی به سطوت غضب خاقانی معذب و از هبوب عواصف قهر سلطانی هریک به دیاری افتاده‌اند... و در این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب قضا سهام بلایا باریده. و مع جمیع این قضایا و بلایا نارحبّ الهی در قلوبشان به شأنی مشتعل که اگر کل را قطعه قطعه نمایند از حبّ محبوب عالمیان نگذرند. بلکه به جان

مشتاق و آملند آنچه را در سبیل الهی وارد شود. ای سلطان نسمات رحمت رحمن این عباد را تقلیب فرموده و به شطراحدیه کشیده. گواه عاشق صادق در آستین باشد... ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار می گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجّت و برهان مینمود. این عبد حاضر و از حقّ آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد. "

نیز می فرماید: "فَوَنفُسِهِ الْحَقُّ لَا أُجْرَعُ مِنَ الْبَلَايَا فِي سَبِيلِهِ وَلَا عَنِ الرِّزَايَا فِي حُبِّهِ وَرِضَائِهِ. قَدْ جَعَلَ اللَّهُ الْبَلَاءَ غَاذِيَةً لِهَذِهِ الدُّسَكْرَةِ الْخَضْرَاءِ وَذُبَالَةً لِمُضَابِحِهِ الَّذِي بِهِ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ... لَا أُجْرَعُ وَأَصْبِرُ كَمَا صَبَرَ أَوْلُو الْحَزْمِ وَأَصْحَابُ الْعِزْمِ بِحَوْلِ اللَّهِ مَالِكِ الْقِدَمِ وَخَالِقِ الْأُمَمِ وَأَشْكُرُ اللَّهَ عَلَى كُلِّ الْأَحْوَالِ وَتَرْجُومِنَ كَرَمِهِ تَعَالَى بِهَذَا الْحَبْسِ يَعْتِقُ الرَّقَابَ مِنَ السَّلَاسِلِ وَالْأَطْنَابِ... لَمْ أَدِرْ إِلَى مَتَى يَرْكَبُونَ مَطِيَّةَ الْهَوَى وَيَهْتُمُونَ فِي هَيْمَاءِ الْغَفْلَةِ وَالْغَوَى؟ أَيَبْقَى عِزَّةٌ مَنْ عَزَّ وَذِلَّةٌ مَنْ ذَلَّ أَمْ يَبْقَى مَنِ اتَّكَأَ عَلَى الْوَسَادَةِ الْعَلِيَا وَبَلَغَ فِي الْعِزَّةِ إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى؟ لَا وَرَبِّي الرَّحْمَنُ. " - مضمون فارسی: "سوگند به راستی خداوند که نه از بلاهای واردۀ در سبیلش نالانم و نه از سختیهای طریق محبت و رضایش در آه و فغان. خداوند بلا را چون باران بامدادی بجهت کشتزار امر خود و بسان فتیله برای چراغ آئین خویش مقرر فرموده است. نمی نالم بلکه به یاری پروردگار شکیبیا و بردبارم و در همه حال او را سپاسگزار و از عنایتش خواستار که این زندان را مایۀ آزادی ابناء انسانی از قید و بند اسارت و بندگی فرماید... نمی دانم تا چند اسب

سرکش نفس و هوی را می رانند و تا کی در بیابان نادانی و گمراهی آواره و سرگردانند؟ آیا عزت بزرگان باقی و ذلت زیردستان دائمی است؟ آیا کسی که بر اورنگ بلند تکیه زده و به اوج شکوه و عظمت رسیده، برای همیشه است؟ نه، قسم به پروردگار مهربان.

گفتار ۳

لوح ناپلئون سوم

حضرت بهاءالله در هنگام اقامت در ادرنه لوحی برای ناپلئون سوم (۱۹) امپراطور فرانسه فرستادند. اما پاسخی دریافت نکردند. از این رو پس از چندی، لوحی دیگر (۲۰) از عکا برای وی ارسال داشتند. (۲۱)

حضرت بهاءالله در باره فرستادن آن دو لوح چنین می فرماید: "در ارض سرّیک لوح امنع اقدس مخصوص ملک پاریس نازل و ارسال شد... و بعد از ارسال مدتی جواب نیامد. بالاخره وزیرش عریضه عرض نمود باین مضمون: من نامه شما را با وزیر خارجه به حضور امپراطور بردیم و تفصیل را ذکر نمودیم. نامه را اخذ و پهلوی خود گذاشت و تا حال جوابی در این فقره از او ظاهر نه. لذا لوح ثانی از سماء مشیت الهی نازل و شخصی از ملاً این که به اقبال فائز عرض نمود: بلسان فرانسوی ترجمه نموده، ارسال داشتیم." (۲۲)

در لوح دوم حضرت بهاءالله ناپلئون سوم آن امپراطور مغرور و خودخواه را از زندان عکا فرمان می دهد که به کشیشان بگوید، زنگ کلیساها را دیگر نوازند. زیرا "ناقوس افخم" به هیکل "اسم اعظم" (بهاءالله) پدیدار گشته است. او را امر می فرماید که به خدمت خداوند و نصرت

امرش قیام نماید. اورا نصیحت می نماید که خود را با زیور نام وی و
لسانش را با زینت ستایش وی و قلبش را با زیب مهر و محبت وی
بیاراید. باومژده می دهد که درخت طور و روح القدس در این زمان
باین بیان ناطقند که حضرت مقصود با قدرت مشهود آمده است: "یا
مَلِکَ الْبَارِیسِ نَبَأُ الْقَسِیسِ بِأَنْ لَا يَدُقُّ النَّوَاقِیسَ. تَاللَّهِ الْحَقُّ قَدْ ظَهَرَ
التَّاقُوسُ الْأَفْحَمُ عَلَى هَيْكَلِ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ وَتَدُقُّهُ أَصَابِعُ مَشِيَّةِ رَبِّكَ
الْعَلِيِّ الْأَعْلَى فِي جِبْرُوتِ الْبَقَاءِ بِاسْمِهِ الْأَبْهَى... قُمْ عَلَيَّ خِدْمَةَ اللَّهِ وَ
نُصْرَةَ أَمْرِهِ. إِنَّهُ يُؤَيِّدُكَ بِجُنُودِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَيَجْعَلُكَ سُلْطَانًا عَلَيَّ مَا
تَطْلَعُ الشَّمْسُ عَلَيْهَا... زَيْنٌ هَيْكَلِكَ بِطِرَازِ اسْمِي وَلِسَانُكَ بِذِكْرِي وَ
قَلْبُكَ بِحُبِّي الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ... إِنَّ شَجْرَةَ الطُّورِ تَنْطِقُ فِي صَدْرِ الْعَالَمِ وَرُوحَ
الْقُدُسِ يُنَادِي بَيْنَ الْأُمَمِ قَدْ أَتَى الْمَقْصُودُ بِسُلْطَانٍ مَبِينٍ."

همچنین گوشزد می فرماید که ندای ستمدیدگان امپراطور را هوشیار
نمود (۲۳) بلکه فرمان نفس و هوی او را به مدد و یاری آنان
برانگیخت. بیان میدارد که او ادعای هواداری مظلومان و پشتمانی ستم
رفتگان را بر زبان رانده (۲۴) در صورتی که به لوح نخستین اعتنائی
نکرده و برگفتار خود صادق نبوده است: "نَشْهَدُ بِأَنَّكَ مَا أُقْظَكَ
النَّدَاءُ بَلِ الْهَوَى. لِأَنَّا بَلَوْنَاكَ وَجَدْنَاكَ فِي مَعَزِلٍ... لَوْ كُنْتَ صَاحِبَ
الْكَلِمَةِ مَا تَبَدَّتْ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظَهْرِكَ إِذْ أُرْسِلَ إِلَيْكَ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ
حَكِيمٍ. إِنَّا بَلَوْنَاكَ بِهِ مَا وَجَدْنَاكَ عَلَيَّ مَا ادَّعَيْتَ."

اورا انذار می فرماید که چون به لوح نخستین وقعی ننهاده و امر جدید را
ناچیز شمرده، اوضاع کشورش بزودی دیگرگون گشته و زمام امور ازید
اقتدارش بیرون شده و ذلت و خواری گریبانگیرش خواهد گردید. جز

آنکه بر جبران گذشته اقدام نماید و بر نصرت این آئین قیام کند و در این صراط مستقیم قدم گذارد: "بِمَا فَعَلْتَ تَخْتَلِفُ الْأُمُورُ فِي مَمْلَكَتِكَ وَ تَخْرُجُ الْمُلْكُ مِنْ كَفِّكَ جَزَاءَ عَمَلِكَ. إِذَا تَجِدُ نَفْسَكَ فِي خُسْرَانٍ مُبِينٍ وَ تَأْخُذُ الزَّلَازِلُ كُلَّ الْقَبَائِلِ فِي هُنَاكَ. إِلَّا بِأَنْ تَقُومَ عَلَيَّ نُصْرَةَ هَذَا الْأَمْرِ وَ تَتَّبِعَ الرُّوحَ فِي هَذَا السَّبِيلِ الْمُسْتَقِيمِ."

باری، چندی نگذشت که گفتار حضرت بهاءالله به حقیقت پیوست و زمان ذلت و خواری امپراطور خودخواه فرانسه فرارسید و آفتاب عزتش در پس ابرهای نگون بختی پنهان و از دیدگان نهران گردید. زیرا آتش جنگ میان قوای فرانسه و پروس در سال ۱۸۷۰ م. شعله ور شد و ناپلئون سوم در ناحیه سدان در خاک فرانسه از بیسمارک (۲۵) شکست خورد و اسیر گردید و دستگاه امپراطوری فرانسه برای همیشه برچیده شد و ناپلئون سوم نیز در سال ۱۸۷۳ م. در نزدیکی شهر لندن در تبعید درگذشت.

گفتار ۴

لوح تزار روسیه

لوح تزار روسیه، الکساندر دوم (۲۶) در عکا نازل و برای او فرستاده شد. در این لوح حضرت بهاءالله تزار را از اینکه سفیر روسیه در طهران برای رهایی ایشان از زندان سیاه چال کوشیده بود، مورد لطف و مرحمت قرار داده و او را برای حفظ و نگاهداری این مقام و منزلت پند و نصیحت می نماید: "قَدْ نَصَرْنِي أَحَدُ سَفَرَاتِكَ إِذْ كُنْتُ فِي السَّجْنِ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ. بِذَلِكَ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ مَقَاماً لَمْ يُحِطْ بِهِ عِلْمٌ أَحَدٍ إِلَّا هُوَ. إِيَّاكَ أَنْ تُبَدِّلَ هَذَا الْمَقَامَ الْعَظِيمِ." (۲۷)

به او مرثده می دهد که "پدر" (خدا) آمده است و "پسر" (مسیح) در وادی مقدس، آمادگی خود را در اجرای فرمان "پدر" بر زبان می راند و کوه طور پیرامون بیت رحمانی یعنی مظهر ظهور الهی طواف میکند و سدرهٔ سینا به آواز بلند، آمدن خداوند را سوار بر ابرهیکل بشری، ندا می دهد: " قَدْ أَتَى الْأَبَ وَالْإِبْنَ فِي الْوَادِ الْمُقَدَّسِ يَقُولُ: لَيْتَكَ اللَّهُمَّ لَيْتَكَ وَالطُّورُ يَطُوفُ حَوْلَ الْبَيْتِ (٢٨) وَالشَّجَرُ يُنَادِي بِأَعْلَى النَّدَاءِ: قَدْ أَتَى الْوَهَّابُ رَاكِبًا عَلَى السَّحَابِ..."

حضرت بهاء الله همچنين در اين لوح ياد آور مي شود كه او همان كسي است كه اشعياي نبي در بارهٔ او سخن گفته و نامش زينت بخش تورات و انجيل شده است. از او مي خواهد كه به نام اين آئين بيا خيزد و ملتها رابه سوي پروردگار فرا خواند: "إِنِّي أَنَا الْمَذْكُورُ بِلِسَانِ إِشْعِيَا وَزَيْنَ بِاسْمِ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ... قُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ الْمُبْرَمِ ثُمَّ ادْعُ الْأُمَّمَ إِلَى اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ..."

همچنين در اين لوح آن گرفتار در دست دژخيمان از گروه كاخ نشينان پرسش مي نمايد كه آيا خود را در قصور مي بينند، هنگامي كه سلطان ظهور در ويرانه ترين بيوت، بسر مي برد؟ سپس ياد آور مي شود كه آنان در قبورند و آگاه نيستند. زيرا از نساييم وحى يزدان به هيجان نيامده و از مردگان به شمار آيند. از اين رو به آنان دستور مي دهد كه از گورهاي نفس و هوى بپاخيزند و بسوي ملكوت پروردگار روي آرند تا به ديدار جمال موعود فائز شوند: " يَا مَلَأَ الْغُرُورَ، أَتَرُونَ أَنْفُسَكُمْ فِي الْقُصُورِ وَ سُلْطَانُ الظُّهُورِ فِي أُخْرَبِ الْبُيُوتِ؟ لَا لَعْمَرِي أَنْتُمْ فِي الْقُبُورِ لَوْ تَكُونُونَ مِنَ الشَّاعِرِينَ. إِنَّ الَّذِي لَنْ يَهْتَرَّ مِنْ نَسَمَةِ اللَّهِ فِي أَيَّامِهِ إِنَّهُ مِنَ الْأَمْوَاتِ لَدَى

اللّٰهُ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَالصَّفَاتِ. فُؤِمُوا عَن قُبُورِ الْهَوَى مُقْبِلِينَ إِلَى مَلَكُوتِ رَبِّكُمْ مَالِكِ الْعَرْشِ وَالثَّرَى لِتَرَوْا مَا وَعَدْتُمْ بِهِ مِنْ قَبْلِ مَنْ لَدُنْ رَبِّكُمْ الْعَلِيمِ. "

گفتار ۵

لوح ملکه انگلستان

لوح ملکه انگلستان (۲۹) الکساندرینا ویکتوریا (۳۰) در عکا نازل و ارسال شد. در این لوح حضرت بهاءالله ملکه بریتانیا را به آمدن پدر آسمانی با جلال و شکوه عظیم و تحقق وعده‌های انجیل چنین نوید می‌دهد: " إِنَّهُ قَدْ أَتَى فِي الْعَالَمِ بِمَجْدِهِ الْأَعْظَمِ وَكُمِّلَ مَا ذُكِرَ فِي الْإِنْجِيلِ. قَدْ تَشَرَّفَ بِرُ الشَّامِ (ارض مقدس) بِقُدُومِ رَبِّهِ مَالِكِ الْأَنْامِ وَأَخَذَ سُكَّرَ خَمْرِ الْوِصَالِ شَطْرَ الْجَنُوبِ وَالشَّمَالِ. طُوبَى لِمَنْ وَجَدَ عَرَفَ الرَّحْمَنَ وَاقْبَلَ إِلَى مَشْرِقِ الْجَمَالِ فِي هَذَا الْفَجْرِ الْمُبِينِ. "

اورا پند می‌دهد که خواهش‌های نفسانی را واگذارد و با دل و جان به سوی خداوند جاودان اقبال نماید: " دَعِيَ هَوَايَكَ ثُمَّ أَقْبِلِي بِقَلْبِكَ إِلَى مَوْلِيكَ الْقَدِيمِ. إِنَّا نَذُكِّرُكَ لِوَجْهِ اللَّهِ وَنُحِبُّ أَنْ يَعْلُوا اسْمُكَ بِذِكْرِ رَبِّكَ خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ. "

اورا برای از میان برداشتن رسم بردگی (۳۱) ستوده و می‌فرماید: " قد

كَتَبَ اللَّهُ لَكَ جَزَاءَ ذَلِكَ. إِنَّهُ مُؤَقَى أَجُورِ الْمُحْسِنِينَ. "

همچنین برای تشکیل مجلس شوری او را تقدیر فرموده و نمایندگان مجلس را اندرز داده که می‌بایستی خود را نمایندگان همه مردم جهان دانسته و راستی و درستی را همیشه پیشه خود سازند. آنان و اعضای

مجالس کشورهای دیگر را نصیحت می نماید که برای اصلاح و بهبود اوضاع و احوال جهان و اهل آن بیندیشند و درباره اش بحث و گفتگو کنند. به آنان گوشزد می فرماید که عالم انسانی هیكل انسانی را ماند که سالم و تندرست آفریده شد و به علل گوناگون گرفتار بیماریهای گوناگونی گردید و چون در دست پزشک نمایانی چند افتاد، از نعمت سلامت و تندرستی بی بهره و نصیب بماند. ایشان را آگه می کند که دریاق اعظم و سبب اتم برای تندرستی عالم اتحاد و اتفاق اهل آن در یک دین و آئین است و این جز بوسیله یک طیب حاذق روحانی که مظهر امر الهی است، امکان پذیر نیست. آنان را یادآور می شود که هرگاه آن سبب اعظم ظهور نمود، پزشک نمایان مردمان را از توجه به او بازداشتند. و در این ایام نیز آنان با شمشیرهای برنده بر مخالفت با مظهر یزدان که برای حیات روحانی جهان و وحدت و یگانگی اهل آن آمده است، قیام کرده اند: " سَمِعْنَا إِنَّكَ أَوْدَعْتَ زِمَامَ الْمُشَاوِرَةِ بِأَيَادِي الْجُمْهُورِ وَنِعْمَ مَا عَمِلْتَ. لِأَنَّ بِهَا تَسْتَحْكِمُ أَصُولَ أُنْبِيَةِ الْأُمُورِ وَتُطْمِئِنُّ قُلُوبُ مَنْ فِي ظِلِّكَ مِنْ كُلِّ وَضِيعٍ وَشَرِيفٍ. وَلَكِنْ يَنْبَغِي لَهُمْ بِأَنْ يَكُونُوا أَمْنَاءَ بَيْنَ الْعِبَادِ وَيَرُونَ أَنْفُسَهُمْ وَكَلَاءَ لِمَنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا... يَا أَصْحَابَ الْمَجَالِسِ فِي هُنَاكَ وَدِيَارِ أُخْرَى تَدَبَّرُوا وَتَكَلَّمُوا فِيمَا يَصْلُحُ بِهِ الْعَالَمُ وَحَالَهُ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُتَوَسِّمِينَ. فَانظُرُوا الْعَالَمَ كَهَيْكَلِ إِنْسَانٍ. إِنَّهُ خُلِقَ صَحِيحًا كَامِلًا فَاعْتَرَتْهُ الْأَمْرَاضُ بِالْأَسْبَابِ الْمُخْتَلِفَةِ الْمُتَعَارِفَةِ وَمَا طَابَتْ نَفْسُهُ فِي يَوْمٍ بَلِ اشْتَدَّ مَرَضُهُ بِمَا وَقَعَ تَحْتَ تَصَرُّفِ أَطِبَّاءٍ غَيْرِ حَادِقَةٍ... وَالَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ دِرْيَاقَ الْأَعْظَمِ وَالسَّبَبَ الْأَتَمَّ لِصِحَّتِهِ هُوَ اتِّحَادُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ وَشَرِيعَةٍ وَاحِدَةٍ. هَذَا لَا يُمَكِّنُ أَبَدًا إِلَّا بِطَيْبٍ

حاذقٍ كاملٍ مُؤَيَّدٍ... كُلَّمَا أَتَى ذَاكَ السَّبَبُ الْأَعْظَمُ وَأَشْرَقَ ذَاكَ النُّورُ
 مِنْ مَشْرِقِ الْقِدَمِ مَنَعَهُ الْمُتَطَبِّبُونَ وَصَارُوا سَحَاباً بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْعَالَمِ...
 فَانظُرُوا فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الَّتِي أَتَى جَمَالُ الْقِدَمِ وَالْأَسْمُ الْأَعْظَمُ لِحَيَاةِ
 الْعَالَمِ وَاتِّحَادِهِمْ. إِنَّهُمْ قَامُوا عَلَيْهِ بِأَسْيَافٍ شَاحِذَةٍ."

در این لوح حضرت بهاء الله پادشاهان جهان را از زائد بودن سپاهیان
 انبوه و مخارج هنگفت جنگ و تحمیل ستمگرانه آن بر مردم کشورها
 آگاه می کند و آنان را به تقلیل شمار سربازان و کاهش هزینه ها از راه
 تأسیس صلح و سلام پایدار امر می نماید: "یا مَعْشَرَ الْمُلُوكِ، إِنَّا نُرَاكُم
 فِي كُلِّ سَنَةٍ تَزْدَادُونَ مَصَارِفَكُمْ وَتَحْمِلُونَهَا عَلَى الرَّعِيَّةِ. إِنَّ هَذَا إِلَّا ظَلَمٌ
 عَظِيمٌ... أَنْ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ إِذَا لَا تَحْتَاجُونَ بِكَثْرَةِ الْعَسَاكِرِ وَمُهْمَاتِهِمْ
 إِلَّا عَلَى قَدْرِ تَحْفَظُونَ بِمَمَالِكِكُمْ وَبُلْدَانِكُمْ."

نیز از پادشاهان می خواهد که ره اتحاد و یگانگی پیش گیرند تا طوفان
 اختلاف و بیگانگی برافند و رفاه و آسایش برای مردم جهان فراهم آید و
 چنانچه پادشاهی بر پادشاهی از در جنگ و ستیز پیا خیزد، عدل و داد
 جایز و روا داند که پادشاهان دیگر بر دفع او قیام نمایند: "أَنِ اتَّحَدُوا يَا
 مَعْشَرَ الْمُلُوكِ. بِه تَسْكُنُ أَرْبَاحُ الْاِخْتِلَافِ بَيْنَكُمْ وَتَسْتَرِيحُ الرَّعِيَّةُ وَمَنْ
 حَوْلَكُمْ. إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ. إِنْ قَامَ أَحَدٌ مِنْكُمْ عَلَى الْآخِرِ قَوْمُوا عَلَيْهِ.
 إِنْ هَذَا إِلَّا عَدْلٌ مُبِينٌ."

گفتار ۶

لوح رئیس

لوح عربی رئیس (۳۲) معروف به سوره رئیس از قلم حضرت بهاء الله
 نازل گردید. در آغاز این لوح صدراعظم عثمانی عالی پاشا (۳۳) را خبر

می دهد که ندای خداوند بلند شده و غوغای او و هیاهوی اطرافیانش مانع آن نگشته است. او را آگه می کند که کلمه الهی به هیکل انسانی هویدا آمده و مایه حیات روحانی مردمان گردیده است: "أَنْ يَا رَئِيسَ، اسْمَعْ نِدَاءَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمُهِمِّنِ الْقَيُّومِ. إِنَّهُ يُنَادِي بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَيَدْعُ الْكُلَّ إِلَى الْمَنْظَرِ الْأَبْهَى وَلَا يَمْنَعُهُ قُبَاعُكَ وَلَا تَبَاحُ مَنْ فِي حَوْلِكَ وَلَا جُنُودُ الْعَالَمِينَ. قَدْ اشْتَعَلَ الْعَالَمُ مِنْ كَلِمَةِ رَبِّكَ الْأَبْهَى وَ إِنَّهَا أَرَقُّ مِنْ نَسِيمِ الصَّبَا قَدْ ظَهَرَتْ عَلَى هَيْئَةِ الْإِنْسَانِ وَبِهَا أَحْيَى اللَّهُ عِبَادَهُ الْمُقْبِلِينَ."

در این لوح حضرت بهاء الله از کرده های ناشایسته او یاد کرده و همدستی او را با سفیر کبیر ایران، میرزا حسین خان مشیرالدوله، برای آزار "محبوب عالمیان" بیان داشته و نیز فرجام ناگواری را برای او و کشورش و آوازه بلندی را بجهت آئین خویش پیش بینی می نماید: "يا رئيس، قَدْ ارْتَكَبْتَ مَا يَنْوَحُ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ الْعُلْيَا... فَسَوْفَ تَجِدُ نَفْسَكَ فِي خُسْرَانٍ مَبِينٍ. وَأَتَحَدَّثُ مَعَ رَئِيسِ الْعَجَمِ فِي ضُرَى بَعْدَ الَّذِي جِئْتُكُمْ مِنْ مَطْلَعِ الْعِظْمَةِ وَالْكِبْرِيَاءِ بِأَمْرٍ بِهِ قَرَّتْ عَيُونُ الْمُقَرَّبِينَ... هَلْ ظَنَنْتَ أَنَّكَ تُقَدِّرُ أَنْ تُظْفِي النَّارَ الَّتِي أَوْقَدَهَا اللَّهُ فِي الْآفَاقِ؟ لَا وَنَفْسِهِ الْحَقِّ لَوَأَنْتَ مِنَ الْعَارِفِينَ. بَلْ بِمَا فَعَلْتَ زَادَ لَهَيْبِهَا وَ اشْتَعَالُهَا. فَسَوْفَ يُحِيطُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا... فَسَوْفَ تُبَدِّلُ أَرْضَ السَّرِّ (ادرنه) وَ مَا دُونَهَا وَ تَخْرُجُ مِنْ يَدِ الْمَلِكِ (سلطان عبدالعزیز) وَيُظْهِرُ الرِّزَالَ وَ يَرْتَفِعُ الْعَوِيلُ وَيُظْهِرُ الْفَسَادَ فِي الْأَقْطَارِ وَ تَخْتَلِفُ الْأُمُورُ بِمَا وَرَدَ عَلَى هَوْلَاءِ الْأَسْرَاءِ مِنْ جُنُودِ الظَّالِمِينَ."

همچنین در آغاز ورود به زندان عکا در لوح دیگری (۳۴) او را مخاطب

ساخته و به زبان فارسی می فرماید: "ای نفسی که خود را اعلی الناس
 دیده و غلام الهی (۳۵) را که چشم ملاً اعلی به اوروشن و منیر است
 ادنی العباد شمرده‌ای. غلام توقعی از تو و امثال تو نداشته و نخواهد
 داشت. چه که لازال هریک از مظاهر رحمانیه و مطالع عز سبحانیه که
 از عالم باقی به عرصه فانی برای احیای اموات قدم گذارده‌اند و تجلی
 فرموده‌اند امثال تو آن نفوس مقدسه را که اصلاح اهل عالم منوط و
 مربوط به آن هیاکل احدیه بوده از اهل فساد دانسته‌اند و مقصر
 شمرده‌اند. قد قَضَى نَحْبَهُمْ فَسَوْفَ يَقْضِي نَحْبَكَ وَ تَجِدُ نَفْسَكَ فِي
 خُسْرَانٍ عَظِيمٍ. به زعم تو این محیی عالم و مصلح آن مفسد و مقصر
 بوده، جمعی از نسوان و اطفال صغیر و مرضعات چه تقصیر نموده‌اند
 که محلّ سیاط قهر و غضب شده‌اند؟... البتّه ناله این اطفال و حنین این
 مظلومان را اثری خواهد بود... سَوْفَ يَأْخُذُكُمْ بِقَهْرٍ مِنْ عِنْدِهِ وَيُظْهِرُ
 الْفَسَادَ بَيْنَكُمْ وَيَخْتَلِفُ مَمَالِكُكُمْ. اِذَا تَنَوَّحُونَ وَ تَنْتَضِعُونَ وَ لَنْ تَجِدُوا
 لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ مُعِينٍ وَ لَا نَصِيرٍ... منتظر باشید که غضب الهی آماده شده
 زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمایید. آیا عزّت خود را
 باقی دانسته‌اید و یا ملک را دائم شمرده‌اید؟ لا وَ نَفْسِ الرَّحْمَنِ، نه
 عزّت شما باقی و نه ذلّت ما. این ذلّت فخر عزّت‌ها است و لکن نزد
 انسان... ای صاحب شوکت، این اطفال صغار و این فقراء بالله میرآلای
 (۳۶) و عسکر لازم نداشتند... و لکن جمیع این سموم بلایا در کام این
 غلام اعذب از شهد بوده. ای کاش در کل حین ضرر عالمین در سیل
 الهی و محبت رحمانی بر این فانی بحر معانی وارد می شد. از او صبر و
 حلم می طلبیم چه که ضعیفید نمی دانید. چه اگر ملتفت می شدی و به

نفعه‌ای از نفعات متضوعه از شطرقدم فائز می‌گشتی، جمیع آنچه در دست داری و به آن مسروری می‌گذاشتی و در یکی از غرف مخروبه این سجن اعظم ساکن می‌شدی. از خدا بخواه به حد بلوغ بررسی تا به حسن و قبح اعمال و افعال ملتفت شوی... "

گفتار ۷

خطاب هایی چند در کتاب اقدس

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس، اسلامبول جایگاه سلطنت سلطان عبدالعزیز را مرکز ظلم و جور محسوب می‌دارد و کانون آتش کینه و عدوان برمی‌شمرد. یادآور می‌شود که در آن نادان بردانا و تاریکی بر روشنایی حکومت می‌کند. اما آن از شکوه و جلال ظاهری سرمست و مغرور است، غافل از آنکه بزودی دستخوش زوال و نابودی می‌گردد:

" يا أَيُّهَا التَّقَطَةُ الواقعةُ في شاطئِ البحرِينِ (۳۷) قد استقرَّ عليك كرسِيُ الظُّلمِ و اشتعلت فيك نارُ البغضاء... نرى فيك الجاهل يحكم على العاقل و الظَّلام يفتخر على النور و إنَّك في غرور مبين. أغرتك زينتك الظَّاهرة؟ سوف تنفي و ربَّ البرية و تنوح البنات و الأرامل و ما فيك من القبائل. كذلك يبتك العليم الخبير." (۳۸)

سلطان عبدالحمید دوم (۳۹) در سال ۱۸۷۶ میلادی پس از خلع سلطان عبدالعزیز اول و جانشین او سلطان مراد به سلطنت رسید. در سال ۱۹۰۸ میلادی با قیام حزب جوانان ترک حکومت مشروطه استقرار یافت و سرانجام پس از چند ماه، سلطان عبدالحمید دوم با همه تلاش و کوشش نافرجامش برای براندازی مشروطیت و الغای قانون اساسی، در سال

۱۹۰۹ میلادی از سلطنت معزول و به اسارت به شهر سالونیک در مقدونیه از مستملکات امپراطوری عثمانی تبعید گردید. شهر سالونیک نیز دیری نگذشت که در سال ۱۹۱۲ میلادی بدست یونانی ها افتاد و عبدالحمید دوم به اروپا گریخت و در همان جا درگذشت.

با آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی) بتدریج مستملکات اروپائی هر یک بگونه‌ای از قلمرو امپراطوری عثمانی جدا گردید و کشورهای عربی از حوزه آن خارج شد و در سال ۱۹۲۳ میلادی با قیام آتاتورک (۴۰)، سلطان عبدالعزیز دوم، سی و هشتمین سلطان عثمانی نیز از سلطنت خلع گردید. بدینگونه بساط دودمان آل عثمان پس از شش قرن برچیده شد و حکومت جمهوری برقرار گردید و نام مملکت عثمانی به ترکیه تغییر یافت و بجای اسلامبول، شهر آنکارا پایتخت آن کشور گردید.

حضرت بهاءالله در این کتاب، امپراطور اتریش و هنگری فرانسوا ژوزف (۴۱) را سرزنش می کند از اینکه در هنگام زیارت بیت المقدس از مطلع نور احدیت (حضرت بهاءالله) پرسش ننموده و در همه حال به فرع ناظر و از اصل غافل و حول اسم طائف و از مالک آن محروم و ممنوع شده است. او را امر می نماید که چشم حق بگشاید و آفتاب جمال موعود را که از مشرق ظهور در تابش و نمایش است ببیند و بشناسد: "یا ملک النّمة کان مطلع نور الأحدیة (حضرت بهاءالله) فی سجن عکا إذ قصدت المسجد الأقصى (بیت المقدس). مررت و ما سئلت عنه بعد إذ رفع به کلّ بیت و فتح کلّ باب منیف. قد جعلناه مقبل العالم لذكری و أنت نبذت المذكور إذ ظهر بملکوت الله ربک ورب العالمین. کنّا

معك في كل الأحوال ووجدناك متمسكا بالفرع غافلاً عن الأصل. إن ربك على ما أقول شهيد. قد أخذتنا الأحزان بما رأيناك تدور لاسمنا ولا تعرفنا أمام وجهك. افتح البصر لتتظر هذا المنظر الكريم وتعرف من تدعوه في الليالي والأيام وترى التور المشرق من هذا الأفق اللميع." (٤٢)

نیز امپراتور آلمان وبلهلم اول (٤٣) را نصیحت می نماید که مبادا غرور و خودخواهی او را از شناسایی مطلع ظهور الهی بازدارد و یا هوی و هوس وی را از اقبال بسوی مالک زمین و آسمان منع نماید. درباره ناپلئون سوم با او گفتگو می فرماید که چگونه لوح الهی را به پشت سرانداخت و خود نیز بزودی در نهایت خواری و پستی جان بداد. او را اندرز می دهد که در عاقبت کار او و امثال خود که به تسخیر بلاد و حکومت بر عباد روزگار گذرانیدند، اندیشه نماید و عبرت گیرد: "یا ملک برلین اسمع النداء من هذا الهيكل المبين إنه لا إله إلا أنا الباقي الفرد القديم. إياك أن يمنعك الغرور عن مطلع الظهور أو يحجبك الهوى عن مالک العرش والثرى. كذلك ينضحك القلم الأعلى إنه لهو الفضال الكريم. أدكر من (مقصود ناپلئون سوم است) كان أعظم منك شأنًا وأكبر منك مقامًا. أين هو وما عنده؟ إتيه ولا تكن من الراقدين. إنه نبذ لوح الله ورائه إذ أخبرناه بما ورد علينا من جنود الظالمين. لذا أخذته الذلة من كل الجهات إلى أن رجع إلى التراب يخسران عظيم (اشاره به شکست ناپلئون سوم و در تبعیدگاه جان سپردن اوست). یا ملک تفکر فیہ و فی أمثالک الذین سخروا البلاد و حکموا علی العباد. قد أنزلهم الرحمن من القصور إلى القبور اعتبر و کن من المتذکرین." (٤٤)

همچنین در این کتاب " ناله برلین " را پیش بینی نموده و می فرماید:
" یا شواطئ نهر الرّین، قد رأیناک مُغَطّاة بالدّماء بما سلّ علیک سیوف
الجزء (۴۵) و لک مرّة أُخری و نسمع حنین البرلین و لو أنّها الیوم علی
عزّ مبین. " (۴۶)

در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م.) که سرانجام منجر به شکست
آلمان گردید ناله برلین بلند شد و مصداق بیان حضرت بهاء الله پس از
نیم قرن نمودار گشت.

حضرت بهاء الله پادشاهان و رؤسای جمهور قاره آمریکا را مخاطب
ساخته و ایشان را پند می دهد که هیکل مُلک را با زیور داد و
پرهیزکاری و رأس آنرا با دیهیم ستایش آفریدگار بیارایند. به آنان بشارت
می دهد که روز میعاد فرا رسیده و موعود منتظر هویدا آمده است. از این
روز از آنان می خواهد که فرا رسیدن روز خدا را غنیمت شمارند و از لقای
او یعنی شناسایی و عرفان مظهر ظهور او، باز نمانند. و نیز از آنان می
خواهد که با دست های عدل و داد، شکسته ستم رفته را پیوند کنند و با
تازیانة های اوامر و احکام پروردگار، ستمگر صحیح و سالم را درهم
بشکنند: "یا ملوک امریقا و رؤساء الجمهور فیها، اسمعوا ما تغنّ به
الورقاء علی غصن البقاء إنّهُ لا إله إلاّ أنا الباقی الغفور الکریم. زینوا
هیکل الملک بطراز العدل و التقی و رأسه باکلیل ذکر ربکم فاطر السماء
کذلک یا مرکم مطلع الاسماء من لدن علیم حکیم. قد ظهر الموعود فی
هذا المقام المحمود الذی به ابتسم ثغر الوجود من الغیب و الشّهود.
اغتموا یوم الله إنّ لقائه خیرٌ لکم عمّا تطلع الشمس علیها إنّ أنتم من
العارفین. یا معشر الأمراء اسمعوا ما ارتفع من مطلع الکبریاء إنّهُ لا إله إلاّ

أنا التَّاطِقُ العَليم. أُجبروا الكَسير بأيدى العَدل و كَسروا الصَّحيح الظَّالم
بسياط أوامر ربكم الأَمْر الحَكيم. «(٤٧)

همچنین در این کتاب آن "زندانی روزگار" از زندان عکاً همه پادشاهان
جهان را همدار می دهد که آنان بندگانِ بیش نیستند زیرا خداوند
جهاندار پدیدار شده و همه را به بارگاه والای خویش می خواند. ایشان
را نصیحت می کند که مبادا غرور و خود خواهی آنان را از مشرق ظهور
الهی باز دارد و یا گیتی ایشان را از آفریدگار آسمان ممنوع سازد. به آنان
امر می فرماید که به خدمت آئین پروردگار قیام کنند و سوگند یاد می
نماید که نه برای تصرف کشورهایشان بلکه به جهت تسخیر قلوب
آدمیان هویدا آمده است: "يا معشر الملوك أنتم الممالیک قد ظهر
المالک بأحسن الطراز و يدعوکم إلى نفسه المهيمن القيوم. إياکم أن
يمنعکم الغرور عن مشرق الظهور أو یحجبکم الدنیا عن فاطر السماء.
قوموا علی خدمة المقصود الذی خلقکم بکلمة من عنده و جعلکم
مظاهر القدرة لما کان و ما یكون. تالله لا نريد أن نتصرف فی ممالکم
بل جئنا لتصرف القلوب. إنها لمنظر البهاء يشهد بذلك ملکوت الأسماء
لو أنتم تفقهون." (٤٨)

یادداشت‌های بخش ششم

- (۱) - منظور حضرت بهاء‌الله است.
- (۲) - " شنیده‌اید که من به شما گفتم می‌روم و نزد شما می‌آیم... ".
(انجیل یوحنا - باب ۱۴ - آیه ۲۸).
- (۳) - انجیل یوحنا - باب ۱۶ - آیه ۱۳.
- (۴) - ۱۸۳۰ - ۱۸۷۶ م. - سلطان عبدالعزیز در سال ۱۸۶۱ م. به سلطنت رسید و در سال ۱۸۷۶ م. از سلطنت برکنار و پس از دو هفته در قصری که در آن زندانی بود، بگونه‌ای نامعلوم درگذشت.
- (۵) - منظور عالی پاشا صدر اعظم و فؤاد پاشا وزیر امور خارجه در زمان سلطنت عبدالعزیز سلطان عثمانی است.
- (۶) - توفیق قرن حضرت ولی امرالله، شوقی افندی خطاب به بهائیان شرق نوروژ ۱۰۱ بدیع (۱۳۲۳ شمسی) چاپ طهران سال ۱۲۳ بدیع ص ۱۰۰.
- (۷) - آثار قلم اعلی - جلد اول (کتاب مبین) ص ۶۶.

(۸) - ۱۲۴۷-۱۳۱۳ ه.ق. (۱۸۳۱-۱۸۹۶ م.) - ناصرالدین شاه قاجار

در سال ۱۲۶۴ ه.ق. (۱۸۴۸ م.) به شاهی رسید و بسال ۱۳۱۳ ه.ق.

(۱۸۹۶ م.) در آستانه برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنتش در حرم

شاه عبدالعظیم در شهرری در جنوب طهران بدست میرزا رضا کرمانی از

پیروان سید جمال الدین اسدآبادی (یا افغانی) با گلوله از پای درآمد.

(۹) - "و بعد از ورود این عبد به این بلد که موسوم به ادرنه است..."

(لوح سلطان - آثار قلم اعلی (کتاب مبین) خط زین المقرین ص ۷۴). توضیح آنکه

کلمه "ادرنه" به حساب ایجدی برابر است با کلمه "سَر" یعنی: ۲۶۰

(الف + ۱ - د + ۴ - ر + ۲۰۰ - ن - ۵۰ - ه - ۵ = ۲۶۰ (و) س - ۶۰ - ر + ۲۰۰ = ۲۶۰).

(۱۰) - در سال ۱۲۸۶ ه.ق. برابر با ۱۸۶۹ میلادی.

(۱۱) - ناصرالدین شاه قاجار.

(۱۲) - مجموعه اقتدارات - خط مشکین قلم - چاپ هند ص ۳۱۸.

(۱۳) - حاج عبدالمجید شهید نیشابوری پدر بدیع. نامبرده از مؤمنین

اولیّه حضرت باب در خراسان و از بقیه السیف قلعه شیخ طبرسی بود و

سرانجام در سال ۱۲۹۴ ه.ق. برابر با ۱۸۷۷ میلادی در شهر مشهد به

شهادت رسید.

(۱۴) - مقصود ناصرالدین شاه و یا دستگاه سلطنت اوست.

(۱۵) - آثار قلم اعلی (کتاب مبین) خط زین المقرین ص ۱۹۰.

(۱۶) - کنایه از کوی دوست است. در قرآن سوره "نمل" درباره آمدن

هدهد از شهر سبا و آوردن خبر از ملکه و اهل آن دیار حکایت می کند و

در آیه ۲۲ هدهد به سلیمان چنین می گوید: "وَجِئُكَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ".

در فرهنگ فارسی معین چنین آمده است: "سبا - شهری در عربستان

قدیم، در ناحیه یمن که ملکه آن بنام بلقیس مشهور است. و او به روایت تورات با پادشاه یهود، سلیمان ملاقات کرده و با او روابط دوستانه داشته و طبق روایات اسلامی سلیمان او را بزنی گرفت.

(۱۷) - مکان شهادت و محل دفن "بدیع" در روستای گلندوک واقع در ناحیه لواسان در شمال شرق طهران و زمان آن تابستان سال ۱۲۸۶ هـ.ق. برابر با ۱۸۶۹ میلادی است.

(۱۸) - رساله شیخ محمد نقی نجفی (ابن ذئب) - چاپ مصر ص ۵۴.

(۱۹) - ۱۸۰۸ - ۱۸۷۳ م. - شارل لوئی ناپلئون بناپارت (ناپلئون سوم) از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰ م. امپراتور فرانسه بود.

(۲۰) - آثار قلم اعلی (کتاب مبین) خط زین المقربین ص ۴۷.
(۲۱) - ۱۸۶۹ میلادی.

(۲۲) - مائده آسمانی - جلد هفتم ص ۱۹۶ و ۱۹۷ - تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۲۹ بدیع.

(۲۳) - این بیان کنایه از آن است که ناپلئون سوم در پاسخ به پرسش تزار روسیه نیکلای اول که پرسیده بود چرا او در جنگ‌های کریمه (۱۸۵۴ - ۱۸۵۶ م. میان روسیه و عثمانی) به عثمانی‌ها که مردمی مسلمانند کمک و یاری کرده است، گفته است: مرا ندای بیچارگانی که کشتی‌هاشان را در دریای سیاه غرق نموده و آنان را به ژرفنای آن فرستاده بودی، هوشیار نمود و به حمایت و یاری شان واداشت. (اقتباس از لوح حضرت بهاءالله - مائده آسمانی - جلد هفتم - باب ششم ص ۱۹۶ و ۱۹۷).

(۲۴) - اشاره به آنست که ناپلئون سوم در مجلس نمایندگان فرانسه گفته

بود که او حامی بیچارگان و پشیمان ستمدیدگان است و از این رو کوشش می نماید که حق آنان را از دست ستمگران و اهل جور و عدوان باز پس ستاند. (اقتباس از لوح حضرت بهاء الله - مائده آسمانی - جلد هفتم - باب ششم ص ۱۹۶)

(۲۵) - صدر اعظم آلمان - ۱۸۱۵ - ۱۸۹۸ م. - او از بنیان گذاران اصلی وحدت آلمان به شمار می رود.

(۲۶) - آثار قلم اعلی (کتاب مبین) خط زین المقربین ص ۵۷ - الکساندر دوم، تزار روسیه (۱۸۱۸ - ۱۸۸۱ میلادی) ، در این سال در شهر پترزبورگ در اثر انفجار یک بمب دستی که از سوی انقلابیون نیهیلیست به طرفش پرتاب شد به سختی زخمی گردید و پس از چند ساعت چشم از جهان فرو بست. انقلابیون نیهیلیست با نظامات کهنه و ارتجاعی مخالفت می کردند.

(۲۷) - در این لوح اشاره حضرت بهاء الله به تلاش و کوشش پرنس دالگوروکی (Dolgorouki) سفیر دولت روسیه است برای رهایی آن حضرت از زندان سیاه چال طهران. توضیح آنکه، حضرت بهاء الله چنانکه در گفتار یکم از بخش پنجم نوشته آمد، در تابستان سال ۱۸۵۲ میلادی برابر با ۱۲۶۸ ه.ق. در رابطه با رویداد تیراندازی تنی چند از بابیان به سوی ناصرالدین شاه قاجار و اتهام شرکت در این سوء قصد نافرجام، دستگیر و مدت چهار ماه در سیاه چال طهران زندانی شدند. اما از سویی اقرار و اعتراف صریح ملا شیخ علی تُرشیزی از بزرگان بایه و ملقب به "عظیم" از سوی حضرت باب، در حضور مقامات دولتی مبنی بر بی گناهی حضرت بهاء الله و به گردن گرفتن تمامی مسئولیت این رویداد و از سوی دیگر، کوشش و تلاش بستگان و بویژه میرزا مجید آهی منشی سفارت روس و شوهر نساء خانم، خواهر آن حضرت و دخالت و میانجیگری سفیر روسیه، پرنس دالگوروکی به درخواست نامبره و از همه بالاتر ثبوت براءت و عدم دخالت در این واقعه، حضرت بهاء الله از زندان رهایی یافتند و چندی بعد

به فرمان دربار قاجار به عراق عرب تبعید گردیدند.

(۲۸) - حضرت بهاء الله می فرماید: " این است حرم الهی در مابین شما و این است بیت رحمانی که مابین اهل عالم در هیکل انسانی حرکت می نماید و مشی می فرماید. "(لوح نصیر - مجموعه الواح حضرت بهاء الله - چاپ مصر ص ۱۸۵)

(۲۹) - آثار قلم اعلی (کتاب مبین) خط زین المقربین ص ۶۱.
(۳۰) - ۱۸۱۹ - ۱۹۰۱ میلادی.

(۳۱) - ملکه ویکتوریا در سال ۱۸۳۷ م. به سلطنت انگلستان رسید و بسال ۱۸۵۳ م. دولت انگلیس فرمان الغای بردگی را در مستعمرات خود صادر نمود.

(۳۲) - آثار قلم اعلی (کتاب مبین) خط زین المقربین ص ۱۱۳ - این لوح پس از خروج حضرت بهاء الله از ادرنه و پیش از ورود به بندر گالیپولی برای سفر با کشتی به سوی عکا در سال ۱۲۸۵ ه.ق. (۱۸۶۸ میلادی) در قریه کاشانه به افتخار حاج محمد اسماعیل کاشانی ملقب به ذبیح و انیس، برادر حاجی میرزا جانی کاشانی، اول مؤمن شهر کاشان به حضرت باب و از شهدای طهران بسال ۱۲۶۸ ه.ق. (۱۸۵۲ م.) در رابطه با رویداد تیراندازی نافرجام بابیان به سوی ناصرالدین شاه، نازل گردید.

(۳۳) - عالی پاشا در سال ۱۲۸۸ ه.ق. (۱۸۷۱ م.) درگذشت. نامبرده به فرموده حضرت ولی امر الله، شوقی افندی در کتاب قرن بدیع (God Passes By) - چاپ کانادا قسمت دوم صفحه ۳۳۳ " چند سنه بعد از نفی حضرت بهاء الله به عکا از مقام خود معزول گردید و شهرت و

- عظمتش از دست برفت و در زاویهٔ خمول و نکبت بیفتاد."
- (۳۴) - منظور لوح فارسی رئیس است - مجموعهٔ اقتدارات - خط مشکین قلم - چاپ هند ص ۳۰۲.
- (۳۵) - مقصود حضرت بهاءالله است.
- (۳۶) - آلائی به زبان ترکی عثمانی بمعنای هنگ یا فوج است و میر آلائی - سرهنگ را گویند.
- (۳۷) - دریای سیاه و دریای مرمره.
- (۳۸) - کتاب اقدس - بند ۸۹.
- (۳۹) - ۱۸۴۲ - ۱۹۱۸ میلادی.
- (۴۰) - مصطفی کمال پاشا ملقب به آتاتورک یعنی پدر ترک - ۱۸۸۱ - ۱۹۳۸ م.
- (۴۱) - ۱۸۳۰ - ۱۹۱۵ میلادی. - فرانسوا ژوزف در سال ۱۸۶۹ میلادی از اورشلیم (بیت المقدس) دیدن کرد.
- (۴۲) - کتاب اقدس - بند ۸۵.
- (۴۳) - ۱۷۹۷ - ۱۸۸۸ م. - ویلهلم اول در سال ۱۸۷۱ م. به امپراطوری آلمان رسید.
- (۴۴) - کتاب اقدس - بند ۸۶.
- (۴۵) - مقصود جنگ پروس با فرانسه بسال ۱۸۷۰ میلادی است که منجر به شکست ناپلئون سوم و تبعید او به انگلستان و نیز سبب ایجاد وحدت و امپراطوری آلمان گردید.
- (۴۶) - کتاب اقدس - بند ۹۰.
- (۴۷) - کتاب اقدس - بند ۸۸.
- (۴۸) - کتاب اقدس - بند ۸۲.

* * * * *

بخش هشتم
پیامهای قلم اعلیٰ ب.

گفتار ۱

لوح پاپ

کنت ماستای - فرّتی (۱) در سال ۱۸۴۶ میلادی یعنی دو سال پس از بعثت حضرت باب به مقام پاپی برگزیده شد و مدت ۳۲ سال بنام پاپ پی نهم پیشوای روحانی مسیحیان کاتولیک جهان بود تا درگذشت. این پاپ در سال ۱۸۵۴ م. قضیه "آیستن شدن مریم عذراء از روح القدس" را یکی از عقاید جزمی (۲) آئین مسیح اعلان کرد و در سال ۱۸۷۰ م. نیز عقیده "عصمت پاپها" را بر عقاید جزمی دیگر بیفزود.

حضرت بهاءالله در لوح پاپ (۳) که به سال ۱۸۶۹ میلادی در عکا نازل شد او را از آمدن ربّ الارباب در سایه ابرهیکل بشری آگاه می فرماید و از او می خواهد که پرده های بازدارنده را از میان بردارد و به آسمان اسماء و صفات پروردگار یعنی آستان مظهر ظهور یزدان در این

زمان (حضرت بهاء الله) برآید: "یا پاپا، اِنْ اُخْرِقِ الْأَحْجَابَ قَدْ أَتَى رَبُّ الْأَرْيَابِ فِي ظُلَلِ السَّحَابِ . . . وَقَضَى الْأَمْرَ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُخْتَارِ. اِنْ أَكْثِفِ السُّبْحَاتِ بِسُلْطَانِ رَبِّكَ ثُمَّ اصْعَدْ إِلَى مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ."

نیز "دوباره آمدن مسیح" را نوید می دهد و او را نصیحت می فرماید که مبادا مانند فریسیان، گروه بانفوذ قوم یهود در نخستین بار، بر اعراض قیام نماید: "إِنَّهُ قَدْ أَتَى مِنَ السَّمَاءِ مَرَّةً أُخْرَى كَمَا أَتَى مِنْهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ (٤) إِيَّاكَ أَنْ تُعْتَرِضَ عَلَيْهِ كَمَا اعْتَرَضَ الْفَرِيسِيُّونَ مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ وَبِرْهَانٍ."

همچنین او را سرزنش می نماید از اینکه در قصور سکنی گزیده با آنکه "سلطان ظهور" در ویرانه ترین بیوت منزل و مأوی کرده است. او را نصیحت می فرماید که آن را به اهلش واگذارد و با سرور و شادمانی به بارگاه ظهور الهی شتابد: "أَسْكَنْتَ فِي الْقُصُورِ وَسُلْطَانُ الظُّهُورِ فِي أَخْرَبِ الْبُيُوتِ؟ دَعَهَا لِأَهْلِهَا ثُمَّ أَقْبِلْ إِلَى الْمَلَكُوتِ بِرُوحٍ وَرِيحَانٍ."

نیز باو که خود را جانشین پطرس رسول (٥) می دانست مژده می دهد که امروز روزی است که "پطرس" به آواز بلند ندا می دهد که پدر آسمانی ظاهر شد و وعده های الهی کامل گردید. این همان کلمه ای است که تاکنون مکنون و پوشیده بود و چون میقات آن فرارسید از افق اراده پروردگار آشکار گردید: "هَذَا يَوْمٌ فِيهِ تَصِيحُ الصَّخْرَةِ بِأَعْلَى الصَّيْحَةِ وَتُسَيِّحُ بِاسْمِ رَبِّهَا الْغَنَى الْمُتَعَالِ. قَدْ أَتَى الْأَبَ وَكَمِلَ مَا وَعَدْتُمْ بِهِ فِي الْمَلَكُوتِ. هَذِهِ كَلِمَةٌ كَانَتْ مَحْفُوظَةً خَلْفَ حِجَابِ الْعَظْمَةِ فَلَمَّا أَتَى الْوَعْدُ أَشْرَقَتْ مِنْ أَفْقِ الْمَشِيَّةِ بِآيَاتِ بَيِّنَاتٍ."

همچنین او را نصیحت می فرماید که آنچه دارد به فروش رساند و در راه

خدا انفاق نماید: "یا رئیس القوم، اِنْ اسْتَمَعَ لِمَا يَنْصَحُكَ بِهِ مُصَوِّرُ
الرَّمَمِ مِنْ شَطْرِ اسْمِهِ الْأَعْظَمِ. بَعْ مَا عِنْدَكَ مِنَ الزَّيْنَةِ الْمَزْخَرَفَةِ ثُمَّ أَنْفَقْهَا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ مُكْوِّرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ."

نیز آن زندانی روزگار و گرفتار در دست آدمیان ستمکار، پیشوای گروه
بی شماری از مسیحیان جهان را که به منزله آفتاب آسمان آئین عیسی
بود اندرز می دهد و انداز می فرماید که در حفظ این مقام کوشش و
تلاش نماید که مبادا برابر گفته حضرت مسیح در انجیل، تاریکی او را
فرا گیرد و از تابش و درخشش باز دارد:

"إِنَّكَ مِنْ شُمُوسِ سَمَوَاتِ الْأَسْمَاءِ. اِنْ أَحْفَظْتَ نَفْسَكَ لِئَلَّا تَغْشِيَهَا
الظُّلْمَةُ وَتَحْجِبَكَ عَنِ النُّورِ. أَنْظُرْ مَا نُزِّلَ فِي الْكِتَابِ مِنْ لَدُنْ رَبِّكَ
الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ." (٦)

حضرت بهاء الله در این لوح به علما و روحانیون مسیحی دستور می دهد
که در برابر برآمدن بانگ قلم اعلی، قلم هاشان را از حرکت باز دارند و
آنچه را دارند، واگذارند و آنچه را که او داده، برگیرند: "یا مَعْشَرَ
الْعُلَمَاءِ، اَنْ اُمْسِكُوا اَقْلَامَكُمْ قَدْ اَرْتَفَعَ صَرِيرُ الْقَلَمِ الْأَعْلَى بَيْنَ الْأَرْضِ وَ
السَّمَاءِ ضَعُوهَا مَا عِنْدَكُمْ وَخُذُوا مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ بِقَدْرَةِ وَسُلْطَانِ."

نیز رؤسای دین مسیح را سرزنش می نماید که با وجود قرائت انجیل به
ربّ جلیل اعتراف نمی کنند. به آنان بشارت می دهد که اوست "پدر
سرمدی" و "سرور سلامتی" که اشعیای نبی از او خبر داده است و اوست
همان "تسلّی دهنده" که درباره اش حضرت مسیح عهد و پیمان گرفته
است: "أَتَقْرَأُونَ الْإِنْجِيلَ وَلَا تُقْرُونَ لِلرَّبِّ الْجَلِيلِ؟ هَذَا لَا يَتَّبِعِي لَكُمْ يَا
مَلَأَ الْأَحْبَارَ (٧) ... هَذَا لَهُوَ الْوَالِدُ الَّذِي أَخْبَرَكُمْ بِهِ إِشْعِيَا (٨) وَالْمُعْزَى

الَّذِي أَخَذَ عَهْدَهُ الرُّوحِ (٩) أَنْ افْتَحُوا الْأَبْصَارِ يَا مَلَأَ الْأَحْبَارِ لِتَرَوْا رَبَّكُمْ
جالساً على عرش العزة والاجلال.

همچنین تارکان دنیا را پند می دهد که مبدا " ذکر " آنان را از "مذکور"
بازدارد و "عبادت" از "معبود" دور نماید. به ایشان مژده می دهد که پدر
آسمانی برای حیات عالم انسانی و وحدت و یگانگی آن آمده است. به
آنان امر می نماید که از صومعه‌ها برون آیند و آدمیان را به ملکوت
آسمان داخل نمایند. به آنان بشارت می دهد که کلمه مکنون الهی به
هیكل انسانی هویدا شده و پدر آسمانی با شکوه و جلال پدیدار آمده
است: إِيَّاكُمْ أَنْ يَمْنَعَكُمْ الذِّكْرَ عَنِ الْمَذْكُورِ وَالْعِبَادَةَ عَنِ الْمَعْبُودِ. أَنْ
اخْرُجُوا حُجْبَ الْأَوْهَامِ هَذَا رَبُّكُمْ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ قَدْ أَتَى لِحَيَاةِ الْعَالَمِ وَ
اتَّحَادِ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا. أَنْ أَقْبَلُوا يَا قَوْمِ إِلَى مَطْلَعِ الْوَحْيِ وَلَا تَوَقَّفُوا
أَقْلَ مِنْ أَنْ... أَنْ اخْرُجُوا مِنْ أَمَاكِنِكُمْ ثُمَّ ادْخُلُوا الْعِبَادَةَ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ
مَالِكِ يَوْمِ التَّنَادِ (١٠). قد ظهرت الكلمة التي سترها الإبن (١١). إنها
قَدْ نَزَلَتْ عَلَى هَيْكَلِ الْإِنْسَانِ فِي هَذَا الزَّمَانِ. تَبَارَكَ الرَّبُّ الَّذِي هُوَ
الْأَبُ قَدْ أَتَى بِمَجْدِهِ الْأَعْظَمِ بَيْنَ الْأُمَمِ. " (١٢)

حضرت بهاء الله در پایان لوح پاپ مسیحیان را مخاطب ساخته و می
فرماید: حضرت مسیح (به شمعون و برادرش اندریاس که در کناره
دریای جلیل ماهیگیری می کردند) فرمود: بیاید تا شما را صیاد انسان
گردانم. و امروز ، ما به شما می گوئیم: بیاید تا شما را حیات بخش
عالم انسان گردانیم: " يَا مَلَأَ الْإِنْجِيلِ... إِنَّهُ (مسیح) قَالَ: تَعَالِيَا
لِيَجْعَلَكَمَا صَيَادِي الْإِنْسَانِ (١٣). وَالْيَوْمَ نَقُولُ: تَعَالُوا لِنَجْعَلَكَمُ مُحْيِي
العالم."

باری، با حمله ویکتور امانوئل دوم (۱۴) پادشاه ایتالیا در سال ۱۸۷۰ میلادی به شهر رم و تصرف آن، دستگاه با عظمت پایها پس از قرن‌ها حکومت برچیده شد و برای همیشه سلطه سیاسی و دنیائی خود را از دست داد و پاپ پی نهم نیز ناچار شد شهر رم را با همه شکوه و جلالش رها کند و در شهر کوچک واتیکان تا پایان زندگانی روحانی و جسمانی خود ساکن گردد و همان گونه که حضرت بهاء الله فرموده بود، آفتاب اقبالش را تاریکی فراگیرد. (۱۵)

گفتار ۲

خطاب هایی چند به مسیحیان

حضرت بهاء الله اسقفان را مخاطب ساخته و بر پایه وعده تغییر ناپذیر مسیح از سقوط و فروریختن آنان که به منزله ستارگان آسمان علم در آئین آن حضرت به شمار می روند، چنین آگه می نماید: "یا ملأ الأساقف أنتم أنجم سماء علمی. فضلی لایحب أن تَسَاقَطُوا علی وجه الأرض ولكن عدلی یقول: هذا ما قُضِيَ مِنْ لَدَى الإبن (۱۶) و لا یَتَغَيَّرُ ما خَرَجَ مِنْ فَمِهِ الطَّاهِرِ الصَّادِقِ الأَمین (۱۷)". (۱۸)

نیز کشیشان را به ترک ناقوس ها و خروج از کلیساها و قیام به تبلیغ آئین اسم اعظم در میان ملل و امم امر می فرماید و سکوت و خاموشی را در این زمان با آمدن مظهر ظهور یزدان، شایسته آنان نمی داند: "یا ملأ القیسیین، دَعُوا التَّوَاقِیسَ ثُمَّ اُخْرِجُوا مِنَ الْکَنَائِسِ. ینبغی لکم الیوم بِأَنْ تَصِیحُوا بَینَ الأُمَمِ بِهَذَا الإِسْمِ الأَعْظَمِ: اُتَخْتَارُونَ الصَّمْتَ بَعْدَ الَّذِی کُلُّ حَجَرٍ وَ شَجَرٍ یَصِیحُ بِأَعْلَى التَّنْدَاءِ: قَدْ أَتَى الرَّبُّ ذُو المَجْدِ الْکَبِیرِ؟" (۱۹)

آنان را به آمدن روح راستی برای هدایت و راهنمایی بنی نوع انسانی به
 جمیع راستی و اینکه او همان کسی است که "ابن" (حضرت مسیح) را
 جلال بخشیده و آئین اش را ارجمند و والا ساخته، بدینسان بشارت می
 دهد: "قد جاء روح الحق ليُرشدكم إلى جميع الحق. إنه لا يتكلم من
 عند نفسه بل من لدنّ عليم حكيم. قل: هذا هو الذي مَجَّدَ الابنَ ورفع
 أمره (٢٠). (٢١)"

نیز مسیحیان را بدان گوشزد می فرماید که به اسم از مالک آن محروم
 شده اند و به سوی کسی که شب و روز در انتظار ظهورش بوده اند،
 نشناخته اند. آنان را سرزنش می نماید برای آنکه از کسی که سختیهای
 روزگار را بهر خلاصیشان قبول فرموده و جان خویش را فدای حیاتشان
 ساخته، دوری می گزینند. به آنان مژده می دهد که آن ساعتی که از همه
 کس پنهان و پوشیده بود، فرارسیده است: "يا مَلَأَ الإبن، أاحتجبتُم
 باسمي عن نفسي؟ مالكم لا تتفكرون؟ كنتم ناديتُم ربكم المختار
 بالليل والنهار. فلما أتى من سماء القدم بمجده الأعظم ما أقبلتُم وكنتم
 من الغافلين... إنا جئنا لكم وحمِلنا مكاره الدنيا لإخلاصكم. أتَهربون
 من الذي فدَى نفسه لحيوتكم؟... قد قُضتِ الساعَةُ التي سترنا علمها
 عنّ على الأرضِ كلّها و عنِ الملكةِ المُقرّبين (٢٢). (٢٣)"

گفتار ۳

خطاب هایی چند به یهودیان

حضرت بهاء الله یهودیان را مخاطب ساخته و می فرماید: "امروز روزی
 است که کرسی ربّ ما بین شعب ندا می کند جمیع ساکنین ارض را و

امر می نماید به تسبیح و تقدیس پروردگار. امروز روزی است که ملائکه‌های آسمان به اکواب بیان و اباریق عرفان در کلّ احیان نازل می شوند و به نفعات مقدّسه طّیبه معطر شده راجع می گردند. بگواله موعود (۲۴) می فرماید: ای ملأ یهود، شما از من بودید و به من راجع. چه شده که حال مرا نمی شناسید با آنکه به جمیع علامتها ظاهر شده ام؟ دشمنان را دوست گرفته‌اید و دوست حقیقی را از دست داده‌اید... اگر به گوشه‌های شنوا توجه نمائید نداء الله را می شنوید (۲۵). جمیع اشیاء الیوم شما را ندا می نماید و به ربّ دعوت می کند. و شما چنان از خمر غرور مستید که در آنی ملتفت آن نشده‌اید. گوش از برای شنیدن ندای منست و چشم از برای مشاهده جمال (۲۶). " (۲۷) همچنین: " میقات امم منقضی شد و وعده‌های الهی که در کتب مقدّسه مذکور است، جمیع ظاهر گشت و شریعت الله از صهیون جاری (۲۸) و اراضی و جبال اورشلیم به تجلّیات انوار ربّ مزین (۲۹) (۳۰). " همچنین می فرماید: " یا أبناء الخلیل و وراث الکلیم، قدّسوا آذانکم لاصغاء کلمتی العلیا الّتی بها انجذبت الأشیاء و نادت: الملکُ اللهُ ربّ العالمین. قد تجلّی علیکم اللهُ بِمَشْرِقِ آیاته و مَظْهَرِ نفسه الّذی أتى من مَطْلَعِ البقاء... إِنَّ الطُّورَ طَافَ حَوْلَ الظُّهُورِ و ارتفع نداءُ السِّدْرَةِ فی سیناء العرفان. طوبی لمن سمع و فاز... " (۳۱) - مضمون فارسی: ای فرزندان ابراهیم خلیل و ای بازماندگان موسی کلیم، گوش‌ها را برای شنیدن گفتار والایم پاکیزه سازید، گفتاری که بدان همه اشیا در شور و انجذاب آمده و آواز در داده‌اند که جهان از آن پروردگار عالم‌هاست. براستی خداوند با آمدن مظهر ظهور خود بر شما تجلّی نموده است. هر آینه کوه

طور پیرامون ظهور او طواف نموده و ندای سدره در سینای عرفان بلند شده است. نیکوست کسی که شنید و رسید.

گفتار ۴

خطاب هایی چند به زردشتیان

حضرت بهاء الله دستوران زردشتی را مخاطب ساخته و می فرماید:
"ای دستوران، از خواب برخیزید و از بیهوشی به هوش گزائید. آواز بی نیاز را به گوش جان بشنوید و به آنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید. امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهنتر کسی که گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه شناخت." (۳۲)

"ای دستوران، گوش از برای شنیدن راز بی نیاز آمده و چشم از برای دیدار، چرا گریزانید؟ دوست یکتا پدیدار، می گوید آنچه را که رستگاری در آنست. ای دستوران، اگر بوی گلزار دانایی را بیابید، جز او نخواهید و دانای یکتا را در جامه تازه بشناسید و از گیتی و گیتی خواهان چشم بردارید و به یاری برخیزید." (۳۳)

"ای دستوران، محبوب عالمیان در زندان شما را به یزدان می خوانند. از او بپذیرید و بلایای بی پایان را از برای خلاصی شما قبول نموده از او مگریزید... ای دستوران، کردار احدی امروز مقبول نه. مگر نفسی که از مردمان و آنچه نزد ایشان است گذشته و به سمت یزدان توجه نموده. امروز روز راستگویان است که از خلق گذشته اند و به حق پیوسته اند و از ظلمت دوری جسته به روشنایی نزدیک شده اند." (۳۴)

قلم اعلیٰ همچین زردشتیان را خطاب کرده و می فرماید:
" ای دوست آنچه در نامه‌ها مژده داده‌اند ظاهر و هویدا گشت. نشانها از هر شطری نمودار. امروز یزدان ندا می نماید و کل را به مینوی اعظم بشارت می دهد. گیتی بانوار ظهورش منور و لکن چشم کمیاب. از یکتا خداوند بی مانند بخواه بندگان خود را بینایی بخشد... اگر مردمان به چشم خود بنگرند، امروز جهان را به روشنایی تازه روشن بینند. بگو: خورشید دانایی هویدا و آفتاب بینش پدیدار. بختیار آنکه رسید و دید و شناخت... امروز کیش یزدان پدیدار. جهاندار آمد و راه نمود. کیشش نیکوکاری و آیینش بردباری. این کیش زندگی پاینده بخشد و این آیین مردمان را به جهان بی نیازی رساند. این کیش و آیین دارای کیشها و آیینها است بگیرید و بدارید..." (۳۵)

نیز می فرماید: " آنچه از پیش گفته شد، در این روزگار پدیدار. بگو ای دوستان، خود را از دریای بخشش یزدانی دور متمائید. چه که او بسیار نزدیک آمده. آنکه پنهان بود، آمده و خوب آمده. بر یک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی. بگذارید و بگیرید. بگذارید آنچه در جهان دیده می شود و بگیرید آنچه را که دست بخشش می بخشد. آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده. ای دوستان، بشتابید بشتابید، بشنوید بشنوید. کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نمود، بجای نیاز از نمودار. راه خداوند خدا را گم کرده‌اند، گمراهند و خود را دارای راه می دانند. پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در این روز گواهی دهند و بندگان را به پاک یزدان رسانند..." (۳۶)

همچین می فرماید: " روز کردار آمد، وقت گفتار نیست. پیک پروردگار

آشکار، هنگام انتظار نه. چشم جان بگشا تا روی دوست بینی. گوش
هوش فرادار تا زمزمه سروش ایزدی بشنوی... " (۳۷)

گفتار ۵

لوح مانکجی صاحب

مانکجی صاحب (۳۸) در سال ۱۸۵۴ م. بنمایندگی از طرف " انجمن
اکابر صاحبان پارسیان بمبئی " برای آگاهی از وضعیت زردشتیان به
ایران آمد. و از هنگام ورود تا پایان زندگانی یعنی سی و شش سال،
برای بهبود وضع آنان تلاش و کوششی فراوان نمود. او توانست در سال
۱۸۸۲ م. (برابر با ۱۲۹۹ ه.ق.) پس از سالها سعی و کوشش سرانجام
فرمان " الغای رسم جزیه " را از ناصرالدین شاه قاجار دریافت دارد و
زردشتیان را از جزیه دادن معاف نماید. (۳۹)

مانکجی صاحب در سال ۱۲۷۰ ه.ق. (۱۸۵۴ میلادی) هنگام اقامت
حضرت بهاءالله در بغداد به دیدار ایشان رسید. او پس از گذشت سالها
نامه‌ای به عکا نگاشت و در آن خواستار پاسخ به پرسشهایی چند گردید.
از این رو حضرت بهاءالله در سال ۱۲۹۵ ه.ق. (۱۸۷۹ م.) لوحی (۴۰)
نازل و برای او فرستادند چنانکه میفرماید: " نامه شما در زندان به این
زندانی روزگار رسید. خوشی آورد و بر دوستی افزود و یاد روزگار پیشین را
تازه نمود. سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود.
دیدیم و گفتیم و شنیدیم. امید چنانست که آن دیدار را فراموشی از پی
در نیاید و گردش روزگار یاد او را از دل نبرد و از آنچه کشته شد گیاه

دوستی بریود و در انجمن روزگار سبز و خرم و پاینده بماند." او در نامه خود درخواست نمود که چون در این هنگام "دلبهر پارسی زبان" پدیدار گشته، شایسته چنان است که زبان تازی رها شده و به زبان پارسی سخن رانده و نوشته گردد. از این رو پاسخ نامه خویش را به زبان پارسی سره خواستار شد.

حضرت بهاء الله خواسته او را می پذیرد و با این همه، یادآور می شود که "تازی و پارسی هر دو نیکوست، چه که آنچه از زبان خواسته اند پی بردن به گفتار گوینده است و این از هر دو می آید. و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است، هر چه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است"

حضرت بهاء الله در پاسخ به پرسش او از چگونگی دگرگون شدن نامه های آسمانی و دوباره آمدن کیش آوران یزدانی چنین می فرماید: "رگ جهان در دست پزشک داناست. درد را می بیند و به دانایی درمان می کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می شود گیتی را دردهای بی کران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خود بینی سرمست شده اند پزشک دانا را از او باز داشته اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند. نه درد می دانند نه درمان می شناسند. راست را کژ انگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند..."

همچنین در این لوح، حضرت بهاء الله از جمله به این سخنان گوید: "یزدان پاک می فرماید: آنچه در این روز پیروز شما را از آرایش پاک

نماید و به آسایش رساند همان راه راست و راه منست. پاکی از آلایش
پاکی از چیزهایی است که زیان آرد و از بزرگی مردمان بکاهد و آن
پسندیدن گفتار و کردار خود است اگرچه نیک باشد. و آسایش هنگامی
دست دهد که هر کسی خود را نیکخواه همه روی زمین نماید... چون
جهان را تاریکی فراگرفت، دریای بخشش بجوش آمد و روشنایی هویدا
گشت تا کردارها دیده شود و این همان روشنی است که در نامه‌های
آسمانی به آن مژده داده شد... بگو ای دوستان، سراپرده یگانگی بلند
شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را مینید. همه باریک دارید و برگ
یک شاخسار... بگو ای دارای چشم، گذشته آینه آینده است بینید و
آگاه شوید. شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید... بگو ای
مردمان، سخن باندازه گفته می شود تا نورسیدگان بمانند و نورستگان
برسند. شیر باندازه باید داد تا کودکان جهان به جهان بزرگی درآیند و در
بارگاه یگانگی جای گزینند..."

یادداشت‌های بخش هفتم

- (۱) - Count Giovanni Maria Mastai-Ferretti - ۱۷۹۲-۱۸۷۸ میلادی.
- (۲) - رأی و عقیده جزمی (Dogma) - بر پایه اعتقاد کلیسای کاتولیک هرگاه در گفته‌های حضرت مسیح و رسولان عقایدی روشن و آشکار ابراز نشده باشد، کلیسا مسئول و مختار است که هنگام بروز آراء و نظریه‌هایی در باره خدا و عیسی و کلیسا رأی و نظر و عقیده خود را که برای همگان قاطع و بی‌چون و چرا پذیرفتنی است، اظهار نماید مانند تثلیث یا اعتقاد به اقانیم ثلاثة اب، ابن و روح القدس که در سال ۳۲۵ میلادی در شورای نیقیه یا نیکیا نزدیک شهر اسلامبول کنونی که در حال حاضر ایزنیک یا ایزنق خوانده می‌شود، به تصویب رسید و عقیده "صعود جسمانی مریم عذرا به آسمان" که در سال ۱۹۵۰ میلادی از

سوی پاپ پی دوازدهم بیان گردید.

(۳) - آثار قلم اعلی (کتاب مبین) خط زین المقربین ص ۳۸.

(۴) - مقصود از آسمان، آسمان ظهور یزدانی است نه این آسمان ظاهری. زیرا به صورت ظاهر مسیح از مادر زاده شد و از هیچ نقطه‌ای از آسمان پائین نیامد. تا آنجا که به هنگام زندگی در این جهان نیز، فرمود: "و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پائین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است." (انجیل یوحنا - باب ۳ - آیه ۱۳). از این رو این صعود و نزول اموری روحانی و معنوی است نه ظاهری و جسمانی.

(۵) - شمعون نام اصلی نخستین پیرو و حواری حضرت عیسی است. نام آرامی یا سریانی و یا عبری "کیفا" را که در زبان یونانی "پطرس" و در عربی صخره (تخته سنگ) است، حضرت مسیح بر او می نهاد آنجا که می فرماید: "ومن نیز ترا می گویم که توئی پطرس و برین صخره کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشوده شود." (انجیل متی - باب ۱۶ - آیه ۱۸ و ۱۹) - توضیح آنکه، پطرس را "شمعون صفا" نیز می خوانند و کلمه "صفا" در زبان عربی که از زبان سریانی گرفته شده جمع کلمه "صفاء" است به معنای سنگ سخت (المنجد).

(۶) - "و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد." (انجیل متی - باب ۲۴ - آیه ۲۹).

(۷) - رؤسای دین مسیح یا دین یهود. مفرد آن "حبر" است و حبر اعظم، پاپ را گویند.

(۸) - " زیرا که برای ما ولدی زائیده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود. " (اشعیای نبی - باب ۹ - آیه ۶ و ۷).

(۹) - " و من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است. زیرا اگر نرم تسلی دهنده (المُعزّی) نزد شما خواهد آمد، اما اگر بروم اورا نزد شما می فرستم. " (انجیل یوحنا - باب ۱۶ - آیه ۷).

(۱۰) - " ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدّس باد. ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود. " (انجیل متی - باب ۶ - آیه ۹ و ۱۰).

(۱۱) - " و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن الآن طاقت تحمّل آنها را ندارید. ولیکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد. " (انجیل یوحنا - باب ۱۶ - آیه ۱۲ و ۱۳).

(۱۲) - " از این پس مرا نخواهید دید تا بگوئید مبارک است او که به نام خداوند می آید. " (انجیل متی - باب ۲۳ - آیه ۳۹).

(۱۳) - انجیل متی باب ۴ آیات ۱۸ تا ۲۰ - " وَ إِذْ كَانَ يَسُوعُ مَاشِياً عِنْدَ بَحْرِ الْجَلِيلِ أَبْصَرَ أَخَوَيْنِ سَمْعَانَ الَّذِي يُقَالُ لَهُ بُطْرُسُ وَ أَنْدْرَاوَسَ أَخَاهُ يُلْفِيَانِ شَبَكَةً فِي الْبَحْرِ فَإِنَّهُمَا كَانَا صَيَّادَيْنِ. فَقَالَ لَهُمَا هَلُمَّ وَرَائِي فَأَجْعَلُكُمْ صَيَّادِي النَّاسِ. فَلِلْوَقْتِ تَرَكَا الشُّبَاكَ وَ تَبِعَاهُ " - ترجمه: " و چون عیسی به کناره دریای جلیل می خرامید، دو برادر یعنی شمعون

مُسمّی به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می اندازند زیرا صیاد بودند. بدیشان گفت: از عقب من آئید تا شما را صیاد مردم گردانم. در ساعت دامها را گذارده از عقب او روانه شدند".

(۱۴) - ۱۸۲۰ - ۱۸۷۸ میلادی.

(۱۵) - " و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد." (انجیل متی - باب ۲۴ - آیه ۲۹).

(۱۶) - " و فوراً بعد از مصیبت آن ایام... ستارگان از آسمان فرو ریزند." (انجیل متی - باب ۲۴ - آیه ۲۹).

(۱۷) - " آسمان و زمین زایل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد." (انجیل متی - باب ۲۴ - آیه ۳۵).

(۱۸) - لوح اقدس - آثار قلم اعلی (کتاب مبین) خط زین المقریین ص ۱۴۱ - گفته می شود این لوح در پاسخ به نامه فارسی افندی ، پزشک و کشیش مسیحی از مردم سوریه از قلم حضرت بهاء الله به سال ۱۸۶۸ میلادی در عکا نازل گردیده است. نامبرده در زندان اسکندریه (مصر) بوسیله نیل زرنندی به آئین بهائی گروید.

(۱۹) - مأخذ بالا ص ۱۴۱.

(۲۰) - " ولیکن چون او یعنی روح راستی آید شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. او مرا جلال خواهد داد." (انجیل یوحنا - باب ۱۶ - آیه ۱۳ و ۱۴).

(۲۱) - لوح اقدس - آثار قلم اعلی (کتاب مبین) خط زین المقریین ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

(۲۲) - " ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچکس اطلاع ندارد نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. " (انجیل مرقس - باب ۱۳ - آیه ۳۲).

(۲۳) - لوح اقدس - آثار قلم اعلی (کتاب مبین) خط زین المقرین ص ۱۳۸ تا ۱۴۰.

(۲۴) - " و در آن روز خواهند گفت اینک این خدای ما است که منتظر او بوده ایم و ما را نجات خواهد داد. این خداوند است که منتظر او بوده ایم. پس از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد. " (اشعیای نبی - باب ۲۵ - آیه ۹).

(۲۵) - " و خداوند از صهیون نعره می زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می کند. " (یوئیل نبی - باب ۳ - آیه ۱۶ و ۱۷).

(۲۶) - " بیابان و زمین خشک شادمان خواهد شد و صحرا به وجد آمده مثل گل سرخ خواهد شکفت. شکوفه بسیار نموده با شادمانی و ترقم شادی خواهد کرد. شوکت لبنان و زیبایی کرمل و شارون به آن عطا خواهد شد. جلال یهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهند نمود. " (اشعیای نبی - باب ۳۵ - آیه ۱ و ۲).

(۲۷) - کتاب امر و خلق - جلد دوم ص ۲۴۲ - تدوین: اسدالله فاضل مازندرانی - لجنة آثار امری به لسان فارسی و عربی - آلمان - ۱۴۱ بدیع.

(۲۸) - " زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. " (اشعیای نبی - باب ۲ - آیه ۳).

(۲۹) - " از صهیون که کمال زیبایی است خدا تجلی نموده است. " (مزامیر داود - باب ۵۰ - آیه ۲).

(۳۰) - مجموعه الواح حضرت بهاءالله - چاپ مصر ص ۲۶۸.

(۳۱) - آثار قلم اعلی - چاپ طهران - جلد هفتم ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

(۳۲) - مجموعه الواح حضرت بهاءالله - خط زین المقرین - چاپ هندص ۲۵۹.

(۳۳) - مأخذ بالا ص ۲۴۸.

(۳۴) - مأخذ بالا ص ۲۸۷ و ۲۸۸.

(۳۵) - مأخذ بالا ص ۲۴۸ و ۲۴۹ - ۲۵۱ و ۲۵۲.

(۳۶) - مأخذ بالا ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

(۳۷) - مأخذ بالا ص ۲۷۴.

(۳۸) - مانکجی صاحب از دانشمندان و عارفان زردشتی در قرن نوزدهم میلادی بود. او در سال ۱۸۱۳ میلادی در هندوستان زاده شد و در سال ۱۸۹۰ میلادی در طهران چشم از جهان فرو بست. نیاکان مانکجی صاحب از زردشتیانی بودند که بخاطر شرایط سخت و ناگوار و تضییقات توان فرسا در دوران صفویان، از ایران به هندوستان مهاجرت کردند.

(۳۹) - "جزیه: مالی (جنس یا نقد) که اهل کتاب هر سال به دولت اسلامی پردازند." (فرهنگ فارسی معین).

(۴۰) - مجموعه الواح حضرت بهاءالله - خط زین المقرین - چاپ هند ص ۲۳۶.

* * * * *

بخش هشتم
پیامهای قلم اعلیٰ پ

گفتار ۱

لوح برهان

حضرت بهاءالله پس از شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء (۱) در اصفهان لوح برهان (۲) را خطاب به شیخ محمد باقر مجتهد بزرگ و میرسید محمد حسین امام جمعه آن سامان نازل فرمود.

در این لوح حضرت بهاءالله شیخ باقرا "ذنب" (گرگ) و امام جمعه را "رقشاء" (ماری که بدنش از خط و خال سیاه و سفید پوشیده است - افعی) نامیده است. از این رو که بیرحمانه اسباب شهادت آن دو جانباز راه خدا را فراهم آوردند و مایه آن شدند که دژخیمان خون پاک آن دو فارس میدان فدا را بریختند و قربانیان از قربانگاه عشق زنده برنگردند.

حضرت بهاءالله در این لوح شیخ باقرا بسبب کردار ناشایسته اش سرزنش می فرماید. از وی پرسش می نماید که چگونه مردمان را به سب و لعن او برانگیخته در حالیکه او را ندیده و دمی هم با او مؤانس نبوده است؟! او را یادآور می شود که اگر این امر را انکار نماید، به کدام دلیل و برهان امری که بدان پای بند است، اثبات گردد؟ او را آگاه می فرماید که عالم کسی است که به ظهورش اعتراف کند و از دریای دانشش بیاشامد و در هوای محبتش پرواز نماید و از جز او بگذرد و آنچه از

اوست، برگردد. اورا محکوم می نماید که بدو پرده حرمت آفریدگار پاره شد و سفینه آئین کردگار وارونه گشت و ناقه امر پروردگار پی شد و مسیح در جایگاه رفیع بنالید. اورا نصیحت می فرماید که گوش هوش فرادارد تا سروش ایزدی را از سدره الهی بشنود. سوگند یاد می کند که بلا اورا عاجز نکرده و اعراض علما اورا ضعیف و ناتوان ننموده و در همه حال به این گفتار گویا که باب فضل باز شده و مظهر امر الهی ظاهر گشته است. اورا انداز فرموده و مطمئن می سازد که به قدرت و توانایی خود متکی نباشد. زیرا مثل او مثل باقیمانده پرتو آفتاب بر فراز کوهها است و بزودی زوال و نابودی گریبانگیرش خواهد گردید: "یا باقر، قد افتیت علی الذین ناح لهم کتب العالم و شهد لهم دفاتر الأدیان کلها و انک یا ایها البعید فی حجاب غلیظ... یا ایها الموهوم، أُخْرِقَ حِجَابِ الطُّنُونِ و الأوهام لِتَرَى شَمْسَ الْعِلْمِ مُشْرِقَةً مِنْ هَذَا الْأَفْقِ الْمَنِیرِ... یا ایها الغافل، انک ما رأیتنی و ما عاشرت و ما آتست معی فی أقل من آن فکیف أمرت الناس بسبی؟ هل اتبعت فی ذلک هواک أم مولیک؟... انک لو تکررنی بأئی برهان یتبث ما عندک؟... یا ایها الجاهل اعلم ان العالم من اعترف بظهوری و شرب من بحر علمی و طار فی هوا حبیبی و نبذ ما سوائی و أخذ ما نزل من ملکوت بیانی البدیع... یک انشققت ستر الربوبیه و عرفت السفینه (۳) و عقرت الناقه (۴) و ناح الروح فی مقام رفیع (۵)... افتح سمع فؤادک لتسمع ما تنطق به السدره التي ارتفعت بالحق... تالله ما أعجزنی البلاء و ما أضعفنی إعراض العلماء نطقت و أنطق أمام الوجوه قد فتح باب الفضل و أتى مطلع العدل بآیات و اوضحات و حجج باهرات... یا باقر، لا تطمئن بعزک و اقتدارک. مثلك کمثل بقیه

الشَّمْسِ عَلَى رُؤُوسِ الْجِبَالِ سَوْفَ يُدْرِكُهَا الزُّوَالُ... "

حضرت بهاء الله درباره سرانجام شیخ باقر در یکی از الواح می فرماید:
" وَأَخَذْنَا الذُّئْبَ بِوَجَعٍ مَا أَطَّلَعَ بِهِ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. وَكَانَ ذَلِكَ فِي
أَوَّلِ سَنَةِ اعْتَرَضَ عَلَى اسْمِي الْحَاءَ (میرزا حسن و میرزا حسین). إِنْ رَبَّكَ
لَهُوَ الْمُنْتَقِمُ الشَّدِيدُ. لِعَمْرِي لَا يَبْرُئُهُ الدَّوَاءُ وَلَا يُعَالِجُهُ مَا فِي مَلَكُوتِ
الْإِنْسَاءِ. يَبْرِيْدُ وَلَا يَنْقُصُ إِلَى أَنْ يَرْجَعَ إِلَى مَقَرِّهِ. إِذَا يَرَى مَا لَا يُحْصِيهِ
الذِّكْرُ وَلَا كُلُّ مُحْصٍ عَلِيمٍ. " (٦)

در لوح برهان از رقصاء یعنی امام جمعه اصفهان سؤال می فرماید که به
چه جرمی فرزندان رسول خدا را گزیده و ثروت و مال آنان را به یغما و
تاراج برده است؟ او را از فرارسیدن روز ظهور مشرق وحی و مطلع الهام
باخیر می سازد. او را یادآور می شود که حدیث قربان شدن یکبار دیگر
تکرار شد. اما به سبب او قربانی از قربانگاه عشق زنده باز نگشت. به
خداوندی که او را مطلع وحی گردانیده، سوگند یاد می فرماید که به
شهادت دوستان حق از بزرگی و عظمت مقام امرکاسته نمی گردد. او را
مشرک می نامد و وای می گوید بر او و بر کسانی که، بدون دلیل و
مدرک آشکاری، او را امام و پیشوای خود ساخته اند. او را انداز می
نماید که چون بر خاموشی فروغ آئین یزدانی قیام نموده، بزودی نار
وجودش را زوال و نابودی فرا خواهد گرفت: " أَنْصِفِي يَا ابْنَتَا الرَّقْشَاءِ، بِأَيِّ
جَرْمٍ لَدَعْتِ أَبْنَاءَ الرَّسُولِ وَتَهَبْتِ أَمْوَالَهُمْ؟ ... هَذَا يَوْمٌ فِيهِ أَتَى مَشْرِقُ الْوَحْيِ
بِآيَاتٍ بَيِّنَاتٍ عَجَزَ عَنْ إِحْصَائِهَا الْمُحْصُونَ ... يَا أَيُّهَا الْغَافِلُ، تَاللَّهِ قَدْ رَجَعَ
حَدِيثُ الذَّبْحِ (٧) وَالذَّبِيحُ تَوَجَّهَ إِلَى مَقَرِّ الْفِدَاءِ وَمَا رَجَعَ بِمَا كَتَبْتُ يَدُكَ يَا
أَيُّهَا الْمُبْغِضُ الْعَنُودُ. أَظَنَنْتَ بِالشَّهَادَةِ يَنْحَطُّ شَأْنُ الْأَمْرِ؟ لَا وَالَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ

مَهْبَطُ الْوَحْيِ إِنَّ أَنْتَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ يَفْقَهُونَ. وَيَلُ لَكَ يَا أَيُّهَا الْمُشْرِكُ بِاللَّهِ وَ
 لِلَّذِينَ اتَّخَذُوا إِمَامًا لَأَنْفُسِهِمْ مِنْ دُونِ بَيْتِهِ وَلَا كِتَابٍ مَشْهُودٍ... قَدْ قُتِّمَتْ عَلَى
 إِطْفَاءِ نَوْرِ الْأَمْرِ سَوْفَ تَنْخَمِدُ نَارَكَ... (۸)

همچنین حضرت بهاء الله در لوح "برهان" علما را علت انحطاط ملت
 و سبب سرنگونی پرچم اسلام و مایه نابودی و زوال اورنگ با شکوه و
 جلال آن، برمی شمرد و یادآور می شود که هر هنگام شخص مصلحی
 برای سربلندی اسلام قیام نمود همهمه مخالفت و زمزمه معاندتشان به
 آسمان رسید. نیز آنان را امر می فرماید که آنچه را با قلم وهم و گمان
 نگاشته اند، رها کنند، زیرا آفتاب دانش از افق یقین در تابش و نمایش
 است: "يا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ، بِكُمْ انْحَطَّ شَأْنُ الْمِلَّةِ وَ نُكِسَ عِلْمُ الْإِسْلَامِ وَ
 نُتِلَّ عَرْشُهُ الْعَظِيمِ. كُلَّمَا أَرَادَ مُمَيَّرٌ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِمَا يَرْتَفِعُ بِهِ شَأْنُ الْإِسْلَامِ
 ارْتَفَعَتْ ضَوْضَائِكُمْ. بِذَلِكَ مُنِعَ عَمَّا أَرَادَ وَ بَقِيَ الْمُلْكُ فِي خُسْرَانٍ
 كَبِيرٍ... يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ، ضَعُوا مَا أَلْفَتُمُوهُ مِنْ قَلَمِ الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ. تَاللَّهِ
 قَدْ أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْعِلْمِ مِنْ أَفُقِ الْيَقِينِ..."

گفتار ۲

رساله شیخ

حضرت بهاء الله در پایان زندگانی، لوحی مفصل (۹) برای شیخ محمد
 تقی اصفهانی مشهور به آقا نجفی از علمای امامیه در قرن سیزدهم و
 چهاردهم هجری (۱۲۶۲-۱۳۳۲ ه.ق.)، پسر شیخ محمد باقر مجتهد
 نامبرده، نازل فرمود. و از آنجایی که قلم اعلی در لوح برهان شیخ باقرا
 ذئب نامیده، پسر او نیز به ابن ذئب معروف گردید. شیخ محمد تقی هم

تا پایان زندگی تا آنجا که توانست از مخالفت و ستیز با آئین جدید و پیروان آن کوتاهی ننمود و ردّیه ای هم زیر عنوان "الرّدّ علی البایّه" نوشت. در این رساله حضرت بهاء الله از شیخ نامبرده می خواهد که ندایش را به سمع قبول بشنود و پند و نصیحتش را برای تقرب به آستان پروردگار آویزه گوش سازد. او را آگه می نماید که گوشهای مردمان برای شنیدن سروش یزدان در این روز که در کتابهای ادیان از آن سخن رفته، آفریده شده است: "يا أَيُّهَا الْعَالَمُ الْجَلِيلُ، اِسْمَعْ نِدَاءَ الْمَظْلُومِ. إِنَّهُ يَنْصَحُكَ لَوْجِهَ اللَّهِ وَيَعْظُكَ بِمَا يُقَرِّبُكَ إِلَيْهِ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ. إِنَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْمَتَعَالِ. اِعْلَمْ أَنَّ الْأَذَانَ خُلِقَتْ لِاصْغَاءِ النَّدَاءِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي كَانَ مَذْكُوراً فِي الْكُتُبِ وَالزُّبُرِ وَالْأَلْوَابِ...".

حضرت بهاء الله از اینکه شیخ بی سبب و جهت بر اعراض و اعتراض قیام کرده و به سب و لعن آن حضرت و ریختن خون یاراناش فتوی داده، آن را، بی شکوه و شکایت می پذیرد، ولی از صدور آن، اظهار شگفتی می نماید: "يا شيخ، اِنَّا سَمِعْنَا أَنَّ جَنَابَكَ اُعْرَضْتَ عَنَّا وَ اِعْتَرَضْتَ عَلَيْنَا حَيْثُ اَمَرْتَ النَّاسَ بِسَبِّي وَ اَفْتَيْتَ عَلَيَّ سَفْكَ دِمَاءِ الْعِبَادِ. لِلَّهِ دَرٌّ مَن قَالَ:

" طَوْعاً لِقَاضِيٍّ اَتَى فِي حُكْمِهِ عَجَبًا

اَفْتَى بِسَفْكِ دَمِي فِي الْحِلِّ وَالْحَرَمِ " (۱۰)

با این همه، حضرت بهاء الله، شیخ را مخاطب ساخته و می فرماید: "براستی می گویم، آنچه در سبیل الهی وارد شود محبوب جان است و مقصود روان. سم مهلک در سبیلش شهدی است فائق و عذابش عذبی است لائق".

و نیز او را اندرز می دهد که قصد کرانه بحر اعظم نماید و در سفینه آئین خدا که در کتاب قیوم الاسماء از سوی حضرت باب برای اهل بهاء مقرر گشته، داخل شود تا از نجات و رستگاری برخوردار گردد و از هلاکت و گمراهی دور و برکنار ماند: "یا شیخ قصد شاطی بحر اعظم فرما ثم ادخل فی السفینه الحمراء الّتی قدر الله لِاهل البهائ فی قیوم الاسماء (۱۱) و انّها تُمرّ علی البرّ و البحر. من دخل فیها نجا و من اعرض هلک...".

همچنین در این رساله او را خطاب کرده و به زبان فارسی می فرماید: "یا شیخ... ضغینه و بغضای مذهبی ناری است عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگرید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد... و لکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود، ظهور این مقام مشکل به نظر می آید. و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهامند یعنی علمای ایران..."

"امروز روزی است که عقلا از این مظلوم اخذ رأی نمایند و از حق بطلبند آنچه را که سبب عزّت و آسایش است. و لکن کلّ برعکس بر اطفاء این نور ساطع لمیع جاهد و ساعی و هر نفسی در صدد آنست که تقصیری ثابت نماید و یا ایرادی وارد آورد..."

"یا شیخ این حزب از خلیج اسماء (۱۲) گذشته اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاه برافراشته اند. ایشان صد هزار جان رایگان نثار نمایند و بما اراده الاعداء تکلم نمایند. به ارادة الله متمسکند و از ما عند القوم فارغ و آزاد. سردادند و کلمة نالایقه نگفتند. تفکر نمائید گویا از بحر انقطاع نوشیده اند. زندگی دنیا ایشان را از شهادت در سبیل الهی منع ننمود..."

" یا شیخ در آنچه ذکر شده تفکر فرما. شاید به قوت اسم قیوم از حریق مخوم بیاشامی و بیابی آنچه را که کلّ از ادراکش عاجزند. کمر همت را محکم نما و قصد ملکوت اعلی کن. شاید در حین تنزیل، نفحات وحی و الهام را بیابی و به آن فائز شوی. براستی می گویم از برای امر الهی شبه و مثلی نبوده و نیست. حجابات اوهام را خرق نما... تا وقت باقی و سدره مبارکه ما بین بریه به اعلی النداء ناطق خود را منع منما... براستی می گویم امروز کلمه مبارکه " وَلَکِنْ رَسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ " به " یَوْمَ یَقُوْمُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ (۱۳) " منتهی شده... "

" یا شیخ امر عظیم است و نبأ عظیم. به صبر و سکون در آیات باهرات و کلمات عالیات و ما ظهر فی هذه الايام تفکر نما. شاید اسرار مکنون در کتب را بیابی و بر هدایت عباد همت نمائی... "

گفتار ۳

لوح قناع

لوح قناع (۱۴) در پاسخ به ایرادهای حاج محمد کریم خان کرمانی از علمای قرن سیزدهم هجری (۱۲۲۵-۱۲۸۸ ه.ق.) از قلم حضرت بهاء الله در ادرنه نازل گردید. نامبرده پس از درگذشت سید کاظم رشتی ادعای جانشینی نمود و خود را پیشوای شیخیه بر شمرد و در شهر کرمان دستگاه ریاست بپا کرد.

در مقدمه لوح (۱۵) چنین آمده است: " یکی از احبای الهی (۱۶) مکتوبی به حاجی محمد کریم خان نوشته و در آن مکتوب سؤالات چندی نموده و از قراری که استماع شد خان مذکور از معانی غافل شده

به الفاظ تمسک جسته و اعتراض نموده... لذا از مظهر امر در جواب
اعتراض او این لوح ابدع اقدس اطهر نازل..."
توضیح آنکه اعتراض نامبرده این بوده که کلمه "قناع" ویژه زنان است و
در مورد مردان ناپیستی بکار برده شود.

حضرت بهاء الله در این لوح او را شخص معروف به علم اما ایستاده در
کناره گودال جهل، بر می شمرد و برای آنکه از حقیقت و راستی روی
گردانیده و بر یکی از دوستان حق که قصد راهنمایی و هدایت او را
کرده، خرده گرفته و بدین گونه به راه نادانان رفته و آبروی خود ریخته
است، وی را نکوهش می کند: "يا أَيُّهَا الْمَعْرُوفُ بِالْعِلْمِ وَالْقَائِمُ عَلَي
شَفَا حُفْرَةِ الْجَهْلِ، أَنَا سَمِعْنَا بِأَنَّكَ أُعْرِضْتَ عَنِ الْحَقِّ وَاعْتَرَضْتَ عَلَي
أَحَدٍ مِنْ أَحِبَّائِهِ الَّذِي أَرْسَلَ إِلَيْكَ كِتَابًا كَرِيمًا لِيَهْدِيكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَ
رَبِّ الْعَالَمِينَ. إِنَّكَ اعْتَرَضْتَ عَلَيْهِ وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ الْجَاهِلِينَ وَبِذَلِكَ
ضَيَّعْتَ حُرْمَتَكَ بَيْنَ عِبَادِ اللَّهِ..." او را گوشزد می نماید که مبادا با
کلماتی چند به کسی که آیات در برابرش خاضع و خاشع است اعتراض
کند. او را پند می دهد که از نکوهش کسانی که مال و جان خود را به
رایگان در ره یزدان انفاق نموده اند، دست و دل هر دو بردارد و از
خواب غفلت بیدار شده به پروردگار خود پیوندد و از آنچه دارد بگذرد و
آئین خدا را جوید. او را امر می فرماید که چشم دل بگشاید، زیرا امر
خدا هویدا گشته و گوش هوش فرا دارد، زیرا درخت طور گویا شده
است. به او بشارت می دهد که یگانه ملجأ و پناه عالمیان ظاهر گشته و
او همان کسی است که سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی و جمیع
انبیا و پیامبران از او خبر و آگاهی داده اند: "إِيَّاكَ أَنْ تَعْتَرِضَ بِالْكَلِمَاتِ

على الذى خَضَعَتِ الآيَاتُ لِوَجْهِهِ الْمُشْرِقِ الْمُنِيرِ. خَفَّ عَنِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَسَوَّآكَ وَلَا تُثْمِتِ الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنْفَقُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ... فَمَنْ عَنِ رَقْدِ الْهَوَى ثُمَّ اتَّبَعَ رَبَّكَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى. دَعَّ مَا عِنْدَكَ وَرَأَاكَ وَخُذْ مَا آتَاكَ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ... أَنْ افْتَحَ الْبَصَرَ إِنَّ الْأَمْرَ عِلًا وَظَهَرَ وَالشَّجَرُ يَنْطِقُ بِإِسْرَارِ الْقَدَرِ. هَلْ تَرَى لِنَفْسِكَ مِنْ مَفَرٍّ؟ تَاللَّهِ لَيْسَ لِأَحَدٍ مَفَرٌّ وَلَا مُسْتَقَرٌّ إِلَّا لِمَنْ تَوَجَّهَ إِلَى الْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ هَذَا الْمَقَامِ الْأَطْهَرِ... إِنَّ هَذَا هُوَ الَّذِي أَخْبَرَكُمْ بِهِ كَاطِمُ (١٧) وَاحْمَدُ (١٨) وَمِنْ قَبْلِهِمَا النَّبِيُّونَ وَالْمُرْسَلُونَ."

همچنین به زبان فارسی از جمله می فرماید: "بشنو نُصَحِ اَیْنَ مَسْجُونِ رَا وَبِهِ بَازَوِی یَقِیْنِ سَدِّ مَحْکَمِ مَتِیْنِ بِنَا کُن (١٩). شاید از یاجوج نفس و هوی (٢٠) محفوظ مانی و به عنایت خضر ایام (٢١) به کوثر بقا فائز شوی و به منظر اکبر توجّه نمائی... قلب را از اشارات قوم مقدّس نما تا به تجلیات اسماء و صفات الهی منور شود. چشم اعراض بریند و بصر انصاف بگشا و بر احبّای الهی اعتراض مکن. قسم به شمس افق ظهور که اگر از علوم ظاهره هم کما هو حَقُّهَا نصیب می بردی، هر آینه از لفظ قناع بر دوستان مالک ابداع و اختراع اعتراض نمی نمودی... تو و امثال تو گفته اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتمّ غلط است و مخالف است به قواعد قوم. هنوز آنقدر ادراک ننموده ای که کلمات منزله الهیه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی شود. هریک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است، آن قاعده از درجه اعتبار ساقط... بشنو ندای داعی الی الله را و لا تکن من المحتجبین. شاید از نفحات ایام الهی در این ظهور عزّ رحمانی محروم نمائی..."

باری، حاجی محمد کریمخان کرمانی تا آنجا که در قدرت و توان داشت با ظهور جدید مخالفت و دشمنی نمود و در آثار و نوشته های خود در ردّ و ابطال آن سعی و اهتمام ورزید و از جمله آن کتابی است به زبان فارسی با نام "ردّ باب خسران مآب" که در سال ۱۲۸۳ ه.ق. به نام ناصرالدین شاه به چاپ رسانید.

گفتار ۴

خطاب هایی چند به اهل اسلام

حضرت بهاءالله پیروان دینت اسلام را مخاطب ساخته و از فرارسیدن روز میعاد و ظهور جمال موعود آگه نموده و گوشزد می نماید که مبادا امور دنیا و دنیا داران آنان را از حقّ و راستی بازدارد. آنان را فرمان می دهد که اوامر نفس و هوی را واگذارند و اوامر خدا را مطیع و فرمانبردار گردند: "یا مَلَأَ الْفُرْقَانَ قَدِ أَتَى الرَّحْمَنُ بِسُلْطَانٍ مَشْهُودٍ. إِيَّاكُمْ أَنْ تَمْنَعَكُمْ شَيْئُونَائِ الْخَلْقِ عَنِ الْحَقِّ دَعَوْا أَهْوَاءَكُمْ خُذُوا مَا أَمَرْتُمْ بِهِ مِنْ لَدَى اللَّهِ مَالِكِ الْغَيْبِ وَالشُّهُودِ." (۲۲)

به آنان هشدار می دهد که روز موعود فرارسیده و حضرت قیوم به آواز رسا ندا می نماید که از خواب غفلت و هوی بپاخیزند و به سوی خداوند دانا بشتابند. زیرا بساط وهم و گمان برچیده شده و امر عظیم خداوند هویدا آمده است. و این همان نبأ عظیمی است که ایزد مهربان در قرآن از او سخن گفته است: "یا قوم خافوا الله قد أتى اليوم و القيوم يُنادى بِأَعْلَى النَّدَاءِ: قوموا عن رَفْدِ الْهَوَى مُسْرِعِينَ إِلَى اللَّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ. قَدْ طَوَى بِسَاطِ الْأَوْهَامِ وَأَتَى الرَّحْمَنُ بِأَمْرِ عَظِيمٍ. إِنَّهُ هُوَ النَّبَأُ الْعَظِيمُ الَّذِي أَنْزَلَ ذِكْرَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ (۲۳)." (۲۴)

نیز علمای اسلام را نصیحت می نماید که مبدا مانند حجاب میان او و مردمان قرار گیرند و مبدا کلمه نبی ایشان را از نبأ عظیم بازدارد و یا امر ولایت آنان را از ولایت خداوند قدیر منع نماید. زیرا هر اسمی به قول او خلق شده و هر امری به امر او وابسته و منوط گردیده است. این همان امری است که بدان، اوهام و بت های پندارهاشان، آشفته و پریشان شده است: استعینوا بالله یا معشر العلماء ولا تجعلوا أنفسکم حجاباً بینی و بین خلقی... إياکم ان یمنعکم ذکرُ النبی عن هذا النبأ الأعظم او الولاية عن ولاية الله المهيمن على العالمين. قد خُلِقَ كُلُّ اسم بقوله و عُلِقَ كُلُّ أمرٍ بأمره هذا أمرٌ اضطرب منه ما عندکم من الأوهام و التَّمائيل. " (۲۵)

آنان را آگاه می فرماید که در زمان رسول اکرم چوپان گوسفندها به او گروید و دارنده علوم و حکمت ها از او روی بگردانید. یادآور می شود که افتخار به داشتن علوم نیست بلکه فخر و مباهات به عرفان و شناسایی حضرت معلوم است. ایشان را نکوهش می نماید از اینکه بعد از برآمدن بانگ قلم اعلی قلم بر کاغذ گذارند و به فرمان نفس و هوی به نگارش پردازند. به آنان امر می کند که آنچه را دارند واگذارند و دم فروبندند و به آنچه لسان مظهر شکوه و جلال خداوند می گوید، گوش فرادهند:

"یا معشر العلماء، ان اذکروا إذ أتى محمد رسول الله أعرض عنه من یری نفسه أعلم الناس (۲۶) و آمن به من یرعی الأغنام (۲۷). لیس الفخر بالعلوم بل یرفان المعلوم. تفکروا یا اولی الأحجاب. فانظر فی قلبه عقولهم. ینکتبون بأقلامهم ما یأمرهم به أهوائهم بعد الذی ارتفع صریر القلم الأعلی بین الأرض و السماء. قل: ضعوا ما عندکم وانصتوا ثم استمعوا ما یتکلم به لسان العظمة و الاجلال." (۲۸)

گفتار ۵

خطاب هایی چند به اهل بیان

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس اهل بیان را مخاطب ساخته و گوشزد می نماید که او به مکتب الهی وارد شد هنگامیکه آنان خوابیده بودند و لوح را ملاحظه نمود وقتیکه آنان غنوده بودند. سوگند یاد می نماید که او آن لوح را پیش از نزولش قرائت نموده زمانیکه آنان غافل بودند. ایشان را اندرز می دهد که مبدا یا مظهر امر خدا به مجادله و ستیز پردازند. آنان را آگه می کند که این امر امری نیست که بخواهند آنرا بازیچه او هام خود سازند و این مقام مقامی نیست که هر ترسوی وهم زده ای راهی به جایی داشته باشد. به خداوند قسم یاد می نماید که این امر عرصه مکاشفه و انقطاع و میدان مشاهده و ارتفاع است که جز شهبواران پاکباز حضرت بی نیاز در آن تاخت و تاز نتوانند. هشدار می دهد که مبدا کتاب بیان و آنچه در آن است، آنان را از توجه به پروردگار بازدارد: "یا ملأ البیان انا دخلنا مکتب الله إذ أنتم راقدون ولا حظنا اللوح (۲۹) إذ أنتم نائمون. تالله الحق قد قرئناه قبل نزوله وأنتم غافلون. إياکم أن تُجادلوا فی الله وأمره. إنه ظهر علی شأن أحاط ماکان و مایکون... لیس هذا أمر تُلعبون به بأوهامکم و لیس هذا مقام یدخل فیهِ کلّ جبانٍ موهوم. تالله هذا مضمار المُکاشفة و الانقطاع و میدان المشاهدة و الارتفاع لا یجول فیهِ إلا فوارس الرحمن الذین نبذوا الامکان... إياکم أن یمنعکم ما فی البیان عن ربکم الرحمن."

نیز در لوح نصیر می فرماید: "ای ملأ بیان، خود را از نفس قدس رحمان ممنوع منمائید و تشبث به این و آن مجوئید... آیا ملاحظه

نموده‌اید که در عشرين از سنين در مقابل اعدا بنفس خود قيام فرمودم؟ بسا از ليالي که جميع در بستر راحت خفته بوديد و اين جمال احديت در مقابل مشرکين ظاهر و قائم و چه ايام‌ها که خوفاً لأنفسکم در حجابات ستر خود را محفوظ و مستور می داشتيد (۳۰) و جمال عزّ تمکين در مابين مشرکين واضح و لائح و هويدا... باری، راضی مشويد که مثل اهل فرقان باشيد که به اسماء تمسک جوئيد و از منزل اسماء محجوب مانيد و کلماتی تلاوت نمائيد و از مظهر و منزل آن محروم گرديد. چه که اليوم اگر کلّ من فی السموات و الأرض مرايای (۳۱) لطيفه شوند و بلورات ريفعة منيعة ممتنعه گردند و به عبادت اولين و آخرين قيام نمايند و اقلّ من حين در اين امر بديع توقّف نمايند عند الله لا شيء محض مشهود آيند و معدوم صرف مذکور گردند... " (۳۲)

همچنين در آن لوح اهل بيان را نصيحت می فرمايد که خود را از شناسايی مظهر ظهور خدا محروم ن سازند و بت‌های نفس و هوی را شکسته و برای تبليغ آئين پروردگار، شمشير بيان را از نيام زبان برون آرند. به خدا سوگند ياد می نمايد که او همان کسی است که يکبار به نام "روح" پديدار شده و بار ديگر به نام "حيب" نمودار گشته و يکبار نيز به نام "علی" آشکار گرديده و سرانجام به اسم "بهاء" هويدا آمده است: "يا ملأ البيان لا تحرموا أنفسكم عن منظر الرحمن. كسروا أصنام الهوى باسمى الأبهى ثم أخرجوا سيف البيان من عمدة اللسان... تالله هذا هو الذى قد ظهر مرة باسم الروح (مسيح) ثم باسم الحبيب (محمد) ثم باسم على (باب اعظم) ثم بهذا الاسم المبارك المتعالى المهيمين العلى المحبوب (بهاء الله)." (۳۳)

حضرت بهاء الله در لوحی دیگر اهل بیان را بدینسان پند و اندرز میدهد:
" ای اهل بیان، ... بشنوید پند این مظلوم را. نعیق را به ناعقین بگذارید
و به خفیف سدره منتهی توجه نمائید. غدیر او هام را به اهل ظنون دهید
و به بحر حیوان که امروز باسم رحمن ظاهر است بشتابید. از عرصه
الفاظ بگذرید و از مضمار روایات فارغ و آزاد شوید. امروز روز آباهرو
خوافی نیست، به قوادم انقطاع پرواز نمائید که شاید از هزیز ارباح آنه لا
اله الا هو استماع کنید. از جداول و انهار چشم بردارید، چه که بحر
اعظم امام وجوه است. از ناسوت و شئون آن که سبب و علت بغی و
فحشا و ضغینه و بغضاست بگذرید و بر فراز ملکوت مفرّگزینید." (۳۴)

یادداشت‌های بخش هشتم

(۱) - میر سید محمد حسن و میر سید محمد حسین دو برادر و بازرگان اصفهانی بودند که در سال ۱۲۹۶ ه.ق. (۱۸۷۹ م.) در اصفهان به شهادت رسیدند.

حضرت بهاء‌الله دربارهٔ این دو جانباز پاکباز چنین می فرماید: "ثروت ایشان را از تقرب منع نمود و شوکت ایشان را از انفاق مال و جان باز نداشت. حسن آسمانی در ارض جان فدا نمود و حسین دیار معانی در ظاهر جان در باخت. آیا آن چه نوشیده بود و این چه آشامید؟ سبحان الله عقول آدمیان متحیر و مبہوت. چه خوب گفت آن صحرائی بیابان نشین، یک جو نمدم به کلّ عالم نمدم. مقصود از نمد اظهار حبّ و خلوصش بوده. سبحان الله نفوس مذکوره مع آنکه صاحب ثروت و جاه ظاهره و عزّت و رفعت ما بین برتّه بودند ما عندهم ایشان را از ما عند الله منع نمود." (مائدۀ آسمانی - جلد چهارم ص ۱۱۴ - تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری - مؤسسۀ ملی مطبوعات امری - ۱۲۹ بدیع).

(۲) - مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله - چاپ مصر ص ۵۳.

(۳) - مقصود از سفینه، آئین یزدان است. در اینجا اشاره به اینست که کشتی شریعت نوح نیز در عالم معنی از این ظلم جانکاه چنان پریشان شد که واژگون گردید (داستان کشتی نوح در تورات سفر خروج باب ششم و در قرآن در سوره هود آمده است).

(۴) - مقصود از ناقه (شتر ماده)، ناقه الله یعنی امر خداست. این

اصطلاح در داستان صالح پیامبر قوم ثمود در قرآن آمده است آنجا که می فرماید: "وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ. فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ" (سوره هود آیه ۶۴) - یعنی، و ای قوم، این ناقه خدا نشانه‌ای است برای شما. بگذارید در سرزمین پروردگار بچرد (بدیگر سخن بگذارید سرزمین دل‌های آدمیان را تصرف کرده و در آن نشو و نما نماید) و او را آزار نرسانید. در غیر این صورت بزودی به عذاب خدا گرفتار خواهید گردید."

اما آن قوم نادان ناقه یزدان را پی کردند، یعنی آئین خدا را نپذیرفتند و پرچم نافرمانی و دشمنی افراشتند و در جهل و نادانی و کفر و بی‌ایمانی که عذاب الهی است باقی ماندند.

(۵) - منظور حضرت مسیح است که در جایگاه رفیع خویش که درگاه الهی است، از این رویداد جانگداز به ناله و فغان آمد.

در باره جایگاه رفیع حضرت مسیح در انجیل مرقس باب ۱۱ آیه ۱۹ چنین آمده است: "و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود به سوی آسمان مرتفع شده به دست راست خدا نشست." همچنین در قرآن سوره نساء - آیه ۱۵۷ و ۱۵۸ می فرماید: "وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ... وَمَا

قَتَلُوهُ يَقِيناً بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيمًا. " یعنی: و می گویند که ما عیسی مسیح پسر مریم، رسول خدا را کشتیم. اما آنان او را نکشتند و به صلیب نکشیدند بلکه این امر بر ایشان مشتبه گردید... و این یقین است که او را نکشتند، بلکه خداوند او را به سوی خویش بلند نمود و خداوند توانا و آگاه است."

(۶) - مائده آسمانی - جلد چهارم ص ۱۰۷ - تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۲۹ بدیع - مضمون فارسی: "و ذنب را به دردی گرفتار کردیم که جز پروردگار کسی از آن آگاهی نداشت. و این در همان نخستین سالی بود که نامبرده با حسن و حسین به مخالفت و دشمنی برخاست. سوگند بجانم که دارویی او را درمان نتواند، دردش افزایش یابد و کاهش نپذیرد، تا آنکه رهسپار دیار دیگر شود. در این هنگام است که می بیند آنچه را که به گفتار در نیاید."

(۷) - اشاره به داستان حضرت ابراهیم و بردن فرزندش به کوهستان برای قربان کردن در راه خداست. اما خداوند قوچی باو عنایت فرمود تا بجای فرزند قربان کند. (به شماره ۲۰ یادداشت های بخش پنجم مراجعه شود).

(۸) - حضرت بهاء الله در یکی از الواح می فرماید: " در ارض صاد (اصفهان) ملاحظه نمائید. آن خبیث اعظم (امام جمعه) که سبب و علت شهادت نورین تیرین بود به بدترین عذاب اخذ شد بشأنی که جمیع من فی البیت از او اجتناب نمودند. " (رحیق مختوم - جلد اول ص ۵۱۹) تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری - مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۰۳ بدیع.

(۹) - لوح شیخ یا رساله ابن ذنب در آغاز سال ۱۳۰۹ ه.ق. (۱۸۹۱ م.) در عکا نازل گردید.

(۱۰) - این بیت شعر از ابن فارض مصری (شامی الاصل) عارف و

شاعر معروف قرن ششم و هفتم هجری (دوازده و سیزده میلادی) است. دو قصیده تائیه و یائیه او بویژه معروف و مشهور است. مضمون بیت این است: حکم قاضی را مطیع و پذیرنده ام با آنکه از صدور آن در شگفت و تعجبم. زیرا که او هم در حرم کعبه و هم در محوطه حِلّ که گرداگرد حرم است به کشتن من فتوی داده است! توضیح آنکه "حرم" به خانه کعبه اطلاق می گردد و چنانچه گناهکار خود را به آنجا رساند از کیفر و مجازات معاف گردد و حتی صید و شکار هم در آن مکان حرام است، در صورتیکه در محوطه "حِلّ" که گرداگرد خانه کعبه است مجاز و آزاد است. و چکیده سخن ابن فارض در این بیت این است که این قاضی بی انصاف و خدا شناس، در هر دو حال، چه گناهکار و چه بی گناه، حکم و فتوی بر کشتن من داده است!

(۱۱) - حضرت باب در کتاب قیوم الأسماء - سورة الاکبر (سورة ۵۷) چنین می فرماید: "وَلَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ فِي حَوْلِ ذَلِكَ الْبَابِ بُحُورًا مِنْ مَاءِ الْاَكْسِيرِ مُحَمَّرًا بِالذَّهْنِ الْوَجُودِ وَحَيَوَانًا بِالثَّمَرَةِ الْمَقْصُودِ وَقَدَّرَ اللَّهُ لَهُ سُفُنًا مِنْ يَاقُوتَةِ الرُّطْبَةِ الْحَمْرَاءِ وَلَا يَرْكَبُ فِيهَا إِلَّا أَهْلُ الْبِهَاءِ بِإِذْنِ اللَّهِ الْعَلِيِّ وَهُوَ اللَّهُ قَدْ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا." - مضمون فارسی: و براستی خداوند پیرامون این "باب" دریاهایی از آب اکسیر آفریده است که با جوهر و زینق وجود پخته و سرخ شده و از نیروی جان بخش ثمره مقصود، زنده و با روح گردیده است. و خداوند برای آن دریاها سفینههایی از یاقوت شاداب سرخ فام آماده و مهیا کرده که با آن به اذن و اجازه بزرگ خداوندگار، جز اهل بها، کسی سفر نخواهد کرد. و اوست پروردگار بزرگوار و بسیار دانا.

حضرت بهاء الله در این باره می فرماید: " اهل بهاء امروز بر سفائن حمرا راکب و این سُنن بر بحر و بر جاری و ساری. طوبی لمن تمسک بها منقطعاً عن الدنیا و ذکرها و ما فیها." (مائدة آسمانی-جلد هفتم ص ۲۰۲- تألیف: عبدالحمید اشراق خاوری- مؤسسه ملی مطبوعات امری - ۱۲۹ بدیع).

(۱۲) - مراد از "خلیج اسماء" در این گفتار، خلیج خواهش های نفسانی و دل بستگی به نام و نشان و مقام و شئون مادی و دنیوی است.

(۱۳) - قرآن - سورة احزاب آیه ۴۰ و سورة مطلقین آیه ۶.

(۱۴) - قِنَاع: "پارچه ای که بدان زنان سر خود را پوشانند. روسری. ح: أَقْنَاع، أَقْنَعَه". (فرهنگ فارسی معین) - مجازاً به معنی: پرده و حجاب و نقاب است. و گفته اند: "كشَفَ القِنَاعَ عن الشَّيْءِ" یعنی: از (یا) درباره چیزی روشن و آشکار و بی پرده سخن گفتن - پرده و نقاب از روی چیزی برداشتن - امری را ظاهر و آشکار ساختن. (المنجد - قاموس محیط المحيط).

(۱۵) - مجموعه اقتدارات - خط مشکین قلم - چاپ هند ص ۱۹۰.

(۱۶) - یکی از احبای الهی - مراد: آقا محمد رضا قنّاد شیرازی است. او در بغداد ساکن بود و در آنجا به آئین حضرت باب ایمان آورد. به هنگام تبعید حضرت بهاء الله از بغداد به اسلامبول و ادرنه و عکا، همواره همراه و از خادمان نزدیک و باوفای آن حضرت بود. در دوره حضرت عبدالبهاء، نامبرده، بر عهد و پیمان ثابت و راسخ ماند و سرانجام در سال ۱۹۱۲ میلادی به سرای جاودان شتافت. در کتاب "تذکره الوفاء" شرح احوال او به قلم حضرت عبدالبهاء آمده است.

(۱۷) - سید کاظم رشتی، جانشین شیخ احمد احسائی.

(۱۸)- شیخ احمد احسائی (به شماره ۶ یادداشت های بخش چهارم (ر.ک).
(۱۹)- "سدّ محکم متین- اشاره به سدّی است آهین که برابر سوره کهف در
قرآن، شخصی به نام "ذوالقرنین" برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی یا جوج
و مأجوج به مرز و بوم همسایگان، ساخته است. (به یادداشت شماره ۲۰ ر.ک).
در اینجا مقصود از بنا کردن سدّی محکم و متین، برخوردار شدن از
عرفان و ایمانی راستین و استوار و خلل ناپذیر است.

(۲۰) - "یا جوج نفس و هوی- یا جوج و مأجوج ، نام دو قوم است که
در کتاب حزقیال نبیّ (تورات) و مکاشفات یوحنا (کتاب عهد جدید) و
سوره کهف (قرآن کریم) از آنان یاد شده است.

در قرآن سوره کهف آیات ۸۳ تا ۹۸ از شخصی بنام ذوالقرنین یعنی
صاحب دو شاخ حکایت می کند و در آیات ۹۴ و ۹۵ چنین می آورد:
" قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُّسْئِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ
لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا. قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ
فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا" یعنی: گفتند: ای ذوالقرنین،
این دو قوم یا جوج و مأجوج در روی زمین فتنه و فساد می کنند. اگر ما
هزینه آنرا به تو پرداخت نمائیم ، آیا سدّی میان ما و آنان خواهی
ساخت؟ ذوالقرنین در پاسخ گفت: پروردگار توانایی و قدرتی به من
ارزانی فرموده بهتر از پیش کش و خراج شما. پس اینک مرا به بازو
کمک و یاری دهید تا من میان شما و آنان این سدّ را بنا نمایم.

توضیح آنکه: درباره شخصیت "ذوالقرنین" و اینکه او که بوده و از کدام
مرز و بوم برخاسته و در چه هنگام می زیسته، مفسران قرآن و محققان و
مورخان و حتی عارفان و شاعران، عقاید مختلف و آراء گوناگون و

متفاوت بازگفته اند. اما بیشتر آنان او را اسکندر مقدونی یا یونانی دانسته اند و به گفتهٔ سعدی :

"پرده چه باشد میان عاشق و معشوق / سدّ سکندر نه مانع است و نه حائل"
از جمله کسانی که هویت "ذوالقرنین" گفته شده در قرآن، به آنان اطلاق گردیده، کورش کبیر است به ویژه و همچنین پادشاهان یمن در روزگار دیرینه.

در این لوح منظور حضرت بهاءالله از محفوظ ماندن از یأجوج نفس و هوی، برکنار ماندن از آسیب خواهش های نفسانی و گزند اوهام و خرافات و تعصبات غیر انسانی و نیز دوری از دل بستگی به نام و مقام و شئون دنیوی است.

(۲۱) - خضر ایام و کوثر بقا - "خضر - نزد مسلمانان، نام یکی از انبیاست که موسی را ارشاد کرده و نزد صوفیان نیز مقامی ممتاز دارد. محققان غربی در تشخیص هویت او اختلاف دارند. بعضی گویند دو شخصیت "ایلیا" ی نبی و "جرجیس" قدیس بصورت خضر در آمده. بموجب روایات اسلامی وی از جاویدانان است. "(فرهنگ فارسی معین) "آب حیات - طبق روایات، نام چشمه ای است در ناحیه ای تاریک از شمال که موسوم به ظلمات است. آشامیدن آن آب زندگی جاودانی بخشد. گویند اسکندر به طلب آن شد و نیافت، و خضر پیغمبر بدان رسید و از آن آب آشامید و جاوید گشت. "(فرهنگ فارسی معین).

در اینجا مراد از خضر ایام حضرت بهاءالله، مظهر ظهور یزدان در این ایام است و مقصود از کوثر بقا، آئین و تعالیم و بیانات و بیانات او. حضرت بهاءالله می فرماید: "آب زندگانی بیان الهی است و همچنین

بیّناتش. جهد نمائید شاید اهل عالم از این کوثر باقی به حیات ابدی
فائز شوند و به نور حکمت و بیان امکان را منور دارند." (کتاب امر و
خلق - جلد دوم ص ۱۸۳ - تَبَّع و تدوین: اسدالله فاضل مازندرانی -
لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی - آلمان - ۱۴۱ بدیع.

(۲۲) - آثار قلم اعلی - چاپ طهران - جلد دوم ص ۲۵.

(۲۳) - "عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا
سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ." (سوره نبا - آیه ۱ تا ۵) / ترجمه: از چه می
پرسند؟ از خبر بزرگ که درباره آن گوناگون می اندیشند و متفاوت
سخن می گویند. چنین نیست، بزودی خواهند دانست و برآستی، چنین
نیست، بزودی خواهند دانست.

باری، مراد از نبأ عظیم در آثار حضرت بهاءالله، خود آن حضرت است.
و از جمله، چنان که در پیش گفتار کتاب، نوشته آمد، حضرت بهاءالله
در باره ظهور خود، به عنوان ظهور موعود کتابهای ادیان، چنین می
فرماید: " تَاللّٰهِ قَدْ ظَهَرَ مَا هُوَ الْمَسْطُورُ فِي كُتُبِ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. اِنَّهُ لَهُوَ
الَّذِي سُمِّيَ فِي التَّوْرَةِ يَهُوهَ وَفِي الْاَنْجِيلِ بِرُوحِ الْحَقِّ وَفِي الْفُرْقَانِ
بِالنَّبَاِ الْعَظِيمِ. (۳) - مضمون فارسی: سوگند به خداوند، کسی که در
کتاب های آسمانی از او یاد شده است، اینک ظاهر و هویدا گشت. او
همان کسی است که در تورات، " یهوه " و در انجیل، " روح راستی "
و در قرآن، " نبأ عظیم " نامیده شده است.

(۲۴) - لوح عبدالوهاب - مجموعه الواح حضرت بهاءالله - چاپ مصر ص ۱۶۰.

(۲۵) - کتاب اقدس بند ۱۶۷.

(۲۶) - عمرو بن هشام ملقب به ابوالحکم از علمای دوره جاهلیت و از

دشمنان سرسخت اسلام است که پیامبر اکرم او را ابوجهل لقب داده است. ابوجهل در غزوة بدر نخستین جنگ معروف میان مسلمانان و مشرکان به سردستگی ابوسفیان در سال دوم هجرت که به شکست مشرکان انجامید، شرکت کرد و کشته شد. به قول مولوی در مثنوی:

"بوالحکم نامش بدو بوجهل شد ای بسا اهل از حسد نا اهل شد"
(۲۷) - ابوذر چویان (غفاری) - از مؤمنان نخستین و یکی از بزرگان صحابه پیامبر اسلام.

(۲۸) - آثار قلم اعلی (کتاب مبین) خط زین المقرئین ص ۱۴۶.

(۲۹) - منظور از مکتب الهی، مکتب مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ است و مقصود از لوح، توقیعی است از حضرت اعلی که "در مکتب خانه مَنْ يُظهِرُهُ اللهُ منور فرمایند."

حضرت عبدالبهاء در این باره می فرماید: "... در خصوص لوح معهود سؤال نموده بودید. آن لوحی است که حضرت اعلی مرقوم نموده اند که در مکتب من یظهره الله تقدیم حضور مبارک شود. حضرات بیانی ها این را وسیله تخدیش اذهان نموده اند که من یظهره الله باید طفل باشد تا آن عریضه در مکتب خانه تقدیم حضور مبارک گردد. پس چون جمال مبارک طفل نبودند من یظهره الله نیستند. جمال مبارک در کتاب میفرمایند که مکتب مَنْ یظهره الله مکتب صبیان نیست و مدرسه اطفال نادان نه. آن مکتب معانی و بیان است که مقدس از ادراک من فی الامکان. می فرماید در آن مکتب لوح حضرت اعلی را که هدیه بدیعه الهیه بود مشاهده نمودم... " (مائدة آسمانی - جلد دوم ص ۷۹ - تألیف:

عبدالحمید اشراق خاوری - مؤسسه ملی مطبوعات امری).

(۳۰) - اشاره به رفتار میرزا یحیی ازل است که به فرموده حضرت عبدالبهاء: " بعد از شهادت حضرت اعلی احباب را امر بر تحریک فتنه نمود و خود تاج درویشی بر سر نهاد و کشکول فقر به دست و پوست طریقت بر دوش از مازندران باین وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیر داد و خود در نهایت تقیه و خفا در مازندران و رشت سیر و گشت می نمود. عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه به بغداد وارد شدند، او نیز خفياً به لباس تبدیل حاضر... " (مجموعه متخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء - جلد چهارم - چاپ آلمان ص ۲۱۰).

(۳۱) - مرایا-آینه‌های بیان - لقب مرآت (آینه) را حضرت باب به برخی از پیروان خویش عنایت فرمود که از آن جمله میرزا یحیی ازل است.

(۳۲) - لوح نصیر - مجموعه الواح حضرت بهاء الله - چاپ مصر ص ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۹۳.

(۳۳) - مأخذ بالا ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

(۳۴) - لوح حاج ابوالحسن امین اردکانی - آثار قلم اعلی - چاپ طهران - جلد ششم ص ۱۶۱.

[معانی برخی لغات در لوح حضرت بهاء الله: تعیق = آواز کلاغ. حقیف = آواز شاخ و برگ درختان با وزش باد. غدیر = برکه آب. مضمار = میدان. آباهر = پره‌های بسیار کوتاه پرندگان (مفرد: آبه‌ر). خوافی = پره‌های کوتاه پرندگان (مفرد: خافی‌ه). قوادم = پره‌های بلند پرندگان (مفرد: قوادمه). هزیز = آواز وزش باد. جداول = جوی های آب (مفرد: جدول)].

* * * * *

واپسین گفتار

بدین سان اشتعال آتش افروخته یزدان به منتها درجهٔ احتراق رسید و آئین نوین ایزد مهربان به اهل جهان و بزرگان آنان اعلان گردید. و بدین گونه " نعمت تمام و حجّت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد (۱). "

آری، جمال موعود پرده از رخ برگرفت و ندای وصل به گوش وضیع و شریف و دور و نزدیک رسانید و همه را به بارگاه والای خویش دعوت نمود و به آواز بلند فرمود: "جهان خوش آمده، غمگین مباشید. راز نهان پدیدار شده، اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی برید، از جهان و آنچه در اوست بگذرید و به کوی یزدان شتابید." (۲)

حضرت بهاءالله بار امانت خدا یعنی شریعت ایزد یکتا را با دل و جان به دوش کشید و مدّت سی و نه سال صادقانه و فداکارانه از دست آسیب و گزند دزدان و نابکاران، حفاظت و نگاهداری فرمود. اما دیگر آماده برای ترک دنیا و اهل آن شده بود. زیرا مأموریتش در این عالم خاکی پایان یافته و رسالتش در این جهان فانی به انجام گراییده بود.

ستم ستمکاران او را از ظهور بازنداشت و شکوه پادشاهان او را از اظهار خواسته‌هایش منع ننمود. فتوای ملایان او را از اثبات امرش منصرف نکرد و غوغای علما قلم اعلایش را از حرکت بازنداشت و هیاهوی خرده‌گیران صدایش را خاموش ننمود. به بازوی یقین و پامردی و عزمی آهنین پرده‌های وهم و گمان را درید و حقایق الهی و رازهای نهانی را آشکارا به گوش افراد انسانی رسانید. آئین بهائی را بنیان گذارد و قوانین و احکام آنرا وضع فرمود و پایه‌های کاخ نظم بدیع جهان آرایش را استوار نمود و سرانجام کتاب عهدش را نگاشت و هیکل امرش را با آن زره پولادین آراست و به نصّ قاطع " وصیة الله آنکه باید اغصان و افتان و متسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند " (۳) و آیه " إذا غیض بحر الوصال و قُضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا إلی من أَراده الله الذی انشعب من هذا الأصل القدیم " (۴)، فرزند ارشد خود حضرت عبدالبهاء را بعنوان مرکز عهد و پیمان و مبین آیات و آثار و مرجع و پیشوا و مثل اعلی برای پیروان خویش برگزید و سپس جهان‌گذران را گذارد و به سرای جاودان شتافت. (۵)

باری، آدمیان گفتار کسی را که قرن‌ها در انتظار ظهورش بودند و هنگام دیدارش را آرزوی می‌کردند و از خدای خویش خواستار وفای به عهدش می‌شدند، به بازیچه گرفته و امرش را ناچیز شمرده و بیهوده انگاشتند. آری، آنان کلمه حق را نپذیرفتند و به وهم و گمان پرداختند و " به گفتار اغیار از یار دور ماندند و از سخن دشمن از دوست گذشتند. " (۶) با این همه، باز هم خرسند نشدند و آرامش نگرفتند و آسایش نیافتند. زیرا موعود عالمیان و مقصود جهانیان را در بند و زنجیر نمودند و دیار به دیار

رهسپار کردند و در جایهای گوناگون زندانی نمودند و تا پایان زندگانی یعنی ۳۹ سال از آغاز رسالتش او را در تنگنای رنج و سختی گذاردند و در گرداب جور و جفا گرفتار ساختند و در گودال رشک و حسد بینداختند.

این بود کردار آدمیان با کسی که به جهت آزادیشان زندان را با دل و جان پذیرا شد و برای رهایی شان زنجیر اسارت را با شادی و سرور بر خود هموار نمود.

اما او با همه آن، چون شمع فروزان انجمن عالم انسان را بیافروخت و پرده‌های وهم و گمان را بسوخت و تا واپسین نفس دمی نیاسود و با پرتو هستی بخش خویش جان و دل آنان را روشن و زنده گردانید و همیشه مصداق این گفتار خود بود که: "لَوَيْسَتَرُونَ النَّورَ فِي الْبُرِّ أَنَّهُ يَظْهَرُ مِنْ قُطْبِ الْبَحْرِ وَيَقُولُ: إِنِّي مُحِبِّي الْعَالَمِينَ" (۷) - مضمون فارسی: اگر این نور را در زیر خاک پنهان سازند، او سرازیرا برآرد و بگوید، اینک منم زندگی بخش جهان و جهانیان.

باری، سرانجام آتش افروخته یزدان از دیدگان آدمیان پنهان گردید و "بلبل قدس معنوی" از "بیان اسرار معانی" ممنوع شد. اما "طوبی لِنَفْسٍ اشْتَعَلَتْ بِنَارِ أَوْقَدَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْإِمْكَانِ الَّتِي يُسْمَعُ مِنْ زَفِيرِهَا: قَدْ أَتَى الْمَقْصُودُ بِسُلْطَانٍ لَمْ تُخَوِّفْهُ صُفُوفُ الْعُلَمَاءِ وَلَا جُنُودُ الْأَمْرَاءِ يُنَادِي بِأَعْلَى النَّدَاءِ أَمَامَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ: قَدْ أَتَى الْوَعْدُ وَهَذَا مَنْ كَانَ مَسْطُورًا فِي الْكِتَابِ مِنْ قَلَمِ اللَّهِ مُنْزِلِ الْآيَاتِ" (۸) - مضمون فارسی: خوشا برای کسی که از آتش افروخته یزدان در جهان شعله ور گردید. آن آتشی که از زبانه‌اش این سرش به گوش می رسد: اینک مقصود

جهانیان با قدرتی پدیدار شده که علما و امرا او را بیمناک نساخته اند. اوبه آواز رسا ندا می کند: اکنون وعده الهی بسرآمد و این همان موعودی است که در کتاب های ادیان از او سخن رفته است.

یادداشت‌های واپسین گفتار

- (۱) - کلمات مکنونه فارسی حضرت بهاء‌الله.
- (۲) - اقتباس از مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله - خط زین المقرئین - چاپ هند ص ۲۷۵ و ۲۷۶ .
- (۳) - کتاب عَهْدِی - مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله - چاپ مصر ص ۳۹۹ .
- (۴) - کتاب اقدس - بند ۱۲۱ - مضمون فارسی: هنگامی که دریای وصال من فرو نشست و دفتر ظهور من از آغاز به انجام گرایید، به سوی کسی که خداوند او را اراده فرموده، روی آورید، یعنی کسی که از این اصل قدیم روئیده است.
- (۵) - دوم ذی القعدة (هفتادم نوروز) سال ۱۳۰۹ هـ.ق. برابر با ۲۹ می ۱۸۹۲ م. در هفتاد و پنج سالگی در قصر بهجی نزدیک شهر عکا.
- (۶) - اقتباس از مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله - خط زین المقرئین - چاپ هند ص ۲۷۴ .
- (۷) - آثار قلم اعلی (کتاب مبین) خط زین المقرئین ص ۴۱۹. مؤسسه ملی مطبوعات امری - طهران ۱۲۰ بدیع.
- (۸) - آثار قلم اعلی جلد دوم ص ۴۷ - مؤسسه ملی مطبوعات امری - طهران.

* * * * *

